



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

حضرت آية الله العظمى والمفتي محمد تقي جلي

پيامبران اولوالعزم در قرآن

زندگی پرماجری

عبدالمجید

تفصیح

آموزه‌ها و عبرت‌ها

تألیف و تنظیم: آیت‌الله العظمی محمد تقي جلي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگی پرماجرای نوح علی نبینا و آله و علیه السلام

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	زندگی پرماجرای نوح علی نبینا و آله و علیه السلام
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۲۷	پیشگفتار
۲۹	دور نمای بحث
۲۹	پیامبران اولوالعزم چه کسانی هستند؟
۲۹	چرا انبیای اولوالعزم را به این نام نامیدند؟
۳۰	مراحل پنج گانه زندگانی انسان
۳۲	فلسفه گستردگی تاریخ انبیا در قرآن
۳۲	اشاره
۳۲	۱. انتقال تجربیات
۳۳	۲. دلداری به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و دادن امید به مسلمانان
۳۴	۳. درسهای عبرت فراوان
۳۵	۴. اثبات وحدت و یکپارچگی دعوت انبیا
۳۶	۵. شرح زحمات طاقت فرسای پیامبران
۳۸	۶. مبارزه با خرافات و تحریف ها
۳۹	۷. تحقق وعده الهی به مؤمنان
۴۱	اولین پیامبر اولوالعزم حضرت نوح علیه السلام
۴۳	نوح (علیه السلام) در قرآن
۴۵	فصل اول: افتخارات حضرت نوح (علیه السلام) در قرآن
۴۵	اشاره
۴۷	۱. از برگزیدگان بود
۴۷	۲. مشمول هدایت الهی بود

- ۴۷ اشاره
- ۴۸ هدایت تکوینی -
- ۴۹ هدایت تشریحی
- ۵۰ ۳. خداوند به نوح سلام می کند! -
- ۵۰ اشاره
- ۵۱ اهمیت سلام:
- ۵۲ معنای سلام
- ۵۲ اشاره
- ۵۳ الف) بخیل ترین مردم!
- ۵۳ ب) آغاز با سلام و پایان با استغفار
- ۵۴ ج) آداب سلام کردن
- ۵۴ ۴. نوح (علیه السلام) بنده شکور خدا بود
- ۵۴ اشاره
- ۵۵ چگونه شکرگزاری حضرت نوح (علیه السلام)
- ۵۵ مراحل سه گانه شکرگزاری:
- ۵۷ شکر گزاران کم اند
- ۵۹ برکات شکر نعمت به چه کسی می رسد؟
- ۶۰ سرانجام ناسپاسی
- ۶۱ خیزش مجازات از دل نعمت و نعمت از دل بلا!
- ۶۱ نتیجه ناسپاسی قوم سبأ
- ۶۶ ۵. استجاب دعا و رهایی از کرب عظیم
- ۶۶ اشاره
- ۶۶ دعای نوح (علیه السلام) چه بود؟
- ۶۷ کرب عظیم چه بود؟
- ۶۸ شدت عمل در برابر اراذل و اوباش
- ۷۰ ۶. فرزندان شایسته و نسلی پاک

- ۷۰ اشاره
- ۷۱ ۱- فرزند صالح و شایسته
- ۷۲ ۲- آثار خیر ماندگار
- ۷۲ ۳- دانش سودمند و مفید
- ۷۳ ۴- ستهای خوب و بد
- ۷۴ ۷. عمر طولانی
- ۷۴ اشاره
- ۷۵ اول: ترک عجله و صبر و حوصله
- ۷۵ اشاره
- ۷۶ وهابی ها گروهی عجول اند
- ۷۹ دوم: خستگی ناپذیری و استفاده از تمام امکانات
- ۸۱ سوم: درس استقامت
- ۸۳ چهارم: آموزه های مستقیم و غیر مستقیم قرآن مجید
- ۸۴ پنجم: راز طول عمر!
- ۸۴ اشاره
- ۸۵ طول عمر از نظر علمی
- ۸۶ طول عمر از نظر قرآن
- ۸۷ سر مخالفت وهابی ها
- ۸۹ ۸. شجاعت فوق العاده حضرت نوح (علیه السلام) .
- ۹۳ فصل دوم: آغاز دعوت حضرت نوح علیه السلام
- ۹۳ اشاره
- ۹۵ انذار و بشارت
- ۹۶ نقش دفع ضرر و جلب منفعت در حیات بشر
- ۹۸ سه هدف مهم: ایمان و تقوی و اطاعت
- ۹۹ ثمرات عبادت و تقوی و اطاعت
- ۱۰۰ شکایت نوح پیامبر (علیه السلام)

- ۱۰۲ جاذبه قرآن مجید
- ۱۰۳ موانع راه حق
- ۱۰۴ بهره گیری از تمام ظرفیت ها
- ۱۰۶ استغفار وسیله درمان دردها -
- ۱۰۸ مراحل آفرینش انسان
- ۱۱۰ آثار تفکر در خلقت آسمانها
- ۱۱۱ دو اصل مهم توحید و معاد
- ۱۱۲ سیر آفاقی و انفسی
- ۱۱۳ اسراری در مورد مغز انسان
- ۱۱۴ قلب و سازنده آن
- ۱۱۵ ماه و خورشید
- ۱۱۶ کار پیامبران پرورش استعدادهای ذاتی انسان ها بود
- ۱۱۸ راه روشن برای اثبات معاد
- ۱۲۱ فصل سوم: عکس العمل قوم نوح (علیه السلام)
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۳ عکس العمل ها
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۳ ۱. فرار از واقعیتها!
- ۱۲۵ ۲. مکر بزرگ
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۷ سرچشمه بت پرستی
- ۱۲۸ ۳. اتهام جنون به پیامبر خدا (علیه السلام)
- ۱۳۰ ۴. اتهام گمراهی!
- ۱۳۲ ۵. اصلا چرا انسانی؟!
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۴ حلم و بردباری امام حسن (علیه السلام)

۶. تو هوای سلطنت در سر داری! ۱۳۵
۷. چرا جوانان فقیر گرد تو را گرفته اند؟ ۱۳۷
- جوانان پیشگامان ایمان به پیامبران ۱۳۸
- مراقب جوانان باشید ۱۴۱
- نظام ارزشگذاری در جوامع انسانی ۱۴۲
- معیارهای ارزشی دین مداران ۱۴۴
- معیارهای ارزشی دنیا پرستان از نظر قرآن ۱۴۴
- تغییر نظام ارزشی توسط پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ۱۴۸
- فصل چهارم: تهدیدهای مشرکان و نفرین های حضرت نوح (علیه السلام) ۱۵۱
- اشاره ۱۵۱
- تهدیدها و نفرین ها ۱۵۲
- تهدیدهای مشرکان و بت پرستان ۱۵۲
- نفرین های مستدل حضرت نوح (علیه السلام) ۱۵۳
- دعا آری، نفرین نه! ۱۵۵
- پاسخ کوبنده سعد بن وقاص به معاویه ۱۶۰
- فصل پنجم: ساختن کشتی نجات ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- کشتی نجات ۱۶۳
- عکس العمل زشت مشرکان ۱۶۴
- نکته ها و پیام ها ۱۶۷
- کشتی نجات ما اهل بیت پیامبرند علیهم السلام ۱۷۰
- فصل ششم: داستان طوفان (علیه السلام) ۱۷۳
- اشاره ۱۷۳
- طوفان وحشتناک ۱۷۵
- داستان آن شب تاریخی (لیلة المبیّت) ۱۸۰
- فصل هفتم: سر نوشت دردناک فرزند نوح (علیه السلام) ۱۸۳

- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۵ سرنوشت دردناک
- ۱۸۶ نتیجه لجاجت و خیره سری!
- ۱۸۸ نکوهش لجاجت در کلمات معصومین (علیهم السلام)
- ۱۸۹ فصیح ترین آیات قرآن
- ۱۹۱ وظیفه ما در برابر قرآن
- ۱۹۳ فصل هشتم: گفتگوی نوح (علیه السلام) با خداوند متعال بعد از غرق فرزندش
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۵ خداوندا وعده تو حق است!
- ۱۹۹ ترک اولی چیست؟ آیا پیامبران ترک اولی می کنند؟
- ۲۰۱ روایت جالبی از امام رضا (علیه السلام)
- ۲۰۲ پیوندهای مادی و معنوی
- ۲۰۴ مسلمانان مطرود
- ۲۰۷ باز هم گفتگویی درباره عدالت صحابه!
- ۲۱۱ فصل نهم: عوامل اصلی انحراف فرزند نوح (علیه السلام)
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۳ علل انحراف
- ۲۱۴ مثلث تربیت انسان ها
- ۲۱۴ ۱. محیط خانواده
- ۲۱۶ حقوق فرزند بر والدین
- ۲۲۰ مکتب دوم: محضر استاد و معلم
- ۲۲۵ مکتب سوم: محیط اجتماع
- ۲۲۷ دوست از نظر سعدی شیرازی
- ۲۲۷ دوستی در روایات معصومین (علیهم السلام)
- ۲۲۹ راز انحراف فرزند نوح (علیه السلام)
- ۲۲۹ ضلع چهارم شخصیت!

۲۳۲	الگوهای خوبان و بدان
۲۳۵	فصل دهم: مقایسه ای میان قرآن مجید و تورات کنونی
۲۳۵	اشاره
۲۳۷	یک مقایسه روشن
۲۳۹	فصل یازدهم: توصیه های شیطان!
۲۳۹	اشاره
۲۴۱	توصیه شیطان به نوح (علیه السلام)
۲۴۳	فصل دوازدهم: آخرین سخن حضرت نوح (علیه السلام)
۲۴۳	اشاره
۲۴۵	سخن نهائی
۲۴۸	درباره مرکز

سر شناسه: مکارم شیرازی، ناصر، 1305_

عنوان و پدیدآورنده: زندگی پر ماجرای نوح(ع): آموزه ها و عبرت ها/ مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، 1392.

مشخصات ظاهری: 232ص.

شابک: 978-964-533-221-9

وضعیت فهرست نویسی: فیپا.

یادداشت: بالای عنوان: پیامبران اولوالعزم: بر اساس تفسیر موضوعی.

یادداشت: عنوان دیگر: پیامبران اولوالعزم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: انبیای اولوالعزم.

موضوع: نوح، پیامبر

موضوع: پیامبران اولوالعزم.

موضوع: پیامبران اولوالعزم در قرآن

شناسه افزوده: علیان نژادی، ابوالقاسم، 1343_، گردآورنده

رده بندی کنگره: 1390 م 7/9 BP 88/2

رده بندی دیویی: 297/156

شماره کتابشناسی ملی: 2629333

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سر شناسه: مکارم شیرازی، ناصر، 1305_

عنوان و پدیدآورنده: زندگی پرماجرای نوح(ع): آموزه ها و عبرت ها/ مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، 1392.

مشخصات ظاهری: 232ص.

شابک: 9-221-533-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: بالای عنوان: پیامبران اولوالعزم: بر اساس تفسیر موضوعی.

یادداشت: عنوان دیگر: پیامبران اولوالعزم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: انبیای اولوالعزم.

موضوع: نوح، پیامبر

موضوع: پیامبران اولوالعزم.

موضوع: پیامبران اولوالعزم در قرآن

شناسه افزوده: علیان نژادی، ابوالقاسم، 1343_، گردآورنده

رده بندی کنگره: 1390 م 7/9 BP 88/2

رده بندی دیویی: 297/156

شماره کتابشناسی ملی: 2629333

زندگی پرماجرای نوح علیه السلام

حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله العالی)

تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی

تیراژ: 1000 نسخه

نوبت چاپ: اول / از این ناشر

صفحه و قطع: 232 صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: 1394

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: 9-221-533-964-978

: قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (22) - پلاک 15

تلفن: 37732478

فکس: 37840099

www.imamalipub.ir

قیمت: 8000 تومان

ص: 3

پیشگفتار ----- 11

دور نمای بحث ----- 13

پیامبران اولوالعزم چه کسانی هستند؟ ----- 13

چرا انبیای اولوالعزم را به این نام نامیدند؟ ----- 13

مراحل پنج گانه زندگانی انسان ----- 14

1. مرحله تولّد: ----- 14

2. مرحله جدایی از شیر مادر: ----- 15

3. مرحله قبل از بلوغ: ----- 15

4. مرحله بلوغ: ----- 15

5. سنّ چهل سالگی: ----- 15

فلسفه گستردگی تاریخ انبیا در قرآن ----- 16

1. انتقال تجربیات ----- 16

2. دلداری به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و دادن امید به مسلمانان ----- 17

3. درسهای عبرت فراوان ----- 18

4. اثبات وحدت و یکپارچگی دعوت انبیا ----- 19

5. شرح زحمات طاقت فرسای پیامبران ----- 20

6. مبارزه با خرافات و تحریف ها ----- 22

7. تحقق وعده الهی به مؤمنان ----- 23

اولین پیامبر اولوالعزم: حضرت نوح (علیه السلام)

نوح (علیه السلام) در قرآن ----- 27

فصل اول: افتخارات حضرت نوح (علیه السلام) در قرآن

1. از برگزیدگان بود ----- 31

2. مشمول هدایت الهی بود ----- 31

هدایت تکوینی ----- 32

هدایت تشریحی ----- 33

3. خداوند به نوح سلام می کند! ----- 34

اهمیت سلام ----- 35

معنای سلام ----- 36

الف) بخیل ترین مردم! ----- 37

ب) آغاز با سلام و پایان با استغفار ----- 37

ج) آداب سلام کردن ----- 38

4. نوح (علیه السلام) بنده شکور خدا بود ----- 38

چگونگی شکرگزاری حضرت نوح (علیه السلام) ----- 39

مراحل سه گانه شکرگزاری ----- 39

شکر گزاران کم اند ----- 41

برکات شکر نعمت به چه کسی می رسد؟ ----- 43

خیزش مجازات از دل نعمت و نعمت از دل بلا! ----- 45

نتیجه ناسپاسی قوم سبأ ----- 45

5. استجابیت دعا و رهایی از کرب عظیم ----- 50

دعای نوح (علیه السلام) چه بود؟ ----- 50

کرب عظیم چه بود؟ ----- 51

شدت عمل در برابر اراذل و اوباش ----- 52

6. فرزندان شایسته و نسلی پاک ----- 54

7. عمر طولانی ----- 58

8. شجاعت فوق العاده حضرت نوح (علیه السلام) ----- 73

فصل دوم: آغاز دعوت نوح پیامبر (علیه السلام)

انذار و بشارت ----- 79

نقش دفع ضرر و جلب منفعت در حیات بشر ----- 80

ایمان و تقوی و اطاعت ----- 82

ثمرات عبادت و تقوی و اطاعت ----- 83

شکایت نوح پیامبر (علیه السلام) ----- 84

جاذبه قرآن مجید ----- 86

موانع راه حق ----- 87

بهره گیری از تمام ظرفیت ها ----- 88

استغفار وسیله درمان دردها ----- 90

مراحل آفرینش انسان ----- 92

آثار تفکر در خلقت آسمانها ----- 94

دو اصل مهم توحيد و معاد ----- 95

سير آفاقى و انفسى ----- 96

ص: 7

- اسراری در مورد مغز انسان ----- 97
- قلب و سازنده آن ----- 98
- ماه و خورشید ----- 99
- کار پیامبران پرورش استعدادهای ذاتی انسان ها بود ----- 100
- راه روشن برای اثبات معاد ----- 102
- فصل سوم: عکس العمل قوم نوح (علیه السلام)
- عکس العمل ها ----- 107
1. فرار از واقعیتها! ----- 107
2. مکر بزرگ ----- 109
- سرچشمه بت پرستی ----- 111
3. اتهام جنون به پیامبر خدا (علیه السلام) ----- 112
4. اتهام گمراهی! ----- 114
5. اصلا چرا انسانی؟! ----- 116
- حلم و بردباری امام حسن (علیه السلام) ----- 118
6. تو هوای سلطنت در سر داری! ----- 119
7. چرا جوانان فقیر گرد تو را گرفته اند؟ ----- 121
- جوانان پیشگامان ایمان به پیامبران ----- 122
- مراقب جوانان باشید ----- 125
- نظام ارزشگذاری در جوامع انسانی ----- 126
- معیارهای ارزشی دین مداران ----- 128
- معیارهای ارزشی دنیا پرستان از نظر قرآن ----- 128

تغییر نظام ارزشی توسط پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ----- 132

1. زندگی ساده ----- 132

ص: 8

2. اهمیت دادن به افراد با ایمان ----- 132

3. صفوف نماز جماعت ----- 133

4. زیارت خانه خدا ----- 133

فصل چهارم: تهدیدهای مشرکان و نفرین های حضرت نوح (علیه السلام)

تهدیدها و نفرین ها ----- 137

تهدیدهای مشرکان و بت پرستان ----- 137

نفرین های مستدل حضرت نوح (علیه السلام) ----- 138

دعا آری، نفرین نه! ----- 140

نفرینی که تحقق نیافت! ----- 142

پاسخ کوبنده سعد بن وقاص به معاویه ----- 145

فصل پنجم: ساختن کشتی نجات

کشتی نجات ----- 149

عکس العمل زشت مشرکان ----- 150

نکته ها و پیام ها ----- 153

کشتی نجات ما اهل بیت پیامبرند ----- 156

فصل ششم: داستان طوفان

طوفان وحشتناک ----- 161

این است قدرت نمایی خداوند ----- 165

داستان آن شب تاریخی (لیلة المیت) ----- 166

فصل هفتم: سرنوشت دردناک فرزند نوح (علیه السلام)

سرنوشت دردناک ----- 171

نتیجه لجاجت و خیره سری! ----- 172

نکوهش لجاجت در کلمات معصومین (علیهم السلام) ----- 174

فصیح ترین آیات قرآن ----- 175

وظیفه ما در برابر قرآن ----- 177

فصل هشتم: گفتگوی نوح (علیه السلام) با خداوند متعال بعد از غرق فرزندش

خداوندا وعده تو حق است! ----- 181

ترک اولی چیست؟ آیا پیامبران ترک اولی می کنند؟ ----- 185

روایت جالبی از امام رضا (علیه السلام) ----- 187

پیوندهای مادی و معنوی ----- 188

مسلمانان مطرود ----- 190

باز هم گفتگویی درباره عدالت صحابه! ----- 193

فصل نهم: عوامل اصلی انحراف فرزند نوح (علیه السلام)

علل انحراف ----- 199

مثث تربیت انسان ها ----- 200

فصل دهم: مقایسه ای میان قرآن مجید و تورات کنونی

یک مقایسه روشن ----- 223

فصل یازدهم: توصیه های شیطان!

توصیه شیطان به نوح (علیه السلام) ----- 227

فصل دوازدهم: آخرین سخن حضرت نوح (علیه السلام)

سخن نهائی ----- 231

پیشگفتار

کتابی که پیش روی شماست، حاصل جلسات تفسیری مرجع عالی قدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی مدظله العالی است، که در ماه مبارک رمضان سال 1432 ه ق (مصادف با تابستان 1390 ه ش) در صحن امام خمینی؛ حرم مطهر حضرت معصومه (علیها السلام)، در حضور هزاران نفر از نمازگزاران و روزه داران برگزار شد. و خداوند به این بنده حقیر توفیق جمع آوری و تحقیق و ارایه آن را در قالب این کتاب به شما خوانندگان گرامی عنایت فرمود.

موضوع این جلسات «انبیای اولوالعزم» بود، و در این کتاب به شرح حال اولین پیامبر اولوالعزم، حضرت نوح (علیه السلام)، پرداخته شده، و نکات بسیار ظریف و دقیق و آموزنده آن که دارای آثار تربیتی و اجتماعی فراوانی است تشریح شده است. از خدای بزرگ می خواهیم که توفیق شناخت هر چه بیشتر رهبران آسمانی را به ما عنایت فرماید، تا بتوانیم با پیروی از آن بزرگواران راه سعادت را که در میان انبوهی از بیراهه ها قرار گرفته، بیابیم و کامیاب شویم.

و السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی

قم - حوزه مقدسه علمیه

90/6/23 مصادف با

15 شوال 1432

ص: 11

پیامبران اولوالعزم چه کسانی هستند؟

می دانیم از میان 124 هزار (1) پیامبری که از سوی خداوند متعال برای هدایت امتها فرستاده شد، تنها پنج نفر از آنها اولوالعزم بودند. و این نام از آیه شریفه 35 سوره احقاف گرفته شده است. آنجا که فرمود:

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ؛ پس صبر کن آن گونه که پیامبران «اولوالعزم» صبر کردند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن!»

مفسران بزرگ قرآن در شرح و تفسیر این آیه تصریح کرده اند که پیامبران اولوالعزم حضرت نوح (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) و پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند. (2) و (3)

چرا انبیای اولوالعزم را به این نام نامیدند؟

سماعة بن مهران از تفسیر آیه 35 سوره احقاف از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد که: انبیای اولوالعزم چه کسانی هستند؟

امام (علیه السلام) فرمود: آنها پنج نفرند؛ حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اسلام (علیهم السلام). پرسید: چرا به این بزرگواران صاحبان اراده و تصمیم قوی گفته می شود؟

ص: 13

1- میزان الحکمه، ج 10، باب 3773، ح 19495.

2- روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده که پیامبران اولوالعزم همان پنج پیامبر بزرگوارند. ولی بعضی از مفسران، اولوالعزم را اشاره به پیامبرانی میدانند که مأمور پیکار با دشمنان شدند. بعضی عدد آنها را 313 نفر دانسته، و بعضی همه پیامبران را اولوالعزم می دانند؛ ولی تفسیر اول، از همه صحیحتر است و روایات اسلامی آن را تأیید میکند. (تفسیر نمونه، جلد 21، ص 7-396، ذیل آیه 35 احقاف).

3- میزان الحکمه، ج 10، باب 3774، ح 506 - 19502.

امام فرمود: چون هنگامی که نوح پیامبر (علیه السلام) دینش را به مردم عرضه کرد عده ای مشرک و بت پرست بودند که حاضر نبودند به آسانی ایمان آورده و کیش بت پرستی که در میان آباء و اجدادشان سابقه داشت را رها کنند و لذا در طول 950 سال تبلیغ مستمر و پیگیر حضرت نوح، تنها 80 نفر ایمان آوردند. ولی حضرت نوح (علیه السلام) عزم و اراده ای محکم و قوی داشت و خسته نمی شد و با قدرت وظیفه اش را انجام می داد. هنگامی که حضرت نوح (علیه السلام) رفت و دوران حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمد و آن حضرت آیین جدیدی را به مردم عرضه کرد، پیروان آیین قدیم به راحتی زیر بار آیین جدید نمی رفتند. باید پیامبر صاحب عزم و اراده ای قوی و آهنین همچون ابراهیم بت شکن باشد که در راه تبلیغ و هدایت مردم تا قلب دریای آتش پیش برود و حاضر به قربانی کردن فرزند دلبندهش شود.

پس از ابراهیم (علیه السلام)، دیگر پیامبران اولوالعزم نیز چنین وضعیتی داشتند. و لذا، به این بزرگواران، انبیای اولوالعزم می گفتند. (1)

مراحل پنج گانه زندگانی انسان

هر انسانی در زندگی خود پنج مرحله را طی می کند، و مرحله بعدی کاملتر از مرحله قبلی است و در مرحله آخر به کمال می رسد:

1. مرحله تولد: هنگامی که جنین می خواهد متولد شود و زمان کوچ کردن از عالم تنگ و تاریک رحم فرا می رسد حاضر نیست به آسانی آنجا را ترک نماید و لذا شروع به گریه و زاری می کند و داد و فریاد می زند. غافل از این که از آن مکان کثیف، که جز خون چیز دیگری وجود ندارد و بسیار تنگ و تاریک است، به دنیای بسیار بزرگی که به هیچ وجه قابل مقایسه با آن نیست گام می نهد.

ص: 14

1- کافی، ج 2، ص 17، باب الشرایع، ح 2.

2. مرحله جدایی از شیر مادر: غذا و آب جنین در رحم مادر تنها خون است. اما پس از تولد از شیرگوارا و سرشار از ویتامین های مختلف استفاده می کند. ولی مدت استفاده از شیر مادر محدود است و پس از دو سال باید از غذاها و میوهها و خوراکی هایی که همه استفاده می کنند استفاده کند، و لذا او را از شیر مادر می گیرند. در این مرحله نیز به راحتی تسلیم نمی شود و روز و شب می گیرد و بهانه می گیرد، تا بالاخره تسلیم می گردد.

3. مرحله قبل از بلوغ: این مرحله که از سن دو سالگی شروع شده و تا مرحله بلوغ ادامه دارد مرحله سوم محسوب می شود که کامل تر از مرحله قبل است، ولی وابستگی و دلبستگی مخصوص به خود را دارد و ترک کردن آن نیز مشکلات خاص خود را خواهد داشت.

4. مرحله بلوغ: نوجوان قبل از رسیدن به سن بلوغ مسئولیتی ندارد و آزادی عملی بیشتری دارد. و لذا، وقتی که پا به سن بلوغ می گذارد باز به آسانی شرایط جدید را نمی پذیرد و حاضر نیست حال و هوای دوران کودکی قبل از بلوغ را رها کند. در حالی که مکلف شدن و مخاطب آیات الهی قرار گرفتن، علامت رشد و شخصیت و صلاحیت انسان محسوب می شود.

5. سن چهل سالگی: آخرین مرحله، که مرحله کمال است، رسیدن به سن چهل سالگی می باشد. در این مرحله عقل انسان کامل تر می شود و تجربیات بیشتری در اختیار دارد و زندگی را بهتر اداره خواهد کرد.

پیامبران الهی از آدم تا خاتم (علیهم السلام) در حقیقت این پنج مرحله را طی کرده اند و آخرین دین یعنی اسلام به مرحله کمال رسیده است.

به تعبیر دیگر، می توان این پنج مرحله را به مراحل پنج گانه دوران کودکی، ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و دانشگاه تشبیه کرد که وقتی به مرحله پنجم می رسد در

حقیقت به کمال دانش رسیده، و با مطالعه و تحقیق نیاز به مرحله دیگری ندارد.

از اینجا پاسخ این سؤال: که چرا بعد از اسلام دین دیگری نیامده؟ روشن می شود. زیرا شریعت اسلام در حقیقت مرحله کمال تمام ادیان الهی است و بشر پس از رسیدن به آن، نیاز به دین دیگری ندارد، و عمل به دستورات آن برای سعادت و نیکبختی او کافی است.

فلسفه گستردگی تاریخ انبیا در قرآن

اشاره

سؤال: چرا حالات انبیای اولوالعزم و شرح زندگانی آنها به طور مکرر در سوره های مختلف قرآن مجید ذکر شده است؟ چرا قرآن اینقدر به تاریخ انسانهای پیشین اهمیت داده و حتی شرح حال انبیای غیر اولوالعزم، نظیر حضرت یوسف و شعیب و یونس و زکریا و مانند آنها (علیهم السلام) را نیز بیان کرده است؟

جواب: بیان تاریخ انبیا، مطابق آنچه که از قرآن مجید استفاده می شود، هفت فلسفه و فایده مهم دارد، که اجمالاً به آن می پردازیم:

1. انتقال تجربیات

تجربه نتیجه زندگی انسان است. اگر انسان تجربیات خود را در اختیار دیگری قرار دهد مثل این است که عمرش را زیادتر کرده است. گاه استادی تجربه کاری شصت ساله اش را در ظرف یک ماه در اختیار شاگرد جانش قرار می دهد. این استاد در واقع شصت سال به عمر این شاگرد اضافه نموده، و این غنیمت بزرگی برای شاگرد است. قرآن مجید تاریخ انبیای اولوالعزم و غیر اولوالعزم را ذکر کرده، تا تجربیات آنان را به ما منتقل کند. عوامل پیروزی و شکست ملت‌های مختلف را بفهمیم. آثار و نتایج ظلم و ستم و نافرمانی و معصیت را مشاهده کنیم.

عاقبت افراد شرور و ظالم، همچون فرعونها و نمرودها، را مطالعه کرده و از آن

عبرت بگیریم و از آنچه باعث شقاوت آنها شده خود داری نماییم.

بینیم قارونها با آن ثروت عظیم و کم نظیر و آن همه یار و یاور و خادم و نوکر، سرانجام با چه وضع خفت باری تمام دارایی خود را گذاشته و جهان را ترک کردند. این ها تجربیاتی است که از مطالعه تاریخ انبیاء در قرآن مجید به دست می آید.

خداوند متعال در آیه شریفه 176 سوره اعراف می فرماید:

«فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند).»

آری، مطالعه تاریخ انبیا و استفاده از تجربیات آن بزرگواران، برای انسان بسیار ارزشمند است. نتیجه این که: یکی از فلسفه های پرداختن به تاریخ انبیا، استفاده از تجربیات آنهاست.

2. دلداری به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و دادن امید به مسلمانان

هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دعوتش را در مکه به صورت علنی آغاز کرد، با مخالفت های فراوانی از سوی مشرکان مواجه شد. و هر چه بر تعداد مسلمانان افزوده می شد، آزار و اذیت و مخالفت های مشرکان و بت پرستان مکه نیز فزونی می گرفت. برخی از تازه مسلمانان ضعیف الایمان تاب تحمل این همه سختی، که یکی نمونه آن محاصره اقتصادی مسلمانان در شعب ابی طالب بود، را نداشتند. و لذا، خداوند متعال برای دلداری دادن به مسلمانها خطاب به پیامبرش فرمود:

«وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَلُّ- هُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبِيٍّ آيَاتُ الْمُرْسَلِينَ؛ (1)

ص: 17

به یقین پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ و در برابر تکذیب ها، صبر و استقامت کردند؛ و (در این راه)، آزار دیدند، تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید و هیچ چیز سنّتهای خدا را تغییر نمی دهد؛ و به یقین اخبار پیامبران به تو رسیده است».

این آیه شریفه اختصاص به مسلمانان صدر اسلام ندارد، بلکه مسلمانان امروز را نیز شامل می شود. یعنی ای مسلمانهایی که در کشورهای مختلف انقلاب کرده اید و به دنبال تحوّل و دگرگونی و ساختار جدید دینی و پیاده شدن احکام و معارف اسلامی هستید! در مواجهه با مشکلات و سختی ها و کار شکنی ها و نا مهربانی ها و آزارها و اذیتها و شکنجه ها و تبعیدها و شهادت عزیزان، ناامید و دلسرد نشوید که در صورت صبر و مقاومت، وعده الهی شامل حال شما هم خواهد شد و فتح و پیروزی نصیبتان می گردد.

همانگونه که سایر انقلابها در دیگر کشورهای اسلامی به ثمر نشست، و جانبازی ها و رشادت ها و شهادت ها بی نتیجه نماند، و مردم آن بلاد به پیروزی رسیدند. نتیجه این که: یکی دیگر از فواید بیان تاریخ انبیا، دلداری دادن به مسلمانان است.

3. درسهای عبرت فراوان

خداوند متعال پس از آن که داستان حضرت یوسف (علیه السلام) را به طور مفصّل، و به زیبایی هر چه تمام تر، در قرآن مجید بیان نموده، می فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ؛ (1) راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود».

آری، در تاریخ انبیا درسهای عبرت فراوانی وجود دارد. لذا، قرآن مجید برای این که

ص: 18

مخاطبانش از این عبرت‌ها استفاده کنند به شرح و تفصیل آن پرداخته است. به عنوان مثال حضرت یوسف (علیه السلام) به شکل یک برده وارد خانه زلیخا شد. زلیخا در اوج مکانت و جایگاه اجتماعی، و یوسف در پایین‌ترین طبقات جامعه.

اما حضرت یوسف در سایه مبارزه با هوای نفس و بندگی خدا و تسلیم نشدن در مقابل وسوسه‌های شیطان و عشوه‌گری‌های زلیخا (که یک زن عادی نبود، بلکه بسیار زیبا و سر تا به پا آرایش کرده بود) و دل سپردن به خداوند و باور کردن حضور او در همه جا، به اوج عزت رسید و عزیز مصر شد. اما زلیخای با آن موقعیت و عظمت، بر اثر پیروی از شیطان و هوای نفس سقوط کرد و در نزد همگان بی ارزش شد. آیا این حادثه تاریخی و حوادث مشابه آن برای جوانان عزیز که در اوج شهوتند و با انواع مظاهر فساد و وسوسه‌های جنسی مواجهند، مایه عبرت نیست؟ آیا مطالعه این بخش از تاریخ پیامبران به آنها قوت و قدرت بیشتری برای مبارزه با هوای نفس نمی‌دهد؟! نتیجه این که: یکی دیگر از فلسفه‌های پرداختن به تاریخ پیامبران در قرآن کریم، عبرت‌آموزی خوانندگان آن است.

4. اثبات وحدت و یکپارچگی دعوت انبیا

فایده دیگر ذکر تاریخ پیامبران، پی بردن به یکپارچگی دعوت آن بزرگواران است. هنگامی که تاریخ آن عزیزان را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که همه آنها به دنبال یک چیز بوده و مردم را به سوی یک مقصد، یعنی خدای یکتا، فرا می‌خواندند. با این تفاوت که از مرحله پایین‌تر شروع نموده و روز به روز کاملتر می‌گشت. آری، همه انبیای الهی مردم را به توحید و معاد و عدالت و قسط و تقوا و دیگر ارزشهای معنوی و انسانی فرا می‌خواندند.

و لذا ما مسلمانان به تبعیت از قرآن مجید می گوئیم:

«لَا تَفْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ؛ (1) ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی گذاریم (و به همه ایمان داریم)».

خداوند متعال در آیه 45 سوره زخرف به این فلسفه اشاره کرده است؛ می فرماید:

«وَسَدِّ مَلٍّ مِّنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَانِ إِلَهَةً يُعْبَدُونَ؛ از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم (و پیروان راستین آنها) بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟!»

نتیجه این که: یکی دیگر از فلسفه ها و فواید پرداختن به تاریخ انبیا، پی بردن به وحدت و یکپارچگی دعوت آن بزرگواران است.

5. شرح زحمات طاقت فرسای پیامبران

برخی از مسلمانان صدر اسلام، که تازه به صف مسلمین پیوسته بودند و دارای ایمان قوی و محکمی نبودند، هنگامی که با انواع و اقسام آزارها و شکنجه ها و مشکلات مواجه می شدند شروع به نق زدن می کردند. خداوند متعال برای این که به آنها بفهماند این مشکلات و سختی ها اختصاص به آنها نداشته، بلکه دامنگیر پیروان همه انبیا و پیامبران بوده، به گوشه هایی از حوادث ناگواری که برای آن بزرگواران و پیروانشان رخ داده بود در قرآن مجید اشاره کرده، تا مایه تسلی خاطر و قوت قلب مسلمانان گردد. آیه شریفه 214 سوره بقره به همین مطلب اشاره دارد. توجه فرمایید:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالصَّرَاءُ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرٌ

ص: 20

اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ؛ (1) گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی ها و زیانها به آنها رسید، و آنچنان بی قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟» (به آنها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!)

آری، بهشتی شدن و آرام گرفتن در جوار قرب پروردگار آسان نیست. باید در برابر هوای نفس مقاومت نمود و سختی های عبادت را به جان خرید. مثلاً به هنگامی که ماه مبارک رمضان در گرمای فوق العاده تابستان قرار می گیرد و روزهای طولانی و حرارت شدید آن طاقت روزه دار را طاق می کند، باید با توکل بر خدا روزه گرفت و توجهی به وسوسه های شیطان و خواهشهای نفس نکرد. این آیه شریفه به ما می گوید:

«بهشت را مجانی به کسی نمی دهند. اگر طالب بهشتی، باید با شیطان و نفس اماره بی امان مبارزه کنی!».

اصولاً هر کسی در زندگی اش به موفقیتی دست یافت در سایه زحمت و تلاش و مبارزه بود. اگر انسان زحمات تحصیل علم را بر جسم و جانش هموار نکند و با مشکلات آن دست و پنجه نرم ننماید، عالم بزرگی نخواهد شد. اگر یک فرد نظامی آموزشهای سنگین و کلاسهای متعدد و تمرین های پی در پی و مشکل را پشت سرنگذارد، فرمانده موفقی نخواهد شد. اگر ورزشکار به تمرین های سنگین و اردوهای طولانی و دوری از خانواده و محرومیت های ناشی از آن تن ندهد، جام قهرمانی را بالای سر خود نخواهد دید. خلاصه این که: یکی دیگر از فوائد بیان تاریخ پیامبران، شرح زحمات و فداکاری های طاقت فرسای آن بزرگواران است.

ص: 21

تاریخ انبیا در طول زندگی بشر و بر اثر گذشت زمان، با خرافات عجیبی آمیخته شده است. قرآن مجید با بیان تاریخ پیامبران، در واقع تاریخ حقیقی انبیا را بیان نموده و خرافات و مطالب بی اساس را از چهره آن می زداید. خداوند متعال پس از بیان تاریخ واقعی حضرت عیسی (علیه السلام) در سوره آل عمران می فرماید:

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ؛ (1) این همان سرگذشت واقعی (عیسی) است».

اگر شما بعضی از کتب آسمانی تحریف شده، از جمله تورات کنونی، را مطالعه کنید، به این واقعیت تلخ پی خواهید برد. در فصول اولیه تورات کنونی داستان آفرینش حضرت آدم (علیه السلام) همراه با انواع خرافات بیان شده است. می گوید:

«آدم از میوه درخت علم و دانش خورد! سپس لباسهای بهشتی اش فرو ریخت و برهنه شد. لذا خود را در پشت درختهای بهشتی پنهان کرد. خداوند صبحگاهان به همراه نسیم صبحگاهی وارد بهشت شد! در خیابانهای بهشت قدم می زد! اما هر چه نگاه کرد خبری از آدم نبود. صدا زد: آدم! کجایی؟ آدم گفت: اینجا، پشت درختان پنهان شده ام؟ خداوند گفت: چرا پنهان شده ای؟ گفت: از درخت علم و دانش خوردم. لباسهایم فرو ریخت و برهنه شدم، لذا در پشت درختان پنهان شدم!»

این داستان با خرافات متعددی آمیخته است: زیرا اولاً: درختی که حضرت آدم از آن منع شد درخت علم و دانش نبود، بلکه خداوند به خاطر دانشی که در اختیار آدم نهاد به تمام فرشتگان دستور داد بر او سجده کنند.

ثانیاً: مگر خداوند ماده است و جسم دارد که در خیابانهای بهشت قدم بزند؟

ثالثاً: خدایی که از چند قدم آن طرف تر خود خبر ندارد و نمی داند حضرت آدم در

ص: 22

پشت درختان پنهان شده، چطور بر تمام جهان هستی احاطه دارد و آن را اداره می کند؟ خوانندگان محترم! خرافات بلای بزرگی است که اعتقادات انسان را تهدید می کند و دشمن با استفاده از این حربه به جنگ دین و ایمان می آید. جدّاً باید مراقب این حربه دشمنی بود. (1) بنابراین، یکی دیگر از فوائد پرداختن به داستان انبیا، زدودن خرافات از تاریخ آن بزرگواران و در دسترس قرار دادن تاریخ واقعی آنهاست.

7. تحقق وعده الهی به مؤمنان

خداوند متعال در آیه 51 سوره غافر می فرماید:

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم.»

آری، وعده الهی برای پیروزی مؤمنان حتماً تحقق می یابد و سرانجام مؤمنان پیروز می شوند. شما مؤمنین هم اگر در مسیر ایمان و تقوی گام بردارید، وعده خدا در مورد شما هم محقق خواهد شد، و طعم پیروزی را خواهید چشید. نتیجه این که:

بیان تاریخ پیامبران اولوالعزم و غیر اولوالعزم در قرآن فلسفه های هفت گانه ای دارد که شرح آن گذشت. با توجه به فواید و آثار مهم مطالعه سرگذشت پیامبران، به شرح حال حضرت نوح (علیه السلام) می پردازیم.

ص: 23

1- بحث مشروحی در مورد خرافات و انواع و اقسام آن و آثار و پیامدهایش، در کتاب «داستان یاران»، ص 302 به بعد، نموده ایم. علاقمندان آن مبحث را مطالعه فرمایند.

* اولین پیامبر اولوالعزم: حضرت نوح (علیه السلام)

حضرت نوح (علیه السلام) اولین پیامبری است که دارای آیین و برنامه و احکام و دستوراتی در تمام جنبه ها بود. آن حضرت را شیخ الانبیا نیز می گویند؛ و این توصیف، دو جهت دارد:

الف) وی اولین پیامبر از پیامبران اولوالعزم بود.

ب) عمری طولانی داشت. به گونه ای که تنها دوران رسالت و مدت تبلیغات دینی آن حضرت 950 سال بود.

نوح (علیه السلام) در قرآن

نام حضرت نوح (علیه السلام) در 28 سوره قرآن به چشم می خورد. در یک سوره، که به نام آن حضرت نامگذاری شده، تمام آیات آن درباره آن حضرت بحث کرده، و اتفاقاً این سوره 28 آیه دارد. و در بیست و هفت سوره دیگر، در بخشی از آیات آن مطالبی درباره آن حضرت آمده است. ضمناً گستردگی مباحث مربوط به این پیامبر بزرگ، نشان از عظمت و اهمیت آن حضرت دارد.

مباحث مربوط به نوح پیامبر (علیه السلام) را در دوازده فصل پی می گیریم:

1. افتخارات حضرت نوح (علیه السلام) در قرآن.
2. آغاز دعوت حضرت نوح (علیه السلام).
3. عکس العمل قوم نوح (علیه السلام).
4. تهدیدهای مشرکان و نفرینهای حضرت نوح (علیه السلام).
5. ساختن کشتی نجات.
6. داستان طوفان.
7. سرنوشت دردناک فرزند نوح (علیه السلام).
8. گفتگوی نوح (علیه السلام) با خداوند متعال بعد از غرق فرزندش.
9. عوامل اصلی انحراف فرزند نوح (علیه السلام).
10. مقایسه‌های میان قرآن مجید و تورات کنونی!
11. توصیه‌های شیطان!
12. آخرین سخن حضرت نوح (علیه السلام).

فصل اول: افتخارات حضرت نوح (عليه السلام) در قرآن

اشاره

ص: 29

* فصل اول: افتخارات حضرت نوح (علیه السلام) در قرآن

در قرآن مجید افتخارات و امتیازات فراوانی در مورد آن حضرت به چشم می خورد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. از برگزیدگان بود

خداوند متعال عده ای از پیامبرانش از جمله حضرت نوح (علیه السلام) را جزء برگزیدگان شمرده است. به آیه شریفه 33 آل عمران توجه فرمایید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد».

و این افتخار بزرگی برای نوح است که جزء برگزیدگان از انبیاست.

2. مشمول هدایت الهی بود

اشاره

خداوند متعال در آیه 84 سوره انعام به امتیاز دیگر آن حضرت اشاره کرده است. می فرماید:

«وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ؛ (1) و اسحاق و یعقوب را به او [= ابراهیم] بخشیدیم، و همه را هدایت کردیم؛ و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم».

ص: 31

1- سوره انعام، آیه 84.

برای روشن تر شدن این امتیاز و افتخار قرآنی حضرت نوح (علیه السلام) لازم است تأمل بیشتری در مورد «هدایت» داشته باشیم.

هدایت دو قسم است: هدایت تکوینی و تشریحی؛

به شرح اجمالی هر یک از این دو توجّه فرمایید:

هدایت تکوینی

منظور از هدایت تکوینی آن است که هنگامی که خداوند موجودات را آفرید مسیر زندگیشان را نیز در وجودشان قرار داد. و لذا حضرت موسی (علیه السلام) به هنگام معرفتی خدای خویش می گوید:

«الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛ (پروردگار ما) همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است».

این آیه شریفه در حقیقت تعریف هدایت تکوینی است.

چه کسی به بچه تازه متولد شده یاد داده که با آن دستهای کوچکش پستان مادر را گرفته و در دهان بگذارد و شیره جان مادر را با لبان نازک و ظریفش بمکد؟ بسیاری از پرندگان پس از تخم گذاری روی تخمهای خود می خوابند تا تخم ها تبدیل به جوجه شود. برای این کار دو چیز لازم است: حرارت بقدر کافی و رطوبت به مقدار معین. در عصر و زمان ما کارخانه ها برای تبدیل تخم مرغها به جوجه حرارت و رطوبت را به مقدار کافی ایجاد می کنند تا این تبدیل انجام شود. خداوند مهربان حرارت و رطوبت کافی را در زیر سینه مرغ قرار داده، تا با استفاده از آن بتواند تخم هایش را تبدیل به جوجه کند. راستی مرغها این درس را در کجا خوانده اند که باید مدّت خاصی تخم ها را حرارت و رطوبت دهند تا تبدیل به جوجه شود؟ آیا این کار جز از ناحیه خداوند صورت می گیرد؟ لانه سازی و جمع آوری غذا و مانند آن همه بر اثر هدایت تکوینی است. از

همه مهم تر، پرنده‌گانی هستند که برای ادامه حیات باید مهاجرت کنند؛ از قطب شمال به قطب جنوب و بالعکس. آنها برای ادامه زندگی ناچارند 18 هزار کیلومتر پرواز نمایند. راستی چه کسی در این سفر طولانی راه را به آنها نشان می‌دهد تا اشتباه نروند؟ اگر هواپیماها و کشتی‌ها دستگاه جهت‌یاب نداشته باشند نمی‌توانند به مقصد برسند. اما این پرنده‌ها بدون دستگاه جهت‌یاب چگونه به مقصد می‌رسند؟ آنها چگونه در شب و روز، و در هوای صاف و ابری، و در گرما و سرما، بدون کمترین انحرافی در مسیر اصلی خود حرکت نموده و به موقع به مقصد می‌رسند؟ چه کسی به آنها تعلیم داده که برای بقاء باید دست به چنین سفرها و پروازهای طولانی بزنند؟ اینها نمونه‌هایی از هدایت‌های تکوینی است که توسط قادر متعال صورت گرفته، و هم‌آن را در درون ذات موجودات به ودیعت نهاده است. و اینها همه نشانه‌های خداشناسی و راههای رسیدن به سوی یکتاپرستی است. اگر انسان چگونگی خلقت و آفرینش حیوانات و شرح فعالیت و کارهای آنها را در کتابهای زیست‌شناسی مطالعه کند به عظمت خدا پی می‌برد.

هدایت تشریحی

قسم دیگر هدایت، هدایت تشریحی است. یعنی هدایت‌هایی که به وسیله خدا و پیامبران و امامان و دانشمندان صورت می‌گیرد.

هدایت تشریحی بر دو گونه است:

الف) هدایت تشریحی عام؛ در این نوع از هدایت، راه را به مکلف نشان می‌دهند. قرآن و روایات معصومان راه تقوا و پرهیزکاری و دینداری را به همه انسانها نشان داده‌اند.

ب) هدایت تشریحی خاص؛ منظور از این نوع هدایت، رساندن طرف به سر منزل مقصود است. کسی که از شما آدرس جایی را می‌پرسد به دو شکل می‌توانید به او کمک کنید. نخست این که آدرس دقیق آنجا را نوشته و در اختیارش قرار دهید، تا با

استفاده از آن، به مقصد برسد. دیگر این که به اتفاق یکدیگر از خیابانها و کوچه ها عبور کنید و به مقصد برسید و دستش را در دست صاحب آن خانه بگذارید. اولی هدایت تشریحی عام و دومی هدایت تشریحی خاص است. اولی «ارایه طریق» و دومی «ایصال الی المطلوب» نام دارد. آنچه در آیه شریفه 69 سوره عنکبوت آمده، هدایت تشریحی خاص است. توجه بفرمایید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (1) و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راههای خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و به یقین خداوند با نیکوکاران است».

ماه مبارک رمضان فرصت خوبی است که همه ما از هدایت تشریحی خاص و ویژه برای رسیدن به مقصد استفاده کنیم. خداوند متعال نوح پیامبر (علیه السلام) را به هر سه طریق هدایت کرد. از نظر تکوینی استعداد کافی، اراده قوی و عزم راسخ و تصمیم قاطع در اختیارش نهاد. و از نظر تشریحی راه را به وی نشان داد. علاوه بر این، دستش را گرفت و به مقصد رساند.

3. خداوند به نوح سلام می کند!

اشاره

خداوند متعال در آیه شریفه 79 سوره صافات می فرماید:

«سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ؛ سلام بر نوح در میان جهانیان باد!».

خداوند، طبق آنچه که در قرآن کریم آمده، به عده ای از پیامبران، از جمله حضرت نوح و ابراهیم (2) و موسی و هارون (3) و الیاسین (علیهم السلام) (4) سلام کرده است.

ص: 34

1- سوره عنکبوت، آیه 69.

2- سوره صافات، آیه 109.

3- سوره صافات، آیه 120.

4- سوره صافات، آیه 130.

و سلام خداوند امتیاز ویژه ای برای آن بزرگوارن است.

اهمیت سلام:

سلام از نظر اسلام بسیار مهم است. برای پی بردن به اهمیت فوق العاده آن به امور زیر توجه فرمایید:

1. در تمام نمازهای واجب و مستحب سه بار سلام می دهیم:

الف) سلامی به پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله)؛ **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.**

ب) سلامی به خودمان و بندگان صالح خدا؛ **السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.**

ج) و سلامی به تمام نمازگزاران؛ **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.**

آری سلام آنقدر مهم است که تمام نمازها به این سه سلام ختم می شود.

2. بهشتیان هنگامی که نزدیک دروازه بهشت می شوند، فرشتگان به استقبالشان آمده و می گویند:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛ (1) سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان! چه نیکوست سرانجام سرای جاویدان!».

اولین جمله فرشتگان استقبال کننده سلام است، آن هم به خاطر صبر و استقامتی که بهشتیان در برابر وسوسه های شیطان و هوای نفس داشتند.

3. در تمام زیارت نامه ها بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان و شهدا و مدفونین در آن مکان سلام می دهیم. مثلا زیارت عاشورا با سلام بر امام حسین (علیه السلام) شروع می شود، سپس این سلام توسعه پیدا می کند و تمام شهدای کربلا را مخاطب قرار می دهد. آن هم نه

ص: 35

یک سلام عادی و برای یک روز، بلکه سلامی مستمر و همیشگی و تا زمانی که روز و شبی وجود دارد!

4. سلام بقدری مهم است که حتی اگر به نمازگزار سلام کردند واجب است پاسخ دهد. البته جواب سلام نمازگزار باید مثل سلام باشد نه کمتر و نه بیشتر.

5. جالب این که بهشتیان وقتی به هم می رسند سخنان لغو و بیهوده نمی گویند، بلکه ذکر آنها سلام است. خداوند متعال در این باره می فرماید:

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا» (1) در آنجا نه لغو و بیهوده ای می شنوند و نه سخنان گناه آلود؛ تنها سخنانی که می شنوند «سلام» است «سلام».

این امور، و امور دیگر، که از ذکر آن صرف نظر شد، نشانه اهمّیت فوق العاده سلام است.

معنای سلام

اشاره

سلام به معنای تقاضای سلامتی از خداوند برای طرف مقابل است. آیا بعد از نعمت ایمان، نعمتی بالاتر از سلامتی وجود دارد؟ و اگر معنای سلام تقاضای سلامتی روح و جسم هر دو باشد نعمت ایمان را هم شامل می شود و بالاترین نعمت خواهد بود.

بنابراین، سلام معنای وسیع و عمیقی دارد. و لذا، سفارش زیادی شده که وقتی به هم می رسید سلام کنید. (2)

برخی خیال می کنند سلام کردن باعث حقارت و کوچکی انسان می شود.

این، فکر اشتباهی است؛ زیرا هیچ کس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بزرگ تر و ارزشمندتر نیست و آن حضرت همواره به دیگران سلام می کرد و در سلام کردن از دیگران سبقت

ص: 36

1- سوره واقعه، آیه 24 و 25. شبیه این مطلب در آیه 62 سوره مریم (علیها السلام) نیز آمده است.
2- به کتاب حلیة المتقین، باب یازدهم، فصل اول، و اصول کافی، ج 2، ص 644 به بعد مراجعه فرمایید.

می گرفت؛ حتی به بچه ها سلام می کرد. در روایتی از آن حضرت می خوانیم:

«خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ... وَ الشَّلَامِ عَلَى الصَّبِيَّانِ لِتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي؛ (1) پنج کار راتا پایان عمر ترک نمی کنم... از جمله سلام کردن بر بچه ها، تا پس از من سنت شود».

بنابراین، سلام کردن نه تنها چیزی از شخصیت انسان نمی کاهد، بلکه نشانه شخصیت و ادب سلام کننده است.

ولی باید دقت کنیم که درست سلام کنیم، چون برخی بر اثر نادانی غلط سلام می دهند. مثلاً می گوید «سام علیک» که این تعبیر نه تنها تقاضای سلامتی نیست، بلکه طلب مرگ برای مخاطب است!

به چند روایت در مورد سلام توجه فرمایید:

الف) بخیل ترین مردم!

در روایتی از وجود مقدس پیامبر اسلام، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، می خوانیم:

«إِنَّ أَبْخَلَ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِالسَّلَامِ»؛ (2) بخیل ترین مردم کسی است که در سلام کردن بخل بورزد».

کسی که از سلام کردن ساده، که هیچ هزینه ای ندارد و کار بسیار آسانی است، مضایقه کند واقعاً انسان بخیل و پستی است.

ب) آغاز با سلام و پایان با استغفار

در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«إِذَا تَلَاقَيْتُمْ فَتَلَاقُوا بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَافِحِ وَ إِذَا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا بِالِاسْتِغْفَارِ؛ (3)

ص: 37

1- بحار الانوار، ج 76، ص 10، ح 38.

2- بحار الانوار، ج 76، ص 12، ح 37.

3- بحار الانوار، ج 76، ص 5، ح 13.

هنگامی که با یکدیگر ملاقات می کنید دیدارتان را با سلام کردن به یکدیگر و مصافحه آغاز کنید. و هنگامی که از هم جدا می شوید با استغفار و طلب مغفرت جدا شوید».

سؤال: چرا پس از اتمام ملاقات و گفتگو به هنگام خدا حافظی باید استغفار کرد؟ جواب: ممکن است در ضمن گفتگوها عمدآ یا سهواً مرتکب یک یا چند مورد از گناهان فراوان زبانی شده باشند و لذا به منظور جبران آن گناهان، سفارش به استغفار در پایان دیدار شده است.

ج) آداب سلام کردن

خوانندگان محترم! برادران عزیز و خواهران گرامی! بیایید این سنت اسلامی را بیش از پیش زنده کنیم، و اجازه ندهیم کم کم به فراموشی سپرده شود. وارد خانه می شویم سلام کنیم. در محل کار از سلام کردن غفلت نورزیم. هنگامی که سوار تاکسی می شویم به راننده و مسافران سلام بدهیم. وارد مغازه می شویم سلام کنیم. خلاصه همه به هم سلام کنند؛ هر چند بهتر است کوچکتر به بزرگتر (1)، سواره به پیاده، و ایستاده به نشسته سلام کند.

(السَّلَامُ لِلرَّاکِبِ عَلَى الرَّاجِلِ، وَ لِلْقَائِمِ عَلَى الْقَاعِدِ). (2)

همه تلاش کنیم سنت سلام کردن را زنده نگهداریم که باعث محبت و سلامتی بندگان و خشنودی خداوند می شود. و لذا، خداوند متعال بر عده ای از انبیا از جمله حضرت نوح (علیه السلام) سلام کرد.

4. نوح (علیه السلام) بنده شکور خدا بود

اشاره

یکی دیگر از افتخارات و امتیازات قرآنی حضرت نوح (علیه السلام) این است که آن حضرت

ص: 38

1- اصول کافی، ج 2، ص 646، ح 1.

2- بحار الانوار، ج 76، ص 12، ح 46.

«عبد شکور» خداوند بود. به این مطلب در آیه سوّم سوره اسراء اشاره شده است:

«ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا؛ ای فرزندان کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم! او بنده شکر گزاری بود. (شما هم مانند او باشید، تا نجات یابید)».

این آیه شریفه در مورد بنی اسرائیل ناسپاس است، که ناشکری می کردند. قرآن مجید می گوید: شما که خود را فرزندان نوح پیامبر (علیه السلام) می دانید، او بنده شکور خدا بود، به او اقتدا کنید. (1)

شکور صیغه مبالغه است؛ یعنی کسی که بسیار شکرگزار است.

چگونگی شکرگزاری حضرت نوح (علیه السلام)

در تفاسیر معتبر (2) نوشته اند که هر نعمتی به نوح پیامبر (علیه السلام) می رسید خدا را شکر می گفت. آب می نوشید الحمدلله می گفت. غذا می خورد شکر خدا را به جا می آورد. هرگونه نعمتی نصیبش می شد حمد و شکر الهی را فراموش نمی کرد. البتّه نه فقط شکر لفظی و زبانی، بلکه شکر عملی و با تمام وجود. و چون خدا را لفظاً و عملاً بسیار شکر می کرد عبد شکور نامیده شد.

مراحل سه گانه شکرگزاری:

شکر کردن سه مرحله دارد: قلبی، زبانی و عملی

1. شکر قلبی؛ منظور از شکر قلبی این است که بنده در دلش از خداوند و نعمتهای بی شماری که به او عنایت کرده ممنون باشد. بر خلاف بعضی از مردم که در دلشان هم با خدا دعوا دارند و ناسپاسند.

ص: 39

1- بحار الانوار، ج 11، ص 291، و مختصر تاریخ دمشق، ج 26، ص 213.

2- تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص 218.

2. شکر لسانی؛ انسان شاکر علاوه بر شکر قلبی، با الفاظ و واژگان نیز از مُنعم خویش تشکر می کند و آنچه در قلبش گذشته را بر زبان جاری می سازد، تا زبان ترجمان مکنونات قلبی او باشد. مثلاً الحمدلله و شکر الله می گوید. این که مستحب است بعد از نماز، سر بر سجده بگذارد و شکر الله بگوید (1) شکر زبانی است. و بدین وسیله از خداوند که این توفیق را عنایت نموده که به در خانه اش برود و با او سخن بگوید و از او کمک بخواهد و بر او تکیه نماید، تشکر می کند.

3. شکر عملی؛ مهمترین مرحله شکرگزاری شکر عملی است؛ به این معناست که انسان نعمتهای خدا را در مسیر خشنودی او به کار گیرد. اگر خداوند به تو مال و ثروت داد بین صرف آن در چه راهی باعث رضا و خشنودی اوست؟

بخشی از آن را به ارحام و بستگان و همسایگان و دوستان فقیر و نیازمند اختصاص بده، که موجب خشنودی و قرب الی الله است.

اگر خداوند مقام و موقعیت مناسبی در اختیار نهاده، از آن استفاده کن و گره کار مردم را بگشا و مشکلاتشان را مرتفع ساز.

اگر نعمت علم و دانش عنایت کرده، آن را در اختیار مشتاقان آن بگذار و با خود به گور مبر. این کارها شکر عملی محسوب می شود.

حضرت نوح هم قلباً هم لساناً و هم عملاً شاکر بود. و لذا از تمام نعمتهایی که در اختیار داشت 950 سال برای هدایت مردم استفاده کرد و آن قدر خود را به زحمت انداخت که خداوند فرمود: بیش از این خود را به زحمت مینداز که اضافه بر آنچه تاکنون ایمان آورده اند، کسی ایمان نمی آورد. (وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا

ص: 40

مَنْ قَدْ ءَامَنَ (1) آری، حضرت نوح عبد شکور بود.

شکر گزاران کم اند

خداوند متعال در آیه شریفه 13 سوره سبأ به بُعد دیگری از مسأله شکرگزاری پرداخته است. می فرماید:

«اعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ؛ ای خاندان داود! شکر (این همه نعمت را) به جا آورید؛ ولی عدّه کمی از بندگان من شکر گزارند».

خداوند به آل داود یعنی حضرت داود و سلیمان (علیهما السلام) نعمتهای فراوانی عنایت کرد و لذا از آنها خواست که شکر نعمتهای الهی را به جا آورند. نکته جالب این که تعبیر به «اعملوا» کرده است؛ یعنی شکر عملی بجا آورده و به شکر قلبی و لسانی قناعت ننمایند.

سؤال: چرا عدّه کمی از مردم شاکرند؟

جواب: اولاً: هر چند بسیاری از مردم شکر قلبی و زبانی دارند و از این دو جهت شاکرند؛ اما در مرحله شکر عملی موفق نیستند.

ثانیاً: ما قادر بر شکر زبانی نعمتهای پروردگار نیز نیستیم. به عنوان مثال لقمه نانی که می خوریم اگر دقت کنیم عوامل فراوانی دست به دست هم داده تا تهیّه شده و در اختیار ما قرار گرفته است. آفتاب تابیده، باران باریده، اکسیژن هوا کمک کرده، موادّ غذایی زمین فعال شده، این چهار عامل دست به دست هم داده تا دانه کاشته شده در دل زمین، رشد و نموّ نموده و کشاورز روزها و هفته ها و ماهها آن را آبیاری کرده و از آن مراقبت نموده تا تبدیل به خوشه گندم شود. سپس عدّه ای آن را درو کرده و با

ص: 41

وسایل مخصوص کوبیده و دانه های آن را جدا کرده و در جای مناسب و مخصوص نگهداری نموده، و در زمان مناسب و در شرایط مساعد تبدیل به آرد و سپس نان گردیده و به دست من و شما رسیده است!

اگر بخواهیم شکر یک لقمه نان را بجا آوریم باید از تمام این عوامل تقدیر کنیم و شاید به همین جهت است که خداوند متعال در آیه 24 سوره عبس می فرماید:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾؛ (1) انسان باید به غذایش بنگرد!

منظور از نگاه به غذا، اندیشه و تفکر در عواملی است که دست به دست هم داده، تا این غذا در اختیار ما قرار بگیرد.

سعدی شیرازی شاعر پر آوازه ایران در ابتدای کتاب ارزشمند گلستان می گوید: «مَنْتَ خدای را عَزَّوَجَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیاتست و چون بر می آید مفرّح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب».

آری هر نفسی دو نعمت محسوب می شود و دو شکر لازم دارد. آیا شکر زبانی نَفَسهای خود را بجا آورده ایم؟

سعدی می گوید:

از دست و زبان که بر آید *** کز عهده شکرش بدر آید (2)

طبق گفته سعدی هر نفسی دو نعمت محسوب می شود؛ اما مطابق کشفیات علم امروز، هر نفس کشیدنی موجب اکسیژن رسانی به میلیاردها سلول بدن انسان، و باز دم آن باعث خروج کربن از همان تعداد سلول است. پس در هر نفسی میلیاردها میلیارد

ص: 42

1- سوره عبس، آیه 24.

2- دیباچه گلستان.

نعمت وجود دارد و هر نعمتی شکری می طلبد. آیا قادر بر شکر این همه نعمت هستیم؟ به تعبیر سعدی:

بنده همان به که ز تقصیر خویش *** عذر بدرگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش *** کس نتواند که به جای آورد. (1)

و ثالثاً: طبق فرمایش امام سجاد (علیه السلام) هر شکری شکر دیگری می طلبد (2). چون توفیق بر شکر نعمت، خود نعمت دیگری است که شکرانه دارد.

اگر ثروتمندی موفق شود دست فقیری را بگیرد، این نعمتی است که خداوند به وی عنایت کرده و شکری می طلبد. و چنان چه موفق بر شکر آن شود شکرانه آن، نعمت دیگری است و آن هم شکر و سپاس دارد.

بنابراین، بر فرض که موفق بر شکر نعمتهای خدا شویم، شکر این توفیق را نمی توانیم به جا آوریم.

نتیجه این که با توجه به نکات سه گانه، شکرگزاران بسیار کمند.

برکات شکر نعمت به چه کسی می رسد؟

خداوند متعال در آیه شریفه 40 سوره نمل می فرماید:

«وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ؛ و هر کس شکر کند به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید (به خودش زیان رسانده)، چرا که پروردگار من، بی نیاز و بخشنده است.» طبق آنچه که در این آیه شریفه آمده، سود و منفعت شکر کردن به خود شکر کننده باز می گردد و چیزی بر عظمت خداوند اضافه نمی کند؛ چون خدا غنی بالذات است. و لذا، اگر تمام مردم کفران کنند چیزی از عزت و بزرگی و عظمت خداوند

ص: 43

1- دیباچه گلستان.

2- میزان الحکمه، ج 5، باب 2068، ح 9602.

کاسته نمی شود. همانگونه که اگر همه مردم شاکر باشند چیزی بر عظمت خداوند افزوده نمی گردد.

سرانجام ناسپاسی

مرحوم صدوق؛ در کتاب امالی، ص 249 حدیث جالبی در این زمینه نقل کرده است. توجه بفرمایید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ بِالْمَوَاهِبِ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، وَابْتَلَى قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً»؛ (1)

خداوند به عده ای از مردم نعمتهایی داد که شکر آن را بجا نیاوردند، آن نعمتها را تبدیل به نعمت و بلا کرد. و (در مقابل) عده ای را مبتلی به مصیبتها و مشکلاتی کرد که در برابر آن صبر کردند، خداوند (به پاس صبرشان) مصیبتها را تبدیل به نعمت کرد.

خداوند متعال در درون اتم ها نیروی عظیمی آفریده که واقعاً عجیب است. می گویند: اگر اتمهایی یک کیلو زیاله استخراج گردد می تواند یک قطار را به مدت صد سال به حرکت در آورد! خداوند این نعمت را در اختیار بشر قرار داد، ولی قدر آن را ندانسته و شکرش را بجا نیاورده و در مسیری که مورد رضای خدا بود به کار نگرفته و آن را تبدیل به بمب اتم کردند. به گونه ای که هم اکنون زرادخانه های دنیا پر از بمب اتم است؛ به مقداری که گفته می شود می توان با آن هفت مرتبه تمام کره زمین را نابود کرد! اگر دیوانگی کسانی که این بمبها را در اختیار دارند گل کند، چه فاجعه عظیمی رخ می دهد؟! آری، اگر شکر نعمتهای پروردگار بجا آورده نشود، تبدیل به بلا و نعمت می گردد.

ص: 44

در مقابل، اگر انسان در برابر مشکلات و حوادث ناگوار و بلاها و مصیبت‌ها صبر خود را از کف ندهد، بلا تبدیل به نعمت می‌شود. اگر در مقابل سیلابها مقاومت کرده و صبر را از دست نداده و در برابر آن سدّی ایجاد نمایید، همان سیلاب ویرانگر تبدیل به سدّی پر آب می‌شود که می‌تواند منطقه بزرگی را سیراب نموده و آن را سبز و خرّم کند. بنابراین، سعی کنیم خود را عادت دهیم که در برابر نعمتهای پروردگار شکرگزار باشیم و این شکر نعمت را پس از هر نعمت مادّی و معنوی اظهار کنیم تا فرزندانمان نیز یاد بگیرند و باعث برکت زندگی و پایداری و دوام نعمتهای الهی شود.

خلاصه این که یکی از فضائل مهم حضرت نوح این دست که او عبد شکور خداوند بود.

خیزش مجازات از دل نعمت و نعمت از دل بلا!

همان گونه که در روایت امام صادق (علیه السلام) گذشت، اگر انسان شکر نعمتهای الهی را بجا نیاورد ممکن است تبدیل به بلا و نعمت شود. همانگونه که بر اثر صبر و بردباری در برابر مشکلات و مصیبت‌ها ممکن است آن بلا تبدیل به نعمت شود. و این در حقیقت قدرت نمایی پروردگار است که از دل نعمت، مجازات کفران نعمت را به انسان کفور می‌چشانند و برای این کار نیازی به لشکریان آسمان و زمین و نیروهای دیگر نیست. این سنّت الهی در مورد اقوام و ملل مختلف تحقّق یافته و آنها ثمره صبر و بردباری و شکرگزاری را دیده، و طعم تلخ ناشکری و کفران نعمت را چشیده اند، که به یک نمونه آن، با استفاده از آیات قرآن مجید، اشاره می‌کنیم:

نتیجه ناسپاسی قوم سبأ

داستان این قوم سرکش و ناسپاس در آیات 15 تا 19 سوره سبأ آمده است. «سبأ» نام یک نفر بود که خداوند به او ده فرزند داد. فرزندان او ازدواج کرده و زاد و ولد نموده و

تبدیل به ده قبیله بزرگ شدند. نسل این مرد آنقدر زیاد شد که سرزمین پر از نواده های او گشت. لذا آن سرزمین و آن مردم به «قوم سبأ» شهرت یافتند. (1)

طبق آنچه که در تواریخ (2) آمده سیلابهای عظیمی در آن منطقه جاری می شد و به هرز می رفت، بلکه مشکلاتی برای مردم به بار می آورد. چند نفر انسان صالح و مؤمن و دارای عقل و اندیشه گفتند: «باید این سیلابها را تبدیل به مخزن آبی کرده و به وسیله آن همه جا را آباد سازیم». و لذا در مقابل سیلابها سدّ خاکی ایجاد کردند و آنها در پشت سدّ جمع شد. علاوه بر از بین رفتن خطر سیلاب، فرصت تازه ای برای احیا و آبادی آن منطقه به دست آمد. این افراد عاقل مؤمن، مطابق روایت امام صادق (علیه السلام) در سایه صبر و بردباری در مقابل مشکل سیلابها، این تهدید را تبدیل به فرصت کرده و از دل مصیبت نعمتی بیرون کشیدند.

به هر حال سدّ عظیمی ایجاد و دریچه های مناسبی برای آن در نظر گرفته شد و آب فراوانی در پشت سد ذخیره گشت. مردم با استفاده از این نعمت بزرگ به عمران و آبادی محلّ زندگی خود پرداختند. به تعبیر قرآن مجید (3) دورشته باغ بزرگ که فرسخها طول آن بود ایجاد شد، که دارای درختانی سرشار از میوه بود. سرزمین قوم سبأ به قدری آباد شده بود که اگر یک نفر قصد سفر داشت نیازی به زاد و توشه نداشت. کافی بود سبدی بر روی سر خود بگذارد و از زیر درختان میوه عبور کند تا در مدّت کوتاهی سبدهش پر از میوه های لذیذ گوناگون شود و به وسیله میوه ها خود را سیر کند. در سایه رفع فقر، امنیت نیز به سرزمین آنها هدیه شد. چون وقتی مردم گرسنه و

ص: 46

1- تفسیر نمونه، ج 18، ص 69.

2- تفسیر نمونه، ج 18، ص 70.

3- سوره سبأ، آیه 5.

نیازمند نباشند، سرقت و نا امنی رخت بر می بندد.

خلاصه همه مردم به نوایی رسیدند؛ عده ای که زرنگتر بودند و فعالیت بیشتری داشتند ثروت بیشتر، و گروهی که تلاش کمتری کردند ثروت کمتری عاندشان شد.

چه نعمتی بالاتر از نعمت ثروت و امنیت که نصیب قوم سبأ گشت. لذا، خداوند به آنها دستور داد شکر نعمتهای الهی را به جا آورند. شکر نعمت امنیت، ثروت و آن محیط پاک و پاکیزه. سرزمینی که حتی حشرات موزی در آن وجود نداشت و خبری از آفات گیاهان نبود! (1)

اما متأسفانه ظرفیت بشر محدود است. وقتی نعمتی به او می رسد مغرور می شود. هنگامی که به مقامی دست پیدا می کند دچار غرور و تکبر می گردد و گاه خود را گم می کند و حتی آشنایان خود را نمی شناسد! که نمونه هایش را ما و شما دیده ایم.

به هر حال ناشکری ها شروع شد. گفتند: این چه زندگی است؟ فقرا و نیازمندان دیروز، وضع مالیشان خوب شده و در کنار ما زندگی می کنند. ما باید از آنها ممتاز باشیم! انحصارطلبی بلای بسیاری از ثروتمندان است. به خداوند عرض کردند: آبادی ها را از هم دور کن و در وسط آبادی ها بیابانهای خشک قرار بده، تا فقرا نتوانند به راحتی سفر کنند! اینها با این ناسپاسی ها هم به خودشان ظلم کردند و هم به دیگران که نسبت به آنها از مال و ثروت کمتری برخوردار بودند. به هر حال، کفران نعمت آنها به جایی رسید که خداوند تصمیم گرفت نعمت بزرگ آنها را تبدیل به نعمت کرده و آنها را به سختی مجازات کند. این مأموریت به چند موش صحرائی سپرده شد! آنها در دل سدّ خاکی لانه کرده، و بتدریج سوراخهایی در آن ایجاد نمودند. آب از سوراخهای ایجاد شده به حرکت در آمد. هر قدر آب در آن روزنه ها حرکت می کرد

ص: 47

سوراخها گسترده تر می شد. این جریان به قدری ادامه یافت که مقاومت سد از بین رفت و شب هنگام ناگهان متلاشی شد و درهم شکست، و بر اثر آن خانه ها و قصرها و باغها و مزارع و تمام دارایی آنها نابود شد. سیل ویرانگر ویرانه آنها را به همراه مردم ناسپاس با خود برد! به گونه ای که دیگر از آن درختان و سبزی و طراوت و میوهها هیچ خبری نبود.

تعدادی از مردم قوم سبأ و سرزمینی که تبدیل به بیابان خشکی شده بود، باقی ماندند. خداوند می فرماید: آن دو باغ بسیار طولانی و بزرگ را از آنها گرفتیم و در مقابل بیابانی دادیم که سه چیز بیشتر نداشت:

1. میوه تلخ بیابانی 2. درختی بیابانی به نام شوره گز 3. درخت سدر(1)

آری! آن تمدن عظیم و آن باغهای بزرگ و خیره کننده و آن سرزمین خوش آب و هوا و آن نعمتهای مهم و فراوان، تبدیل به یک بیابان بسیار کم فایده شد. این، جزای انسانهای کفور و ناسپاس بود و طبیعی است که به انسان نا شکر چنین جزایی داده شود. اگر کسی خدای ناکرده مبتلا به رباخواری گردد، یا آلوده احتکار مایحتاج مردم شود، یا به صفت رذیله بخل گرفتار گردد، یا در دام سایر محرمات و رذایل بیفتد، به او جایزه نمی دهند؛ بلکه متناسب با گناه و جرمش مجازات می شود. مجازات قوم سبأ نیز متناسب با گناهشان یعنی کفران نعمت بود.

خداوند متعال در پایان این داستان می فرماید:

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» (2) در این ماجرا، نشانه های عبرتی برای هر صبور شکرگزار است.»

ص: 48

1- سوره سبأ، آیه 16.

2- سوره سبأ، آیه 19.

این داستان پر ماجرا مایه عبرت است، و در آن نشانه های عبرت وجود دارد. اما تنها «صابران» و «شکرگزاران» می توانند از این ماجراها درس عبرت بگیرند. آن هم نه هر صابر و شاکری؛ بلکه صَبّار و شکور، یعنی کسانی که بسیار صابر و شاکرند.

راستی چرا تنها این دو گروه پی به این نشانه ها می برند و از آن عبرت می گیرند؟

این به خاطر آن است که آنها به واسطه صبر و استقامتشان، مرکب سرکش هوا و هوس را مهار کرده و در برابر معاصی پرقدرتند، و به خاطر شکرگزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند، به همین دلیل به خوبی عبرت می گیرند. اما آنها که بر مرکب هوا و هوس سوارند و به مواهب الهی بی اعتنا، چگونه می توانند از این ماجراها عبرت بگیرند؟!

صَبّار شکور می فهمد که چگونه مصیبت سیلابها در سایه صبر و استقامت و شکرگزاری به درگاه خداوند تبدیل به نعمت سدّ آب و باعث آبادانی منطقه وسیعی شد. و کفران نعمت و ناسپاسی نعمت بزرگ سدّ خاکی را تبدیل به سیل ویرانگری کرد که تمام هستی قوم سبأ را نابود کرد. تکرار می کنیم که اگر خداوند اراده کند قومی را مجازات نماید نیازی به نیروها و عوامل خارجی ندارد، بلکه مجازاتشان را از دل نعمت هایشان بیرون می کشد و این سنت الهی در عصر و زمان ما هم جریان دارد، و مخصوص زمانهای گذشته نیست. به عنوان مثال سایتها و ماهواره ها، اختراع بسیار خوبی بود، که می توانست ابزار انتقال علم و دانش و اخبار و اطلاعات و مانند آن باشد؛ اما مردم کفران نعمت کرده و قدر آن را ندانستند و لذا تبدیل به سایتها و شبکه های مملوّ از فساد و فحشا شد، و به همین جهت وارد هر خانه ای شود جوانان آن، بلکه گاه همسر صاحب خانه را نیز آلوده می کند! بنابراین، باید قدر نعمتهایی را که پروردگار به ما ارزانی داشته بدانیم و شاکر نعمتهای فراوان و بی شمارش باشیم. اگر دارای ثروت و

اموالی هستیم سهمی از آن را به عنوان شکرانه این نعمت در اختیار فقرا و نیازمندان قرار دهیم، تا خدای نکرده خداوند این نعمت را تبدیل به بلا و نعمت نکند و بدین وسیله ما را مجازات ننماید.

5. استجاب دعا و رهایی از کرب عظیم

اشاره

خداوند متعال در آیه 76 سوره انبیا به یکی دیگر از امتیازات و ویژگی های قرآنی حضرت نوح (علیه السلام) پرداخته است. می فرماید:

«وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ؛ و نوح را (به یاد آور) هنگامی که پیش از آن (زمان، پروردگار خود را) خواند؛ و دعای او را مستجاب کردیم؛ و او و خاندانش را از اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم».

خداوند متعال در آیات قبل در مورد حضرت ابراهیم و فرزندانش: سخن گفته، و در این آیه می فرماید: نه تنها ابراهیم و فرزندانش را پیروز کردیم، بلکه قبل از آنها حضرت نوح (علیه السلام) را هم پیروز کردیم و دعایش را به اجابت رساندیم.

دعای نوح (علیه السلام) چه بود؟

قرآن مجید دعاهای مختلفی از حضرت نوح (علیه السلام) نقل کرده، اما مناسبترین دعای حضرت با آیه مورد بحث، چیزی است که در آیه شریفه 10 سوره قمر آمده است. توجه فرمایید:

«فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ؛ نوح به پیشگاه پروردگار عرضه داشت: من مغلوب (این قوم) شده ام، پس (مرا) یاری کن!».

این دعا، دعای بسیار خوبی است. به هنگام گرفتاری این دعا را زمزمه و تکرار کنید، تا خداوند یاری تان کند و گره از مشکلتان بگشاید.

به هر حال، حضرت نوح (علیه السلام) از خداوند خواست او را در برابر قوم جاهل و نادان و لجوج و عنودش پیروز کند. تعبیر به «نادی»، که به معنای صدای بلند است، نشان از عمق فشارها و مشکلات و سختی هایی می دهد که از ناحیه آن قوم مشرک بت پرست بر نوح پیامبر و خانواده اش تحمیل شد به گونه ای که آن حضرت با صدای بلند (نه به صورت نجوی و زمزمه) از خداوند تقاضای یاری و نصرت کرد. خداوند متعال خواسته نوح را اجابت نمود. به آسمان فرمان بارش داد، آن هم نه باران معمولی و عادی، بلکه گویی سیلاب از آسمان نازل می شد. و به زمین فرمان جوشش داد. آب از زمین می جوشید و از آسمان می بارید و جمعیت گناه کار را نابود کرد.

کرب عظیم چه بود؟

معنای اصلی «کرب» در لغت عرب زیر و رو کردن زمین است؛ ولی به غم و غصه ای که دل انسان را زیر و رو می کند نیز کرب گفته می شود. دقت شود که هر غم و غصه ای کرب نیست؛ بلکه غم و اندوه سنگینی است که دل انسان را زیر و رو می کند.

در دعای ندبه خطاب به خداوند عرض می کنیم:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ كَثَّافُ الْكُرْبِ وَ الْبَلْوَى»؛ بار خدایا! تو غم و غصه را از دل ما می زدایی». خلاصه این که کرب به معنای غم و غصه سنگین است و هنگامی که صفت عظیم برای آن آورده شود، مانند آنچه در آیه شریفه آمده، به معنای غم و اندوه فوق العاده سنگین است.

به هر حال، این غصه فوق العاده سنگین، که دل حضرت نوح (علیه السلام) را زیر و رو کرده بود، چه بوده است؟

برخی گفته اند: منظور قلت ایمان آورندگان به نوح پیامبر (علیه السلام) در طول 950 سال تبلیغ ایشان بود. هنگامی که حضرت نوح (علیه السلام) مشاهده کرد که پس از آن مدت طولانی

بیش از هشتاد نفر(1) به او ایمان نیاوردند این مسأله برای او سنگین آمد و باعث غم و اندوه فوق العاده شدیدی شد که دلش را زیر و رو کرد.(2)

عده ای دیگر، همچون مرحوم طبرسی در مجمع البیان(3)، معتقدند:

منظور از کرب عظیم اراذل و اوباشی است که به آن حضرت و خانواده اش اهانت می کردند. مشرکان تنها مزاحم خود حضرت نمی شدند، بلکه برای اعضای خانواده اش نیز ایجاد مزاحمت می کردند. لذا در آیه مورد بحث می فرماید:

«ما نوح و خانواده اش را از کرب عظیم نجات دادیم».

به هر حال دعای حضرت نوح به هدف اجابت رسید و خداوند شرّ اراذل و اوباش را کوتاه کرد و آنها را به وسیله آن طوفان عظیم و وحشتناک در هم کوبید.

شدت عمل در برابر اراذل و اوباش

مزاحمت اراذل و اوباش گاه از آزارهای بدنی و جسمی سخت تر است و لذا باید با چنین مزاحمانی شدیداً برخورد کرد و مردم را از شرّ آنها نجات داد.

این افراد در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز وجود داشته و برای نوامیس مردم ایجاد مزاحمت می کردند. خداوند متعال طبق آنچه که در آیه شریفه 61 سوره احزاب آمده، آنها را تهدید کرد که اگر دست از شرارت هایشان بردارند به مسلمانان اجازه خواهد داد هر کجا آنها را یافتند به قتل برسانند.

(مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخِذُوا وَقْتُلُوا نَقْتِيلًا)(4) آنها با این تهدید جدی دست از شرارت برداشتند. اگر با این انسانهای پست به طور جدی و با قاطعیت برخورد شود عقب

ص: 52

1- بحار الانوار، ج 11، ص 336، ح 64.

2- تفسیر نمونه، ج 13، ص 463.

3- مجمع البیان، ج 7، ص 102.

4- سوره احزاب، آیه 61.

نشینی کرده و ایجاد مزاحمت نخواهند کرد؛ اما اگر برخورد مناسبی نشود و میدان را خالی بینند جسارت به خرج داده، و دایره فساد و مزاحمت خود را توسعه می دهند.

و لذا ما معتقدیم که باید محاکمه و مجازات این دسته از مجرمین خارج از نوبت و در دادگاههای خاصی صورت گیرد و در مدت زمان کوتاهی، البته با رعایت همه جوانب احکام قضای اسلامی، محاکمه و مجازات شوند تا باعث عبرت شده و چنین جرمهایی تکرار نشود. ما نباید در این گونه مسایل دنباله رو دستگاههای قضایی کشورهای غربی باشیم. در آنجا یک هفته طول می کشد که متهم وکیلی انتخاب کند و یک هفته دیگر فرصت می خواهد که پرونده را مطالعه نماید.

پس از مدتی دادگاه تشکیل می شود. صلاحیت دادگاه را زیر سوال می برند و پس از چندی که وکیل آماده و پرونده مطالعه شد و صلاحیت دادگاه تأیید گشت، وکیل متهم با تهیه یک گواهی دروغین پزشکی ادعا می کند متهم بر اثر بیماری قادر بر شرکت در جلسات دادگاه نیست و خلاصه به بهانه های مختلف آنقدر جریان دادگاه طولانی می شود که مردم کم کم آن جرم و مجرم را به فراموشی می سپارند و سایر مجرمان نیز به خود جرأت می دهند که دست به جرمهای مشابهی بزنند.

ما اگر این تشریفات غلط را حذف کنیم، و به چنان وکلایی اجازه وقت کشی و طولانی کردن دادگاه را ندهیم، و در یک فرصت مناسب و زمان کوتاه مجرمین را محاکمه و آنها را مجازات کنیم، نتیجه خوبی خواهیم گفت و دامنه جرم و جنایت جمع تر و کوتاهتر خواهد شد و ارادل و اوباش مجبور به عقب نشینی می شوند.

خلاصه این که یکی از امتیازات حضرت نوح (علیه السلام) تقاضای نجات یافتن از شر ارادل و اوباش بود؛ که خداوند آن را اجابت کرد.

آیه شریفه 77 سوره صافات به یکی دیگر از ویژگی‌ها و امتیازات حضرت نوح (علیه السلام) اشاره دارد. خداوند در این آیه می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ» (1) و فرزندان را همان بازماندگان (روی زمین) قرار دادیم».

معروف است که سه فرزند از حضرت نوح باقی ماند: 1. سام 2. حام 3. یافث و تمام انسانهای امروز از نسل این سه نفرند؛ یا سامی هستند، یا حامی اند و یا یافثی می‌باشند. (2) خداوند متعال از نسل این سه نفر انبیای بزرگ و شخصیت‌های برجسته‌ای خلق کرد.

خوانندگان محترم! یکی از افتخارات انسان این است که پس از مرگش برنامه‌هایش ادامه پیدا کند. اگر برنامه‌های سعادت بخش پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از رحلت آن حضرت ادامه پیدا نمی‌کرد، تمام زحمات آن حضرت از بین می‌رفت. اگر با رفتن امام خمینی (رحمه الله) اهداف آن حضرت پیگیری نمی‌شد و انقلاب متوقف می‌گشت، چه فایده‌ای داشت؟ خدا را شکر می‌کنیم که انقلاب با قدرت به حیات خود ادامه داد. ما هم باید تلاش کنیم برنامه‌هایمان توسط فرزندان و نسلمان ادامه یابد. فرزندان را به گونه‌ای تربیت نماییم که اهدافمان را زمین نگذارند.

حضرت علی (علیه السلام) مطابق آن روایت معروف فرمود:

هنگامی که انسان می‌میرد پرونده‌اش بسته می‌شود؛ نه یک ثواب به نام عملش

ص: 54

1- سوره صافات، آیه 77.

2- البته این مطلب ثابت و مسلم و قطعی نیست. شرح آن را در تفسیر نمونه، ج 19، ص 97، ذیل همان آیه مطالعه فرمایید.

اضافه می‌گردد و نه یک گناه از گناهانش کسر می‌شود. (1) ولی چند استثناء وجود دارد:

1- فرزند صالح و شایسته

اگر انسان فرزند صالحی تربیت کند که برای پدر و مادر دعا نماید (وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَعْفِرُ لَكَ) (2) و مایه آبرومندی والدین خود گردد، همچنان بر حسناتش اضافه می‌شود.

تربیت فرزند نیک و صالح هر چند در این زمان پر غوغا و طوفانی (که فساد از در و دیوار می‌بارد و ابزار و آلات بی بند و باری و فحشاء براحتی در اختیار گذاشته می‌شود) کار ساده و آسانی نیست، ولی با تلاش و کوشش امکان پذیر است.

یکی از راههای آن، آشنا کردن فرزندان با مجالس و مراسم دینی است.

هنگامی که اکثریت شرکت کنندگان در جلسات تفسیر و تلاوت قرآن جوانان و نوجوانان باشند، آینده آنها بیمه می‌شود. جلسات قرآنی که مایه آبرو و اعتبار شیعه است و گاه مانند آن در سایر کشورهای اسلامی دیده نمی‌شود و تبلیغات سوء دشمنان را در مورد شیعه خنثی می‌کند و به همه مسلمانان دنیا می‌فهماند که قرآن شیعه با قرآن سایر مسلمانان هیچ تفاوتی ندارد.

با توجه به آنچه گفته شد، ما نه تنها مانع آمدن بچه‌ها به مساجد نمی‌شویم، بلکه سفارش می‌کنیم پدر و مادرها فرزندان خود را به مساجد بیاورند تا با قرآن و معارف اسلام و احکام دین آشنا شوند؛ هر چند گاه شلوغ کنند و به کارهای کودکانه بپردازند. فرزندان که در سایه معارف دینی و در مجالسی مذهبی رشد و نمو کنند نه تنها پس از مرگ والدین مایه آبروی آنها هستند که در زمان حیاتشان، مخصوصاً در آخر عمر و به هنگام ضعف و ناتوانی و کهولت و پیری، عصای دست آنها خواهند بود. افراد با

ص: 55

1- بحار الانوار، ج 71، ص 257، ح 3 و 1.

2- بحار الانوار، ج 71، ص 257، ح 2.

شخصیتی را دیدم که در آخر عمر گرفتار انواع بیماری ها بودند، ولی فرزندان برومند و تربیت شده آنها، همچون پروانه برگردشان می چرخیدند. و در مقابل، افرادی را نیز سراغ داریم که بر اثر نا آشنایی فرزندان با مجالس و معارف دینی، همین که پا به سن گذاشتند، آنها را روانه خانه سالمندان کردند!

2- آثار خیر ماندگار

یکی دیگر از اموری که باعث می شود پرونده اعمال انسان پس از مرگ نیز همچنان باز بماند و بر حسناش افزوده گردد، آثار خیر ماندگار است. (صَدَقَةٌ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ) (1) مثل این که مسجدی بسازد، یا درمانگاهی احداث کند، یا حسینیه ای بنا نماید،

یا مدرسه دینی پایه گذاری کند. که در چنین مواردی هر کار خیری در این بناها صورت گیرد بانی اولیّه نیز شریک خواهد بود. اگر توانایی مالی ندارد هر یک از این بناها را به تنهایی ایجاد کند، به هر مقدار که توان دارد کمک کند. مسجد جامع شیراز قبل از انقلاب تبدیل به مخروبه ای شده بود. بعد از انقلاب شروع به تعمیر آن کردند. هر کس به مقدار توانش کمک می کرد. یک ماشین آجر در کنار مسجد ریخته بودند تا افراد ضعیف هر مقدار آجر که می توانند بخرند و به مسجد کمک کنند. تا زمانی که آن آجرها در بنای آن مسجد وجود دارد ثوابی از عبادت کنندگان آن مسجد، به اهداء کنندگان آن آجرها خواهد رسید.

3- دانش سودمند و مفید

علم نافع که فایده آن به مردم برسد (عِلْمٌ يَنْتَفَعُ بِهِ) (2) از دیگر اموری است که بعد از

ص: 56

1- بحار الانوار، ج 71، ص 258، ح 4.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 22، ح 65، و ص 23، ح 70.

مرگ صاحبش نیز به درد او می خورد و آمار حسنات پرونده اش را بالا می برد. چه در حد وسیع و گسترده باشد، نظیر علم و دانش شخصیت‌های همچون شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و شیخ صدوق و مانند آن بزرگان رحمهم الله، و چه در مقیاس کوچک و محدودی همچون تعلیم بسم الله به فرزند به هنگام خوردن غذا و سلام دادن به دیگران و سفارش به نماز اول وقت و توصیه ترک گناهان نظیر دروغ و غیبت و تهمت و مانند آن. که هر دو، علم نافع و دانش سومند است و انشاءالله مایه نجات صاحبش می گردد.

4- سنت‌های خوب و بد

در روایتی از وجود مبارک پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا؛ (1) هر کس سنت نیکی را پایگذاری کند، اجر آن سنت و کسانی که به آن سنت عمل کنند نصیب او نیز خواهد شد. و کسی که سنت زشتی را پایگذاری نماید، گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن عمل کنند برای او هم خواهد بود».

بنابراین، کسانی که در امر ازدواج جوانان سنت‌های زشتی ایجاد می کنند، و هر روز مشکلی بر مشکلات ازدواج می افزایند، گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن عمل می کنند در نامه عمل آنها هم نوشته می شود. و بالعکس، اگر در ازدواج سنت‌های خوبی پایه گذاری کنند و باعث آسانی و گشایش ازدواج جوانان شوند، آثار خوب این سنت حتی پس از مرگشان در نامه عمل آنها نوشته خواهد شد.

ص: 57

نتیجه این که، یکی از امتیازات حضرت نوح (علیه السلام) داشتن نسلی پاکیزه و خوب بود که باعث بالارفتن درجات آن حضرت شد.

7. عمر طولانی

اشاره

یکی دیگر از امتیازات حضرت نوح (علیه السلام)، که قرآن مجید به آن اشاره کرده، عمر طولانی آن حضرت بود. خداوند متعال در این زمینه می فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»؛ (1) و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنان نهصد و پنجاه سال، درنگ کرد؛ (ولی) تبلیغ او جز در گروه اندکی مؤثر واقع نشد) و سرانجام طوفان (عظیم) آنان را فرا گرفت در حالی که ستمکار بودند».

زندگی نوح (علیه السلام) به دو بخش تقسیم می شود: قبل از طوفان و پس از طوفان.

آن حضرت قبل از طوفان 950 سال عمر کرد. این مطلب مورد اتفاق همه مسلمانان است و هیچ اختلافی در آن وجود ندارد. اما نسبت به بخش دوم زندگی آن حضرت، یعنی مقدار عمرشان بعد از طوفان و پیاده شدن از کشتی و ایجاد جامعه نوین دینی، قرآن سکوت نموده و مدت عمر آن حضرت را بیان نکرده است. اما بعضی از مفسران بزرگ آن را سیصد سال ذکر کرده اند. (2) بنابراین، مجموع عمر حضرت نوح در دو بخش زندگی 1250 سال می شود، که عمر بسیار طولانی است.

سؤال: چرا خداوند متعال در مورد مقدار عمر حضرت نوح (علیه السلام) قبل از طوفان، صریحاً نهصد و پنجاه سال نفرمود، بلکه فرمود: هزار سال منهای پنجاه سال؟

جواب: این طرز بیان، در حقیقت یکی از فنون فصاحت و بلاغت است.

ص: 58

1- سوره عنکبوت، آیه 14.

2- تفسیر نمونه، ج 16، ص 245.

قرآن مجید هنگامی که می خواهد طولانی بودن مدّت تبلیغ حضرت نوح (علیه السلام) در میان قومش را بیان کند می فرماید: آن حضرت هزار سال منهای پنجاه سال در میان قوم خود تبلیغ کرد. عظمت این بیان، نسبت به این که بگویید: «نهمصد و پنجاه سال تبلیغ کرد» بیشتر است. و مسأله فصاحت و بلاغت یکی از گونه های اعجاز قرآن مجید است. واقعاً اگر کسی آشنا به ادبیات عرب باشد فصاحت و بلاغت قرآن کافی است که به عظمت معجزه پیامبر اسلام پی ببرد.

به هر حال، در آیه مورد بحث چهار نکته مهم وجود دارد که قابل دقت است:

اول: ترک عجله و صبر و حوصله

اشاره

اولین نکته و درسی که از این آیه شریفه می گیریم این که: «خداوند در مجازات بندگان عجله نمی کند» و به عبارت دیگر: «صبر و حوصله خدا زیاد است». به پیامبرش سفارش می کند آنقدر به مأموریتش ادامه دهد و تبلیغش را تکرار کند و از تأثیر آن مأیوس و نا امید نشود، تا حجت بر مردم تمام شود؛ چون خداوند رحیم و مهربان و کریم و رؤوف است. دعای جوشن کبیر صد بند دارد، در هر بند آن ده صفت از صفات خداوند آمده، به جز یک بند (1) که مشتمل بر یازده صفت است. در بند آخر این دعا خداوند چنین توصیف شده است: «یا حَلِيمًا لَا يَعْجَلُ» ای خدایی که دارای حلمی و در مجازات بندگان عجله و شتاب نمی کنی. فرصت می دهی تا مردم از خواب غفلت بیدار شوند و راه و رسم بندگی را فراگیرند.

آری، خداوند عجول نیست و در مجازات و عذاب بندگان گنهکارش شتاب نمی کند. در برخی روایات آمده که وقتی حضرت نوح (علیه السلام) از هدایت قومش نا امید شد به خداوند

ص: 59

1- بند 55 دعای جوشن کبیر، که با جمله «یا من نفذ فی کل شیء امره» شروع می شود، دارای یازده صفت از صفات خداست. بنابراین، این دعای پر ارزش مشتمل بر 1001 صفت از صفات خداوند متعال است.

عرض کرد: چه زمانی کار ساخت کشتی را شروع کنیم؟ خداوند فرمود: یک هسته خرما بکار، هر وقت درخت خرما ثمر داد کارت را شروع کن! نوح پیامبر (علیه السلام) هسته خرما را کاشت آنقدر صبر کرد تا درخت خرما به بار نشست. سپس خطاب به خداوند عرض کرد: آیا زمان مجازات و عذاب این قوم سرکش فرا نرسیده است؟ خداوند فرمود: نه، هسته دیگری بکار و تا زمان به ثمر نشستن آن صبر کن. حضرت نوح (علیه السلام) هسته دیگری کاشت و منتظر ماند. وقتی به ثمر نشست دوباره سؤال خود را مطرح کرد. چندین بار این داستان تکرار شد تا زمان موعود فرارسید. (1) راستی خدای ما چقدر رؤوف و مهربان و رحیم و کریم است و ما بندگان چقدر ناسپاس و عجول و ناشکر و عاصی و خطاکاریم.

ما باید از این صفت زیبای خداوند درس بگیریم و در کارهایمان عجله نکنیم و از تصمیمهایی عجولانه، که غالباً بدون تعقل و اندیشه است، اجتناب ورزیم.

اگر زن خانه چیزی بر خلاف میلش دید، فوراً چادر بر سر نکند و به نشانه قهر به منزل پدرش برود. اگر مرد خانه مطلب ناخوشایندی مشاهده کرد، قهر نکند و از آمدن به خانه خودداری نماید. این تصمیمات عجولانه کار شایسته ای نیست. اگر شتابزدگی ها در تصمیمات نباشد بسیاری از دعواها و اختلافات حل می شود و به دادگاه کشیده نمی شود.

وهابی ها گروهی عجول اند

یکی از مشکلات ما با وهابی ها همین است که آنها آدمهای عجول و کم تحملی هستند. همین که یک حدیث ضعیف در گوشه ای از کتابهای ما شیعیان پیدا می کنند آن

ص: 60

را در همه جا نقل کرده و روی آن مانور می دهند. هر چه به آنها گفته می شود که شیعه مانند اهل سنت نیست که تمام روایات صحاح سته (1) را صحیح و معتبر می دانند، بلکه هر روایتی را مورد بحث و بررسی قرار می دهند اگر اعتبارش ثابت شد آن را می پذیرند. ولی عجله و شتابزدگی به آنها اجازه نمی دهد به این حرفها فکر کنند.

عقل و منطق حکم می کند که در چنین مواردی سؤال و اشکال خود را از علمای بزرگ شیعه پرسند. اگر جواب قانع کننده ای نشیند روی آن مانور بدهند، اما گوششان بدهکار حرف منطقی نیست.

متأسفانه بر اثر همین عجله و شتابزدگی از یک سو، و عدم تعقل و تفکر کافی از سوی دیگر، گاه فتاوی بسیار عجیبی می دهند. مثلاً سال قبل یکی از مفتیان آنها فتوی داده بود که خوردن زولبیا بدعت و حرام است! (2) علت چنین فتاوی این است که معنای بدعت را نفهمیده اند و مطالعاتشان در قرآن و اسلام بسیار ضعیف است و در

ص: 61

1- صحاح سته نام شش کتاب حدیثی اهل سنت به شرح زیر است: الف) صحیح بخاری. ب) صحیح مسلم. ج) سنن ابنماجه. د) جامع ترمذی. ه) سنن ابی داود. و) سنن نسائی. (لغت نامه دهخدا، ج 21، ص 143).

2- سایت تابناک، در تاریخ 18 شهریور 1387، خبر فوق را با کد 17574 به شرح زیر منعکس کرد: علمای سلفی الجزایر، در فتوایی جنجال برانگیز در این کشور آفریقایی، خوردن زولبیا (شیرینی مخصوص ماه رمضان) را حرام اعلام کردند. به گزارش خبرگزاری ابنا، یکی از شیوخ سلفی در کشور آفریقایی الجزایر در فتوایی، زولبیا را که در الجزایر با نام «الطمینه» شناخته میشود و در ماه مبارک رمضان از شیرینیهای پرطرفدار در این کشور به شمار می رود، حرام اعلام کرد. «شیخ محمد علی فرکوس المکنی» معروف به ابوعبدالعزیز، در فتوایی حکم حرمت الطمینه و شیرینیهای دیگری که در ماه رمضان استفاده می شود را صادر کرد. بدین ترتیب بسیاری از مریدان و پیروان وی خود را از خوردن این شیرینی لذیذ که به گفته ابوعبدالعزیز «بدعت» به شمار می رود که در دین وارد شده است، محروم کردند. وی دلیل دیگر حرمت خوردن این شیرینی را وجود بخشی صلیبی مانند در میان این شیرینی ذکر می کند. وی می افزاید: «برای تناول این شیرینی وجود دلیل شرعی لازم است؛ در حالی که چنین دلیلی وجود ندارد»!! شایان ذکر است فتاوی مضحک و عجیب زیادی از سوی مفتیان سلفی و وهابی صادر میگردد که یکی از مهمترین دلایلان، دوری لجوجانه آنها از معارف و تعلیمات مفسران واقعی قرآن و سنت - یعنی اهلبیت (علیهم السلام) - است.

عین حال عجله می کنند. توضیح این که بدعت بر دو قسم است: بدعت در عرف، که به معنای نوآوری است. تمام زندگی مردم در عرف سال به سال نو می شود. مردم عصر و زمان ما غالباً لباسهای سابق را نمی پوشند، و از غذاهای گذشته استفاده نمی کنند، و بر مرکبهای سابق نمی نشینند، و در خانه های قدیمی سکنی نمی گزینند؛ بلکه به سراغ لباسها و غذاها و مرکبها و خانه های جدید می روند. و در یک جمله، بشر دائماً در حال تحوّل و نوآوری است. آیا همه اینها حرام است؟ بدعت به معنی نوآوری عرفی حرام نیست، بلکه بدعت در دین حرام است. یعنی چیزی که در دین نبوده به عنوان دستور دینی تلقی کنیم و هیچ کس خوردن زولبیا را به عنوان یک دستور دینی انجام نمی دهد، بلکه آن را یک نوآوری عرفی در صنایع غذایی می داند.

اخیراً یکی دیگر از مفتیان آنها فتوای رسواتری داده است. گفته:

«نباید رئیس جمهور مصر را در قفس کرد و به محاکمه کشید، چون او رئیس جمهور بوده و امام و خلیفه است. و خلیفه را تنها در دو صورت می توان محاکمه کرد: نخست این که مرتد شود، و دیگر این که مانع اقامه نماز گردد، و او هیچ یک از این دو کار را انجام نداده است!»⁽¹⁾

ص: 62

1- پایگاه خبری تحلیلی شیعه آنلاین مشروح این خبر را در تاریخ 16/5/90 با کد 19461 به شرح زیر منعکس کرده است: «محمود عامر» از چهره های وهابی مصر طی اظهاراتی مخالفت خود را با محاکمه «حسنی مبارک» دیکتاتور سابق مصر به خاطر صدور گاز به رژیم صهیونیستی اعلام کرد. وی که در یک برنامه تلویزیونی سخن می گفت، در ادامه افزود: «اسرائیل» یکی از کشورهای جهان به شمار می رود و با مادوست است و رابطه دارد، لذا صدور گاز یا هر چیز دیگری به این کشور جایز است، بر همین اساس محاکمه «مبارک» به دلیل صدور گاز به «اسرائیل» اقدامی نادرست است و اهانت به ملت مصر به شمار می رود. «محمود عامر» بدون اینکه دلیلی شرعی برای اظهارات خود بیان کند، گفت: بنده برای حرف های خود دلایل شرعی دارم و میتوانم ثابت کنم که اصلاً محاکمه «حسنی مبارک» از اصل اقدامی نادرست است؛ چه برسد به اینکه اتهامش صادرات گاز به «اسرائیل» باشد. این چهره وهابی مصر همچنین گفت: «مبارک» از مبارزان و قهرمانان ملی کشورمان در جنگ اکتبر به شمار می رود. او سلطان مصر بوده لذا توهین به وی و یا محاکمه کردنش جایز نیست. اصلاً سقوط وی از طریق غیر شرعی و غیر قانونی انجام گرفت. هر کس به سلطان اهانت کند، خداوند به او اهانت خواهد کرد. «محمود عامر» که رئیس جمعیت انصار السنه در استان «البحیره» مصر به شمار می رود، در ادامه گفت: «حسنی مبارک» «امام» و «سلطان» ما بود. دین مبین اسلام قیام علیه امام و سلطان بلاد اسلامی را جایز نمی داند؛ مگر در دو حالت: یکی «منع مردم از نماز خواندن» و دوم «ارتداد از دین اسلام.» اما مبارک هیچ یک از این دو اقدام را مرتکب نشد.

معنی این سخن این است که اگر حاکمی شروع به ظلم و ستم کرد و اموال مردم را به غارت برد و دست به کشتار مردم زد و تمام احکام اسلام غیر از نماز را زیر پا گذاشت نازک تر از گل نمی توان به او گفت! آیا می توان این سخنان سخیف را به اسلام نسبت داد؟ برادران دینی! این سخنان را بر زبان جاری نکنید و در افکار و عقاید خود تجدید نظر کنید و از شتابزدگی و عجله پرهیزید که این سخنان امروز خریداری ندارد و باعث می شود کلّ جامعه اسلامی بر ضدّ شما موضع گیری کنند. به هر حال، یکی از درسهای مهمّی که از آیه مورد بحث می گیریم ترک عجله و شتاب در قضاوت ها و تصمیم گیری هاست.

دوم: خستگی ناپذیری و استفاده از تمام امکانات

عمر طولانی افتخاری برای حضرت نوح (علیه السلام) بود. هیچ یک از پیامبران به اندازه آن حضرت اشتغال به تبلیغ آیین الهی نورزیده و همچون او امر به معروف و نهی از منکر نکردند. چون عمر دیگر انبیا نسبت به آن حضرت کوتاه بود؛ شرح بیشتر در مورد عمر طولانی حضرت نوح (علیه السلام) خواهد آمد. اما مشکل مهم آن حضرت این بود که ابزار کافی برای بیان نظراتش نداشت. نه مسجدی، نه سالن اجتماعی، نه مرکز دیگری که بتوان مردم را در آن جمع کرد. و لذا مترصد اجتماع مردم به مناسبت عروسی یا عزا و مانند آن بود. هنگامی که متوجه می شد مردم به هر علّت در گوشه ای جمع شده اند در جمع آنها حاضر می شد و به تبلیغ دین خدا می پرداخت. با زبان خوش همراه با مهربانی و

عطوفت و محبت، حرفش را می زد و دعوت خدا را به آنها ابلاغ می کرد. علاوه بر این، برنامه تبلیغی خصوصی و خانه به خانه هم داشت. طبق برخی از روایات (1) در خانه های مردم را می زد و می گفت: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» اگر می خواهید سعادت مند و خوشبخت شوید بتها را رها کنید و به خدای یگانه ایمان آورید. آن حضرت شب و روز، آشکار و پنهان، و خلاصه به هر شکل ممکن مردم را به سوی خدا دعوت می کرد. قرآن مجید از زبان خود حضرت نوح (علیه السلام) چنین نقل می کند:

«رَبِّ اِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَايَ اِلَّا فِرَارًا * وَاِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصْدَابَهُمْ فِي اِذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَرُوا ثِيَابَهُمْ وَ اَصْرَوْا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا * ثُمَّ اِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ اِنِّي اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا» (2) پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم. اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود. و من هر زمان آنها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیماری، انگشتان خویش را در گوشه هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند. سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم. سپس آشکارا و پنهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنها بیان داشتم».

اما این قوم سرکش و لجوج حتی حاضر نبودند سخنان پیامبر خدا را بشنوند. و لذا، نه تنها انگشتانشان را در گوش خود فرو می کردند، بلکه احتیاطاً لباسشان را نیز بر سر می کشیدند تا مبادا صدای نوح به گوششان برسد. ولی آن پیامبر خدا با صبر و حوصله به کار خود ادامه داد، تا زمان عذاب و مجازاتشان فرا رسید که شرح آن خواهد آمد.

ص: 64

1- تفسیر اثنی عشری، ج 13، ص 328 و ترجمه تفسیر منهج الصادقین، ج 5، ص 644.

2- سوره نوح، آیات 9-5.

صبر و استقامت و پایداری را باید از حضرت نوح (علیه السلام) آموخت.

خوانندگان محترم! اگر در کاری یک بار شکست خوردید مأیوس و نا امید نشوید دوباره انجام دهید و آن قدر تکرار کنید تا به نتیجه برسید. چنان چه امسال در کنکور پذیرفته نشدید، با تلاش و مطالعه بیشتر خود را برای سال بعد آماده کنید. اگر باز هم قبول نشدید به یأس و نا امیدی روی خوش نشان ندهید و با جدّیت و عزمی راسخ و تلاشی بیشتر از گذشته برای بار سوم شانس خود را امتحان کنید و آن قدر ادامه دهید تا به مقصود برسید. چرا که در روایتی آمده است: «مَنْ اسْتَدَامَ قَرْعَ الْبَابِ وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛ (1) کسی که در خانه ای را بکوبد و اصرار کند بالاخره در به رویش باز می شود». شرط پیروزی در تمام مراحل زندگی صبر و استقامت است و بدون آن انسان به جایی نمی رسد. یکی از فرماندهان بزرگ در میدان جنگ شکست خورد. از میدان گریخت و به خرابه ای پناه برد. در آن جا مورچه ای، که دانه ای به دندان گرفته بود و سعی می کرد از دیوار خرابه بالا برود و دانه را به لانه اش برساند، توجّه او را به خود جلب کرد. مورچه تا نیمه های راه از دیوار بالا می رفت و بر اثر خستگی همراه دانه به زمین می افتاد، اما تسلیم نمی شد و مجدّداً دانه را برداشته و مشغول بالا رفتن از دیوار می شد. مورچه بارها این کار را تکرار کرد تا بالاخره موفق شد ارتفاع دیوار را طی کند و دانه را به لانه اش برساند. فرمانده مأیوس شکست خورده، وقتی این تلاش خستگی ناپذیر را از مورچه مشاهده کرد، درس صبر و استقامت گرفت و به میدان بازگشت و نیروهایش را جمع کرد و سازماندهی جدیدی داد و به دشمن یورش برد و پیروز شد. (2)

ص: 65

1- غرر الحکم، ص 193، ح 3758.

2- یکصد موضوع 500 داستان، ج 1، ص 49. مشروح داستان مذکور در این کتاب به شرح زیر است: «امیر تیمور گورگان در هر پیشامدی آن قدر ثبات قدم داشت که هیچ مشکلی سدّ راه وی نمی شد. علّت را از او جویا شدند، گفت: وقتی از دشمن فرار کرده بودم و به ویرانه ای پناه بردم، در عاقبت کار خویش فکر می کردم. ناگاه نظرم به موری ضعیف افتاد که دانه غلّه ای از خود بزرگتر را برداشته و از دیوار بالا می برد. چون دقیق نظر کردم و شمارش نمودم دیدم آن دانه شصت و هفت مرتبه بر زمین افتاد، و عاقبت مورچه آن دانه را بر سر دیوار برد. از دیدن این صحنه، چنان قدرتی در من پدیدار گشت که هیچگاه آن را فراموش نمی کنم. با خود گفتم: ای تیمور! تو از موری کمتر نیستی، برخیز و در پی کار خود باش. سپس برخاستم و همّت گماشتم تا به این پایه از سلطنت رسیدم». نویسنده این داستان را از کتاب نمونه معارف، ج 1، ص 174، و اخلاق اجتماعی، ص 41، نقل کرده است.

بنابراین، برای رسیدن به پیروزی نباید از صبر و استقامت و پایداری غافل شد.

در زندگانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز نمونه های عجیبی از صبر و استقامت آن حضرت به هنگام تبلیغ دین و دعوت مشرکین به توحید و یکتاپرستی ثبت شده است. (1) یکی از کارهای حضرت خدیجه (علیها السلام) در اوایل بعثت این بود که هر زمان پیامبر اکرم 6 از مسجدالحرام به خانه باز می گشت زخمهای حضرت را پانسمان می کرد. (2) زخمهایی که حاصل پرتاب سنگ و مانند آن از سوی مشرکان به هنگام تبلیغ حضرت و دعوت آنان به پرستش خدای یکتا بود.

حضرت رسول 6 به منظور دعوت مردم طایف یگه و تنها به آن شهر سفر کرد. مردم طایف آن حضرت را بسیار اذیت کردند و هیچ کس جز یک برده ایمان نیاورد، که البته آن هم برای پیامبر غنیمت بود. (3) به هر حال این استقامتها و تحمل ها از سوی پیامبران بزرگی همچون حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و حضرت نوح (علیه السلام) و دیگر فرستادگان خداوند، درسی بزرگی برای همه کسانی است که می خواهند در کارهایشان موفق شوند و به مقصد برسند.

ص: 66

1- نمونه ای از آن را در بحار الانوار، ج 18، ص 205، ح 35 مطالعه فرمایید.

2- بحار الانوار، ج 18، ص 243.

3- فروغ ابدیت، ج 1، ص 322 به بعد.

آیات قرآن مجید سرشار از درس و پیام است، منتهی آموزه های قرآن به دو دسته تقسیم می شود: 1- آموزه های مستقیم 2- آموزه های غیرمستقیم. مثلاً؛ خداوند متعال درباره حضرت یحیی (علیه السلام) می فرماید: «وَأَتَيْنَهُ الْكُحُمَ صَبِيًّا؛ (1) و ما در کودکی فرمان نبوت به او دادیم».

آموزه مستقیم این آیه شریفه اعجاز حضرت یحیی (علیه السلام) و قدرت نمایی پروردگار است. و آموزه غیرمستقیم آن، پاسخ دندان شکنی است به کسانی که منکر امامت امام جواد (علیه السلام) در طفولیت می شدند. آنها می گفتند: مگر می شود کودکی هفت ساله جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) شود و سؤالات فقهی گوناگون را پاسخ دهد؟

پاسخ می دهیم: هنگامی که حضرت یحیی (علیه السلام) در کودکی به مقام نبوت برسد، چه اشکالی دارد حضرت جواد (علیه السلام) در هفت سالگی امام شود؟

مثال دیگر: هنگامی که حضرت مریم (علیها السلام) با قنداقه نوزادش به شهر بازگشت با سؤالات مختلف مردم مواجه شد که: چگونه صاحب فرزندی شدی در حالی که هنوز ازدواج نکرده ای؟ حضرت مریم (علیها السلام) به قنداقه نوزادش اشاره کرد که این مطلب را از او پرسید! گفتند: «كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا؛ (2) چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!».

ناگهان نوزاد به سخن آمد و گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا * وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛ (3) من بنده خدایم، او

ص: 67

1- سوره مریم، آیه 12.

2- سوره مریم، آیه 29.

3- سوره مریم، آیه 31 و 30.

کتاب آسمانی به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است. و هر جا که باشم مرا وجودی پر برکت قرار داده، و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است».

آموزه مستقیم این آیات، رفع اتهام از حضرت مریم (علیها السلام) و اثبات نبوت حضرت عیسی (علیه السلام) در کودکی است. اما آموزه غیر مستقیم آن، پاسخ به شبهه ای است که در مورد یکی از فضایل حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است. و آن این که: «حضرت در اولین روزهای ولادت، هنگامی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را دید لبخندی زد و به آن حضرت سلام کرد و آیات اولیه سوره مؤمنون را تلاوت نمود» (1). چگونه ممکن است نوزاد یک روزه سخن بگوید؟ جواب این است که اگر سخن گفتن حضرت عیسی (علیه السلام) در گاهواره ممکن بوده، سخن گفتن حضرت علی (علیه السلام) نیز در روز اول ولادت ممکن است.

سؤال: در آن زمان که هنوز قرآن نشده بود، چگونه این اتفاق افتاد؟

جواب: هر چند قرآن نازل نشده بود، ولی در علم خداوند که وجود داشت. چه اشکال دارد که خداوند بخشی از قرآن را قبل از نزول، بر زبان بنده اش جاری کند.

نتیجه این که قرآن مجید دو رقم آموزه دارد: آموزه های مستقیم و غیر مستقیم.

آموزه مستقیم آیه مورد بحث، طول عمر حضرت نوح (علیه السلام) و توفیق تبلیغ دین خدا در این مدت طولانی است. و آموزه غیر مستقیم آن، اثبات امکان طول عمر حضرت مهدی (عج) است. شرح بیشتر خواهد آمد.

پنجم: راز طول عمر!

اشاره

سؤال: آیا امکان دارد یک انسان 1250 سال عمر کند؟ در عصر و زمان ما عمر انسانها معمولاً از صد و بیست سال تجاوز نمی کند. آیا ممکن است کسی بیش از 120

ص: 68

سال عمر کند؟ اگر ممکن نیست، چگونه شیعه مدعی است امام زمان (عج) متولد شده و اکنون بیش از هزال سال عمر دارد؟

جواب: از دو منظر می توان پاسخ این سؤال را داد: از منظر علوم روز مخصوصاً علوم تجربی، و از منظر وحی و قرآن مجید.

طول عمر از نظر علمی

اما از منظر علوم روز، از دانش آموختگان علوم جدید می پرسیم که: می گویند حدّ اعلاّی عمر بشر صد و بیست سال است. آیا علم این مطلب را تأیید می کند؟ دانشمندان در پاسخ می گویند: «این سخن مبنای علمی ندارد؛ بلکه اندازه عمر بشر تابع شرایطی است، که اگر حاصل گردد طولانی تر می شود». در ادامه می گویند: «ما آزمایشاتی بر روی گیاهان و جانداران کرده ایم و به این نتیجه رسیده ایم که امکان افزایش طول عمر آنها وجود دارد. گیاهی که عمرش یک سال بوده، تا دوازده برابر افزایش یافته و توانسته 12 سال عمر کند». اگر بر همین اساس عمر انسان 12 برابر شود، بیش از 1400 سال عمر خواهد کرد. علاوه بر این، ممکن است عمر بعضی از گیاهان دهها برابر افزایش پیدا کند. این امکان در مورد عمر انسان نیز وجود دارد. اخیراً یک ماهی را از یخهای قطبی بیرون آورده اند. هنگامی که آن را در درون آب ولرم رها کردند به حرکت درآمد! وقتی طبقات یخهایی که ماهی در آن گرفتار شده بود را محاسبه کردند متوجه شدند ماهی مذکور متعلق به 5 هزار سال قبل است! اگر یک ماهی در شرایط خاصی پنج هزار سال زنده می ماند، این امکان برای انسان نیز در شرایط خاص وجود دارد. و لذا، هم اکنون دانشمندان در مورد افزایش دادن عمر انسان مشغول تحقیق و مطالعه و بررسی هستند.

بنابراین، عمرهای طولانی مانند عمر طولانی نوح پیامبر (علیه السلام) و امام زمان (علیه السلام) از نظر علمی امری ممکن است و هیچ استبعادی ندارد.

قرآن مجید در سه آیه به طور غیر مستقیم پاسخ دندان شکنی به منکران طول عمر امام زمان (عج) می دهد. توجه فرمایید:

1. آیات مربوط به اصحاب کهف؛ خداوند متعال در مورد مدّت خواب اصحاب کهف می فرماید: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» (1) آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال (نیز) بر آن افزودند».

پیام مستقیم این آیه شریفه، به منکران معاد و احیای دوباره انسانهاست. ولهذا، خداوند متعال در این داستان صحنه ای از معاد را به تصویر کشیده تا به مردم و منکران معاد بفهماند که وقتی خداوند قادر است انسانهایی را به مدّت طولانی در خواب فرو ببرد و بدون استفاده از آب و غذا زنده بمانند، احیای مردگان و دادن حیات مجدد به آنها نیز برای او آسان است.

اما آموزه غیر مستقیم آیه شریفه، پاسخ دندان شکنی است به کسانی که ادّعا می کنند حدّ اعلای عمر انسان 120 سال است. اگر واقعاً انسان بیش از این مقدار عمر نمی کند، چطور اصحاب کهف 309 سال در خواب بودند و سپس بیدار شدند؟ تازه ای تازه مقدار عمر آنها قبل از خواب رفتن است. اگر مدّت زندگی آن ها را پس از بیدار شدن به عدد مذکور اضافه کنیم مسأله روشن تر می شود.

2. آیه مورد بحث؛ که در مورد مدّت رسالت حضرت نوح (علیه السلام) سخن می گوید. آموزه مستقیم این آیه شریفه بیان زحمات و تلاشها و سختی ها و مرارت هایی است که آن حضرت در طول این مدّت طولانی برای هدایت مردم تحمّل کرد. و آموزه غیر مستقیم آن، امکان عمر طولانی بالاتر از هزار سال برای انسان و پاسخ قاطعی به منکران عمر طولانی حضرت مهدی (عج) است. راستی مگر وهابی ها این آیات قرآن را نخوانده اند

ص: 70

که از عمر طولانی آن حضرت شگفت زده شده اند، یا انکار و اعجاب آنها دلیل دیگری دارد و در پی چیز دیگری هستند؟!

3. آیات مربوط به حضرت عیسی (علیه السلام)؛ که از همه مهم تر است. خداوند متعال در آیات 157 و 158 سوره نساء می فرماید:

«مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا؛ و به یقین او را نکشتند؛ بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند توانا و حکیم است».

طبق این آیه شریفه حضرت مسیح (علیه السلام) هنوز زنده است؛ یعنی آن حضرت بیش از دو هزار سال عمر کرده است. اگر حضرت مسیح (علیه السلام) بیش از دو هزار سال عمر کرده و این عمر طولانی برایش ممکن بوده، برای امام زمان (علیه السلام) نیز ممکن است.

آموزه مستقیم آیه مذکور پاسخی است به کسانی که معتقدند آن حضرت به دار آویخته شد. و آموزه غیرمستقیم آن امکان عمر طولانی بیش از دو هزار سال برای بشر است، در صورتی که خداوند اراده کند. طبق آنچه که در انجیل های موجود نوشته شده، حضرت مسیح (علیه السلام) به دار آویخته شد، سپس بدنش را دفن کردند و خداوند جسدش را پس از سه روز از قبر بیرون آورد و زنده کرد و به آسمانها برد. این جالبتر است، زیرا خداوند او را زنده کرد و پس از حیات مجدد بیش از دو هزار سال عمر کرده است.

نتیجه این که طول عمر حضرت مهدی (عج) هیچ استبعادی ندارد، و با علوم روز و قرآن مجید کاملاً هماهنگ است.

سرّ مخالفت و هابی ها

حقیقت این است که تمام عقاید و اعتقادات شیعه مستدل و منطقی است، و هرکدام از آنها دلیلی از عقل یا قرآن یا سنت دارد، و در هر موضوعی از علمای شیعه سؤال

شود، پاسخ معقول و قانع کننده ای دارند. اما متأسفانه مخالفین، مخصوصاً وهابی ها، به دنبال بهانه جویی هستند. حدود دو‌یست سال از اختراع وهابیت می گذرد. آنها در طول سالیان گذشته اینقدر بهانه جویی نمی کردند، اما امروزه که اقبال مردم، مخصوصاً جوانان، را به سوی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) می بینند و روز به روز شاهد افزایش تعداد شیعیان در سراسر جهان هستند، این مطلب را تحمل نکرده و با تمام قوا بر علیه شیعه فعالیت می کنند. پایان نامه های دانشجویانشان، سایتها، ماهواره ها، مجلات و کتابها، مبلغان دینی و مأموران تبلیغی آنها، همگی تشیع را هدف گرفته اند. آری علت همه این هجوم ها حسادت است. آنها نمی توانند پیشرفت شیعه را در سراسر دنیا ببینند. برای آنها قابل تحمل نیست که در ایران حکومت شیعی تشکیل شده، و در لبنان شیعیان قدرتمند گشته و در عراق و افغانستان شیعه در حال پیشرفت است. و لذا، با تمام قوا بر علیه مکتب شیعه فعالیت می کنند، و هر چه به سؤالات و شبهه هایشان پاسخ داده می شود باز همان سؤالات را تکرار می کنند. و متأسفانه در این مسیر از وارونه کردن حقایق باکی ندارند. در یکی از سفرهایی که به مکه مکرمه داشته ام عده ای از علمای آنها خواستار گفتگوی علمی شدند. جلسه تشکیل شد. دوازده مسأله مهم مطرح کردند که پاسخ همه سؤالات به صورت مستدل و منطقی داده شد، به گونه ای که پس از آن هیچ شبهه ای باقی نماند. ولی متأسفانه بعداً شایعه کردند که با فلانی بحث کردیم و او در مناظره مغلوب شد!

نصیحت ما به این برادران این است که این وضع شما قابل ادامه دادن نیست، در آن تجدیدنظر کنید. بیایید برادروار در کنار هم بنشینیم و بحث های منطقی داشته باشیم و در مقابل دشمنان اسلام و قرآن متحد و یکپارچه شویم و نیرویمان را صرف مبارزه با آنها کنیم.

به هر حال، یکی دیگر از امتیازات حضرت نوح (علیه السلام) عمر طولانی آن حضرت بود.

8. شجاعت فوق العاده حضرت نوح (علیه السلام) .

خداوند متعال در آیه شریفه 71 سوره یونس به این ویژگی اشاره کرده است. توجه فرمایید:

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ؛ سرگذشت نوح را بر آنها بخوان؛ در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر موقعیت من و تذکراتم نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و سخت) است، (هر کاری از شما ساخته است بکنید.) من بر خدا توکل کرده ام! (شما اگر می توانید) توانایی خود و معبودهایتان را جمع کنید، سپس هیچ چیز از امورتان بر شما پوشیده نماند؛ (و تمام جوانب را بنگرید؛) سپس به حیات من پایان دهید، و مهلتم ندهید! (اما توانایی ندارید.)»

اگر کسی کمترین شک و تردیدی در برنامه ها و اهداف خود داشته باشد هرگز به خود جرأت نمی دهد که این چنین دشمنانش را به مبارزه بطلبد. اما چون حضرت نوح (علیه السلام) ایمان کامل و اطمینان صد در صد به اهدافش داشت، این گونه شجاعانه آنان را به مبارزه طلبید و هیچ ترسی از آنها به دل راه نداد.

البته مسأله عدم وحشت از تنهایی در پیمودن مسیر حق، مسأله بسیار مهمی است که همه انبیا با آن مواجه بوده و شجاعانه مقاومت می کردند. حضرت نوح (علیه السلام) مطابق آیه فوق اعلان کرد که از هیچ کس نمی ترسد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز چنین بود. او به تنهایی وارد بتکده شد و بدون ذره ای ترس و وحشت، تمام بتها (جز بت بزرگ) را به زیر کشید و درهم شکست. و هرگز با خود نگفت: «تنها هستم، و در مقابل این همه بت پرست تاب مقاومت و مقابله ندارم. و آنها مرا در آتش خواهند انداخت» بلکه توکل بر خدا کرد و وظیفه الهی اش را انجام داد. و

کسی که بر خدا توکل کند خدا با اوست و تنها نمی ماند. وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ (1)

حضرت شعیب (علیه السلام) را تهدید کردند که اگر دست از ادعاهای و سخنانش بر ندارد بسختی او را مجازات خواهند کرد. (2) اما تهدیدهای توخالی مشرکان و بت پرستان ذره ای در اراده آهنین او تأثیر نگذاشت و قدمی عقب نشینی نکرد، بلکه دلیرانه مقاومت نمود و به راهش ادامه داد.

پیامبرگرامی اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) تک و تنها در میان مشرکان مکه حاضر می شد و آنها را دعوت به توحید و یکتاپرستی می کرد. آن حضرت به همراه علی (علیه السلام) و خدیجه (علیها السلام) - که اولین مرد و زن مسلمان بودند - به مسجدالحرام می رفتند و در جلوی چشم مشرکان و بت پرستان نماز جماعت می خواندند. (3) نمی گفتند: «ما سه نفریم و دشمن بی شمار و جانمان در خطر است» بلکه شجاعانه و بدون احساس وحشت و با توکل بر خدا، به راز و نیاز با خدا پرداخته، و جمعیت زیاد دشمن را به سخریه می گرفتند.

نمازهای با شکوه جماعت و جمعه صدها هزار نفری امروز، حاصل استقامت و مقاومت آن روز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان اولیه است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بارها با تن مجروح به خانه می آمد. جراحی که حاصل ضربات سنگ مخالفان و معاندان و مشرکان بود. (4) این کار زشت آنقدر توسط دشمن تکرار می شد که یکی از کارهای روزانه حضرت خدیجه (علیها السلام) بستن زخمهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) شده بود. اگر امروز یک چهارم جمعیت کره زمین مسلمان هستند، بخاطر زحمات و پایداری ها و مقاومتهای آن روز پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان اولیه بوده است. حضرت علی (علیه السلام) در

ص: 74

1- سوره طلاق، آیه 3.

2- سوره هود، آیه 91.

3- بحار الأنوار، ج 18، ص 184، ح 14.

4- بحار الانوار، ج 18، ص 202 و ص 205، ح 35 و ص 209، ح 311.

این باره چه زیبا می فرماید:

«وَلَا تَسْتَوْجِسُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»؛ (1) در مسیر حق از کمی همراهان (وفزونی دشمنان) وحشت نکنید»

یعنی اگر شما در شاهراه سعادت حرکت می کنید و اکثریت مردم راه را گم کرده و قدم در بیراهه گذاشته اند، از کمی همراهان وحشت نکنید. چون کسی که از جاده اصلی می رود نباید وحشت کند، هر چند همراهانش اندک باشند؛ بلکه کسی باید بترسد که گام در بیراهه گذاشته، هر چند همراهانش بسیار باشند. برخی از جوانان برای ما نامه می نویسند که: «در خانواده فقط من نماز می خوانم و روزه می گیرم و بقیه اعضای خانواده نسبت به مسایل دینی بی توجهند، چه کنم؟». می گوئیم: «شما با توکل بر خدا به وظایف دینی خود عمل کنید، و در مقابل نگاههای سنگین و سخنان درشت و برخوردهای نامناسب آنها مقاومت نمایید، که بالاخره مقاومت شما مقاومت آنها را خواهد شکست، و پیروزی از آن شماست».

جوانان عزیز و برومند و متدینی که برای ادامه تحصیل یا مأموریت‌های کاری یا مسایل تحقیقاتی و مانند آن، به بلاد کفر سفر می کنند باید از مقاومت‌های حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و ابراهیم (علیه السلام) و شعیب (علیه السلام) و نوح (علیه السلام) درس بگیرند و به فرمایش مولای متقیان عمل کنند و از تنهایی نهراسند و هم‌رنگ جماعت نشوند و با توکل بر خداوند متعال شجاعانه به تکالیف شرعی خود عمل کنند، و با اعمال شایسته خود دیگران را به دین اسلام فراخوانند.

به هر حال، یکی از ویژگی‌های حضرت نوح (علیه السلام)، که قرآن مجید به آن پرداخته، شجاعت فوق العاده آن حضرت بود.

خلاصه این که حضرت نوح (علیه السلام)، طبق شهادت قرآن مجید، از برگزیدگان بود، و

ص: 75

مشمول هدایت الهی گشت، و خداوند به او سلام کرد، و بنده شکور خدا بود، و دعایش مستجاب شد و از کرب عظیم رها شد، و نسلی پاک داشت، و عمری طولانی کرد، و از شجاعتی فوق العاده برخوردار بود.

ص: 76

فصل دوم: آغاز دعوت حضرت نوح عليه السلام

اشاره

ص: 77

مباحث مربوط به این فصل در هفت آیه اولیه سوره نوح (علیه السلام) آمده است. به تفسیر این آیات توجه فرمایید:

«إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ (1) ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفتیم: قوم خود را انذار کن پیش از آن که عذاب دردناکی به سراغشان آید».

اولین دستور خداوند به حضرت نوح (علیه السلام) «انذار و بشارت» بود. چیزی که تمام پیامبران الهی مأمور به آن بودند و لذا «مبشّرین» و «منذرین» نامیده شدند.

انذار و بشارت

انذار بدان معناست که پیامبر قومش را از گناه و بت پرستی و ظلم و ستم و مانند آن بترساند و عاقبتش را در دنیا و آخرت، که عذاب الهی است، برایش بروشنی بیان نماید. و بشارت یعنی این که به افراد مطیع فرمان خدا و مؤمنان صالح العمل وعده دهد که خداوند هم در دنیا و هم در آخرت به آنها پاداش خواهد داد و بهشت با تمام نعمتهایش

ص: 79

در انتظار آنهاست. در آیه بعد می خوانیم:

﴿قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ؛ (1)﴾ (نوح) گفت: «ای قوم من! به یقین من برای شما انذار کننده آشکاری هستم».

طبق این آیه شریفه دعوت انبیا مخفیانه نیست، بلکه فرمان خدا را باید آشکارا گفت. چرا ما مسلمانان اذان را با صدای بلند بر فراز مناره ها و مأذنه ها می گوئیم؟

چون دین و آیین خدا مخفی و پنهان نیست. نام خدا و مقدّسات الهی باید آشکارا در جامعه گفته شود و به گوش همه برسد و همه با آن آشنا شوند.

نقش دفع ضرر و جلب منفعت در حیات بشر

خداوند متعال دو گزینه در وجود هر انسانی قرار داده که تمام تلاشها و کوششها و زحمات انسان از آن دو سرچشمه می گیرد: گزینه جلب منفعت و گزینه دفع ضرر.

هر انسانی به دنبال جلب منافع مادی و معنوی خویش و در پی دفع ضررهای مادی و معنوی خود می باشد. تمام علوم و دانشها و صنایع و اختراعات و اکتشافات و پیشرفتهایی که نصیب انسان شده، به واسطه همین نکته مهم است که منافع را جلب و ضررها را دفع می کند. حتی عبادات و اطاعات و تهذیب نفوس و خودسازی و مبارزه با نفس نیز از همین جا سرچشمه می گیرد. زیرا اگر انسان عبادت می کند برای این است که به بهشت برود، یا به این منظور است که به مقام قرب پروردگار نایل شود. و اگر به میدان جهاد می رود و تمام خطرات جنگ را به جان می خرد، برای آن است که فیض عظمای شهادت نصیبش گردد و نزد پروردگارش روزی بخورد، که اینها همه جلب منفعت معنوی است.

تنها یک جا از مرحله جلب منفعت و دفع ضرر فراتر می رود و آن زمانی است که به مقام فناء فی الله می رسد. البته نه به آن معنا که عرفانهای کاذب می گویند: «که بنده با

ص: 80

خدا یکی می شود» که حرف غلطی است و بنده همیشه بنده است و خدا همواره خداست. همانگونه که ممکن الوجود همیشه ممکن الوجود و واجب الوجود همواره واجب الوجود است، و یکی شدن این دو امکان ندارد. بلکه منظور از فناء فی الله این است که انسان به جایی برسد که خود را فراموش کند و فقط و فقط خدای متعال و رضای او را مدنظر داشته باشد. در این مرحله دیگر جلب منفعت و دفع ضرر کنار می رود. البته این، مرحله بسیار بالایی است که جز اولیاء الله مقربین به آن نمی رسند. این از نظر جنبه های اختیاری.

از منظر جنبه های غیر اختیاری نیز چنین است؛ یعنی در درون وجود انسان دو نیروی جاذبه و دافعه وجود دارد که بدون اختیار ما موتور محرکه بدن مان را کنترل می کند. قلب انسان همانند نیروی محرکه اوست. در درون قلب نیرویی وجود دارد به نام سمپاتیک که آن را به حرکت در می آورد و اعصابی هم وجود دارد به نام پاراسمپاتیک که جلوی شتاب بیش از اندازه قلب را می گیرد. اگر این دو رشته اعصاب مأموریت خود را درست انجام دهند ضربان قلب منظم و مرتب می زند و نیروی محرکه بدن انسان به طور صحیح کار می کند. اما چنانچه هریک از دو نیروی جاذبه و دافعه در انجام وظیفه خود کوتاهی نمایند قلب به درستی کار نمی کند و انسان بیمار می شود.

اگر به کلّ جهان هستی نگاه کنیم نیز این دو نیرو وجود دارد. حرکت منظم منظومه شمسی که میلیونها سال در حرکت است و کرات آن به گرد خورشید می چرخند مدیون جاذبه و دافعه است؛ به گونه ای که نه جذب خورشید می شوند و نه از مسیر حرکت خود فراتر می روند.

از اینجا می فهمیم که چرا پیامبران مبعوثین و مندرین بودند؟ بشارت نیروی محرکه بود و انذار نیروی بازدارنده. با بشارت مردم را به سوی نیکیها حرکت می دادند و با انذار از محرمات و بدی ها باز می داشتند. بنابراین، این که حضرت نوح (علیه السلام) همانند سایر

سایر پیامبران مبشّر و منذر بود، برای این بود که می خواست برای هدایت مردم از این دو ابزار استفاده کند.

سه هدف مهم: ایمان و تقوی و اطاعت

خداوند متعال در آیه بعد به سه برنامه حضرت نوح (علیه السلام) اشاره می کند. می فرماید:

«أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا» (1) که خدا را پرستش کنید و از مخالفت او بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید».

اولین برنامه، ایمان به خدا و پرستش خدای یگانه و شکستن بتها بود. و برنامه دوم، رعایت تقوای الهی و پرهیز از تمام صفات رذیله و زشت؛ نظیر دروغ و غیبت و تهمت و شایعه پراکنی و حسد و کینه و مانند آن. و سومین برنامه، اطاعت از پیامبر خدا که در واقع اطاعت از خداست. و این اطاعت به انجام واجبات و ترک محرّمات حاصل می شود. در حقیقت دین دارای سه بخش عقیده و اخلاق و احکام است.

گاه در گوشه و کنار، افرادی پیدا می شوند که نه سواد درستی دارند و نه به انسان عالمی مراجعه کرده اند و می گویند: «قرآن ما را بس است؛ و غیر قرآن را قبول نداریم!» اولاً: آنها گویی قرآن را مطالعه نکرده اند؛ چون در آیه مورد بحث، قرآن به همه دستور تبعیّت و اطاعت از پیامبران را می دهد. یعنی علاوه بر قرآن، روایات و احادیث نقل شده از انبیای الهی نیز حجّت است و باید به آن عمل شود. و ثانیاً تمام احکام و واجبات و محرّمات در قرآن مجید نیامده، که واضح ترین آنها عدد رکعات نماز است و باید آنها را از پیامبر گرفت. اگر فقط به قرآن قناعت کنیم و سنّت را رها نماییم نصف دین را از دست می دهیم؛ البتّه سند حدیث باید معتبر باشد. حضرت نوح به پیروانش دستور می دهد که از او اطاعت کنند و خداوند متعال نیز در آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ

ص: 82

أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (1)» به مسلمانان دستور می دهد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اطاعت نمایند.

ثمرات عبادت و تقوی و اطاعت

در آیه بعد به ثمرات عبادت و تقوی و اطاعت اشاره شده است. توجه کنید:

«يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ (2) تا خدا گناهانتان را بپامرزد و تا زمان معینی شما را عمر دهد؛ زیرا هنگامی که اجل الهی فرا رسد، تأخیری نخواهد داشت اگر می دانستید».

اولین ثمره عبادت و تقوی و اطاعت، بخشش گناهان و لغزشهاست. چه کسی به غیر از حضرات معصومین : می تواند ادعا کند که آلوده به گناه نشده است؟ و کدام انسان گناهکار و خطاکاری امید به عفو و بخشش الهی ندارد؟ در این آیه شریفه راه رسیدن به غفران و بخشش گناهان بیان شده و آن عبادت و تقوی و اطاعت است. دوّمین فایده عبودیت و بندگی خدا، طولانی شدن عمر انسان است. آری، گناه باعث کوتاه شدن عمر انسان و اطاعت و بندگی سبب طولانی شدن عمر وی می شود.

به حدیثی در این زمینه توجه فرمایید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ؛ کسانی که بر اثر ارتکاب گناه از دنیا می روند بیش از کسانی هستند که به مرگ طبیعی عمرشان به پایان می رسد».

یعنی به عنوان مثال، 30 مردم به مرگ طبیعی و 70 آنها بر اثر آلوده شدن به گناهان و معاصی فوت می کنند! مخصوصاً گناهانی همچون ظلم و ستم و ترک صله رحم در کوتاه شدن عمر مؤثر است. متأسفانه در گوشه و کنار هستند افرادی که با پدر و مادر و برادر و خواهر خود قطع رابطه کرده یا حرمت پدر و مادر خود را نگه نمی دارند.

ص: 83

1- سوره نساء، آیه 59؛ ترجمه: «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را».

2- سوره نوح، آیه 4.

امام در ادامه روایت می فرمایند:

«وَمَنْ يَعِيشْ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ؛ (1) و کسانی که در نتیجه احسان و نیکوکاری عمرشان طولانی می شود بیشتر از کسانی هستند که به طور عادی عمر طولانی دارند».

صله رحم، رسیدگی به یتیمان، کمک به نیازمندان، تهیه جهیزیه عروسهای بی بضاعت، کمک به مداوای بیماران تهیدست، ایجاد شغل و فرصت کاری برای انسانهای فاقد سرمایه و مانند آن، احسان و نیکی محسوب می شود و باعث طول عمر انسان می گردد.

شکایت نوح پیامبر (علیه السلام)

حضرت نوح (علیه السلام) پس از اعلان شریعتش و دعوت مردم به اطاعت از خدای یکتا و تشویق به صفات اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی و سفارش به انجام واجبات و ترک محرمات، با استقبال مناسبی از سوی آنها مواجه نشد و لذا به درگاه خداوند شکایت کرد. توجه فرمایید:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا؛ (2) (نوح) گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود».

هرچه آن حضرت زحمت کشید نتیجه ای جز پشت کردن مردم به حق و فرار کردن از تعلیمات دینی نداشت! آری، کار انسان جاهل و نادان به جایی می رسد که حتی حاضر نیست حرف حق را بشنود.

در ادامه آیات، حضرت نوح (علیه السلام) توضیح بیشتری در مورد سبک سری و کارهای جاهلانه قومش می دهد. می فرماید:

ص: 84

-
- 1- سفینه البحار، ج 3، واژه ذنب، ص 217. شبیه این روایت در همان صفحه از حضرت علی (علیه السلام) نیز نقل شده است.
 - 2- سوره نوح، آیات 5 و 6.

«وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَمْسَقُوا بِرُءُوسِهِمْ تَكْبُرُوا اسْتَكْبَارًا؛ (1) و من هر زمان آنها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیمارزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسه‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».

حقیقتاً این کار قوم نوح، که انگشتان خود را در گوشه‌هایشان فرو می بردند و علاوه بر آن لباسه‌هایشان را روی سر می کشیدند تا اصلاً صدای پیامبرشان را به هنگام دعوت به سوی خدا نشنوند، نهایت لجاجت و سرسختی بود. بعضی از مفسران معتقدند: آن مردم لجباز و بت پرست نه مایل بودند صدای پیامبرشان را بشنوند و نه علاقه ای داشتند او را ببینند و لذا هم راه شنیدنشان را مسدود می کردند و هم مسیر دیدشان را می بستند. (2) قرآن کریم برخلاف قوم نوح منطق دیگری دارد. خداوند متعال می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ؛ (3) پس بندگان مرا بشارت ده.

همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند».

این دستور قرآنی هماهنگ با حکم عقل است. عقل نیز حکم می کند انسان سخنان مختلف را بشنود و به ایده های متفاوت توجه کند و بهترین آنها را انتخاب نماید. بنابراین، کار قوم نوح مخالف فرمان عقل و شرع بود.

البته این گونه نادانی ها و لجاجتها اختصاص به مشرکان و بت پرستان زمان نوح نداشت؛ بلکه در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و در میان اعراب جاهلی نیز یافت می شد. در آیه شریفه 26 سوره فصلت می خوانیم:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْأَلْنَا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ؛ کافران گفتند: به این قرآن گوش فرادهید؛ و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پیروز شوید».

ص: 85

1- سوره نوح، آیه 7.

2- تفسیر نمونه، جلد 25، ص 71 و التفسیر الکبیر، ج 30، ص 136.

3- سوره زمر، آیات 17 و 18.

در تاریخ اسلام می خوانیم که جنگی بین دو قبیله معروف اوس و خزرج در مدینه درگرفت و سالها به طول کشید. شخصی به نام اسعد بن زرارة مأموریت پیدا کرد که از مکه مقداری سلاح تهیه نموده و به قبیله اش برساند تا بتوانند در مبارزه با قبیله رقیب پیروز شوند. سفر اسعد بن زرارة به مکه همزمان با روزهای آغازین بعثت پیامبرگامی اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بود. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در آن روزها در کنار خانه خدا می نشست و با تلاوت آیات دلنشین قرآن، مردم را به اسلام فرا می خواند. اسعد به قصد زیارت کعبه مقدس به سمت مسجدالحرام حرکت کرد. هنگامی که به در مسجد رسید یک نفر مقداری پنبه به او داد و گفت: این پنبه ها را بگیر و به دو قسمت تقسیم کن و هر کدام را در یکی از گوشهایت بگذار! پرسید: چرا؟ گفت: مرد ساحری کنار خانه خدا نشسته و با سخنان جادویی و سحرآمیز خود مردم را سحر می کند. با استفاده از پنبه ها مانع سحر و جادوی او شو! البته این سخن به نوعی اعتراف به جذابیت فوق العاده آیات قرآن مجید نیز بود. مشرکان ناخواسته اعتراف می کردند که جاذبه قرآن به قدری زیاد است که انسانها را تحت تأثیر قرار می دهد. به هر حال، اسعد بن زرارة مطابق سفارش آن شخص پنبه ها را در گوش کرد و به طواف خانه خدا مشغول شد. سپس با خود گفت: اگر در مدینه از من پرسند: در مکه چه خبر بود؟ چه بگویم؟ چنانچه از سخنان آن مرد ساحر سؤال نمودند، چه جوابی بدهم؟ اگر بگویم از ترس تأثیر سخنانش پنبه در گوش کردم، آیا مردم به من نمی خندند؟! سپس با خود گفت: پنبه ها را مقداری شل کرده، و قدری به سخنانش گوش می دهم اگر واقعاً سخنان خطرناکی بود پنبه ها را محکم می کنم، تا ادامه سخنانش را نشنوم و اگر سخنان خوبی بود پای گفتارش می نشینم. پنبه ها را شل کرد. نغمه آسمانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اعماق جاننش نشست و روح و قلبش را آرام کرد. پنبه ها را بطور کامل از گوشهایش درآورد و

دور ریخت و در محضر پیامبر 9 دوزانو زد و از وی خواست تا آیات بیشتری برایش تلاوت نماید. سپس به پیامبر خدا 6 عرض کرد: آمده بودم برای قوم و قبیله ام اسلحه تهیه کنم، تا به وسیله آن بر دشمن پیروز شویم. اما چیز بهتری یافتیم که نه تنها شعله آتش جنگ را در بین ما خاموش می کند که ضامن سعادت ما در دنیا و آخرت خواهد بود. و بدین تربیت اسعد بن زرارة از یاران پیامبر شد و به عنوان مبلغ اسلام به مدینه بازگشت. (1)

موانع راه حق

در روز عاشورا نیز تقاله های عصر جاهلیت همان کار زشت و غیر منطقی را به شکل دیگری تکرار کردند. هنگامی که امام حسین (علیه السلام) در مقابل دشمن قرار گرفت و شروع به سخن کرد، سران دشمن دستور دادند تا سپاهیان جهل و نادانی جنجال کرده و سر و صدا راه بیندازند تا صدای حسین مظلوم (علیه السلام) به کسی نرسد! (2)

متأسفانه این کار جاهلانه زشت امروز هم وجود دارد، البته در لباسی جدید و هیئتی نو. از جمله، آنقدر برنامه های فاسد و مفسد تلویزیونی و ماهواره ای در حال پخش است که دیگر امکان مشاهده برنامه های سالم برای مردم باقی نمی ماند و عملاً گوش آنها بدهکار حق نیست. این کار روش مدرن و به روز پنبه در گوش نهادن است. سرگرمی های خطرناک، فیلمهای فاسد و مواد مخدر در عصر و زمان ما بیداد می کند. مشروبات الکلی، موسیقی های زشت، مجالس رقص و آواز از جمله کارهای دیگری است که شیاطین برای جلوگیری از رفتن مردم به سمت حق، انجام می دهند. اینها بازماندگانی از نسل قوم نوح هستند که بدین شکل مانع هدایت مردم می شوند تا در مسیر حق گام برندارند.

ص: 87

1- پیام قرآن، ج 8، ص 93؛ نمونه های دیگری از جاذبه قرآن مجید در همین منبع آمده است.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 8.

در بعضی از کشورها اجازه نمی دهند یک کتاب شیعه وارد شود و مردم آن کشور آن را مطالعه کنند. این هم نوع دیگری پنبه در گوش گذاشتن است.

کتابخانه های ما پر از کتب اهل سنت است. مطالب خوب را گرفته، و بقیه آن را رها می کنیم. ما گوشمان را به روی کتابهای آنها بسته ایم، بلکه به حکم منطق عقل و شرع در کتابخانه هایمان را به روی کتابهای آنها باز کرده و از مطالب خوب و مناسب استفاده می کنیم. اما در کتابخانه های عربستان سعودی یک کتاب شیعی یافت نمی شود، بلکه کتابهای علمای سنی مصری که فکرشان نسبت به وهابی ها بازتر است نیز وجود ندارد. چرا که آنها به منطق عقل و شرع پشت کرده و تابع منطق جاهلانه قوم نوح شده اند. چرا ما اینگونه و آنها آن گونه اند؟

پاسخ این سؤال روشن است. ما پایه های عقاید خود را محکم می دانیم و وحشتی از کتابهای آنها نداریم؛ اما پایه های عقیدتی آنها سست و متزلزل است و از کتابهای ما وحشت دارند. امیدواریم در این کار جاهلانه و منطق ناصواب خود تجدیدنظر کرده، و به جوانانشان حق انتخاب داده، تا با مطالعه همه حرفها و ایده ها، بهترین را انتخاب کنند.

بهره گیری از تمام ظرفیت ها

حضرت نوح (علیه السلام) در ادامه گزارش کارش به محضر خداوند متعال و به عنوان گله از قومش می فرماید:

«ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا؛ (1) سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم».

حضرت نوح (علیه السلام) برای تبلیغ آئین خدا به روش معمول و متعارف تبلیغ قناعت

ص: 88

نمی‌کرد؛ بلکه از هر فرصتی برای رسیدن به هدف مقدّسش استفاده می‌نمود. که نمونه‌های از آن را در مباحث گذشته شرح دادیم. این سیره حضرت نوح درس بزرگی برای تمام مبلغان دینی است.

پیام این آیه این است که مسلمانان باید برای تبلیغ اسلام از تمام فرصتها و ظرفیتهای و روشها بهره بگیرند و تبلیغاتشان بسیار متنوع باشد. تبلیغات را منحصر در مساجد و حسینیه‌ها و مجالس مذهبی نکنند؛ بلکه از تمام ابزارهای مفید نظیر صدا و سیما، اینترنت، ماهواره‌ها، اردوهای زیارتی خانه خدا و قبور حضرات معصومین، مسابقات، اهدای جوایز، آموزش و پرورش و خلاصه از تمام ابزار و وسایل ممکن استفاده کنند. همانگونه که نوح پیامبر (علیه السلام) از تمام ظرفیتهای جامعه آن روز بهره گرفت و وظیفه اش را انجام داد. بعضی متأسفانه از تنوع تبلیغات غافلند و آن را منحصر در مساجد و حسینیه‌ها می‌دانند، که این اشتباه است.

حضرت نوح (علیه السلام) در ادامه به بیان بشارتهایی که به قومش داد می‌پردازد. می‌گوید: «قُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَبَيْنَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا؛ (1) و گفتیم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است. تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد. و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کن و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد».

نوح پیامبر (علیه السلام) طبق آیات فوق به قومش سفارش می‌کند که از گناهان خود توبه کنند. چرا که توبه و استغفار برکات معنوی و مادی متعددی به دنبال دارد؛ البتّه توبه جدی به گونه‌ای که دیگر به سمت گناه باز نگردد. علاوه بر این، گذشته سیاه خود را با اعمال نیک آینده جبران نماید، تا آثار شوم گناه از زندگیش رخت بریندد. امام سجّاد (علیه السلام) در مناجات تائبین می‌فرماید:

ص: 89

«إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا» فَمَا عُدُّرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؟ (1) خدایا! تو همان کسی هستی که دری به سوی عالم عفو و گذشتت باز کردی و اسم آن را توبه گذاشتی و فرمودی: «به سوی خدا بازگردید با توبه صادقانه» پس چه عذری دارد آن کس که از وارد شدن به این در باز شده غفلت ورزد؟».

بنابراین، در توبه به سوی تمام گناهکاران، حتی انسانهای مشرک و بت پرستی مثل قوم نوح با آن همه لجاجت و سرسختی و عناد و دشمنی، باز است.

پس این که بعضی می گویند: «ما آنقدر گناه کرده ایم که امیدی به عفو و بخشش الهی نداریم» این سخن، که نشان از یأس از رحمت الهی دارد، از آن گناهان بالاتر است. چنین افرادی هم باید از در توبه وارد شوند، که در توبه به روی آنها نیز باز است.

حضرت نوح (علیه السلام) پس از دعوت قومش به سوی توبه و بازگشت به سمت خداوند، به آثار و برکات توبه و استغفار اشاره می کند. اولین اثر مادی توبه، باز شدن در برکات آسمان و بارش نزولات آسمانی است. اثر دیگر توبه و استغفار جدی، امداد به وسیله اموال و فرزندان است. فرزندان سالم و نیرومند که می توانند یار و یاور انسان باشند. و سومین برکت توبه و استغفار، باغهای پر برکت و بدون آفت با نهرهای فراوان است، که خداوند در اختیار استغفارکنندگان قرار می دهد. آری، نعمت معنوی بخشش گناهان و رحمت و غفران الهی، و نعمتهای مادی بارش باران و امداد به فرزندان و اموال و اعطای باغهای پر برکت با نهرهای جاری، همگی ثمرات درخت پر بار و پر برکت استغفار و توبه است.

استغفار وسیله درمان دردها

در روایتی می خوانیم که روزی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نشسته بود و ابن عباس نیز در

ص: 90

محضرش حاضر بود. شخصی خدمت آن حضرت رسید و پس از سلام و احوالپرسی عرض کرد: آقا! در منطقه ما باران نمی بارد و مردم گرفتار خشکسالی شده اند چه کنیم؟

حضرت فرمود: به مردم بگویید استغفار کنند و از گناهان و خطاها و لغزش هایشان توبه نمایند. این شخص تشکر کرد و رفت.

شخص دیگری وارد شد و پس از تعارفات معمول از حضرت پرسید: آقا! باغهای منطقه ما آفت گرفته و میوهها به ثمر نمی نشیند. برای رهایی از این مشکل چه کنیم؟ حضرت فرمودند: به باغدارها سفارش کنید استغفار نموده و به طور جدی از گناهانشان توبه کنند تا به لطف و عنایت الهی، مشکلشان برطرف شود.

این شخص هم وقتی نسخه بیماری و مشکلش را از حضرت گرفت، رفت.

نفر سومی وارد شد و مشکلش را چنین مطرح کرد:

ای علی! بچه های ما پس از تولد مدت کمی زنده هستند، سپس می میرند. چه کنیم که مرگ و میر فرزندانمان متوقف شود؟

حضرت فرمود: به تمام مادران و زنان آن محل بگویید از گناهانشان توبه کرده و استغفار نمایند، تا ان شاء الله مشکل آن ها حل شود. این شخص هم خوشحال و شادمان خداحافظی کرد و رفت.

ابن عباس که شاهد سؤال هر سه نفر و پاسخ یک نواخت حضرت علی (علیه السلام) بود، به عنوان اعتراض به آن حضرت عرض کرد: چرا برای همه مردم علیرغم مشکلات متعدد آنها نسخه واحدی می پیچید؟

حضرت فرمود: ابن عباس! مگر قرآن نخوانده ای؟ خداوند در سوره نوح پاسخ سؤال شما را داده است. سپس آیات مورد بحث را تلاوت کرد. (1) در اینجا بود که ابن عباس به سر پاسخ های مشابه حضرت علی (علیه السلام) به آن سه نفر پی برد.

ص: 91

این آیات برای امروز ما نیز پیام دارد. پیامش این است که: گناه و معصیت سرچشمه بلاها و مشکلات است. کافی است نگاهی به شرق و غرب دنیا بیندازید. آمریکا که ثروتمندترین کشورها است با چه بحرانهای مالی و اقتصادی روبروست، و روز به روز بر بدهی هایش افزوده می شود. اروپایی ها وضع بهتری ندارند و هر روز با مشکل جدیدی دست و پنجه نرم می کنند. کشورهای شرقی نیز وضعیتی مشابه دارند. راستی علت این همه مشکلات چیست؟ آیا این بلاها و مصیبتها عاملی جز گناه و معصیت که سرتاسر جهان را آلوده کرده دارد؟ بنابراین، باید به درگاه الهی توبه کرد و با اعمال نیک آینده گذشته تاریک و سیاه را جبران نمود، تا این آفات و بلاها برطرف شود.

مراحل آفرینش انسان

حضرت نوح (علیه السلام) در ادامه می گوید:

«ما لکم لا ترجون لله وقاراً* وَقَدْ خَلَقْكُمْ أَطْوَاراً: (1) چرا شما برای خدا عظمت قایل نیستید؟! در حالی که شما را در مراحل مختلف آفرید (تا از نطفه به صورت انسان کامل رسیدید)».

سوال: بت پرستان و مشرکان چه کاری می کردند که احترام خداوند حفظ نمی شد؟

پاسخ: همین که یک بت بی شعور ساخته دست خود را خدا می دانستند و همچون خدا در برابرش سجده می کردند، خود بزرگترین بی حرمتی به آفریدگار جهان بود. آیا شریک دانستن یک موجود بی جان بی شعور، که قادر بر دفاع از خود نیست، با خداوندی که خالق آسمانها و زمین و سازنده تمام هستی است و همه چیز بر او تکیه دارد، توهین کمی به خداوند است؟

حضرت نوح (علیه السلام) پس از توبیخ قومش و نهی آنها از بت پرستی که نوعی حرمت شکنی قادر متعال است، به نعمتهایی که خداوند بر بشر ارزانی داشته اشاره می کند.

ص: 92

1- سوره نوح، آیات 13 و 14.

از جمله به خلقت و آفرینش خود انسان اشاره می کند و او را وادار به سیر درونی و مطالعه ذات و مراحل مختلف آفرینش خود می کند، تا شاید ره آورد شناخت نفس، معرفت خدای خویشتن باشد.

آری، انسان در آغاز خلقتش نطفه بسیار کوچک و کم ارزشی بود که در شکم مادر مراحل گوناگونی را طی کرد و هر روز به شکل و هیئتی درآمد، که هر مرحله آن درس مهمّ خداشناسی است. و لذا، برای تقویت خداشناسی و بالابردن ایمان به خدا و عمیق تر شدن سطح معرفت، مطالعه کتابهای جنین شناسی بسیار مفید و مؤثر است.

راستی، چه قدرت قهّاری در تاریکی مطلق رحم مادر، مراحل مختلف خلقت جنین را پیگیری کرده و چنین نقش زیبایی بر آن قطره آب گنبدیده متعفن زده است؟

جنین بعد از طی مراحل مختلف به دنیا می آید؛ طفل خردسالی که هیچ قدرتی از خود ندارد، نه مالک نفع خود است و نه قادر بر دفع ضرر خویشتن. اما خداوند مهربان به دو فرشته به نام پدر و مادر مأموریت می دهد که او را پرورش دهند و به بهترین شکل مراقبش باشند، تا بزرگ و پر قدرت شود. همان کودک عاجز و ناتوان به قدری رشد و نمو می کند که به جوانی برومند و پر قدرت تبدیل می شود. جوانی که گاه مغرور جوانی و زیبایی و قدرت خود می شود.

جوان باید قدر جوانی اش را بداند و به بهترین شکل ممکن از آن استفاده کند، که این جوانی هم پس از مدّتی از دست می رود و دیگر خبری از آن شور و حال و نشاط و توان و قدرت و زیبایی نخواهد بود. بنابراین، قبل از آن که جوانی با او خداحافظی کند باید از این نعمت در جهت علم و دانش و اخلاق و تهذیب نفس و قرب الهی بهره بگیرد، که عبادت در جوانی شیوه پیامبران است. به هر حال جوانی هم بهاری است که مانند همه بهارها سپری می شود و در پی آن فصل پاییز و زمستان خواهد آمد. آیا انسان باور می کند که جوان دیروز، پیر مرد ناتوانی شده که همچون طفلی خردسال

حتی قدرت حفظ آب دهانش را ندارد، بلکه گاه قادر بر کنترل و حفظ بول و مدفوع خود نیست و همچون دوران طفولیتش باید او را با ابزار خاصی ببندند، تا نجاست به سایر جاها سرایت نکند؟

متأسفانه این واقعیت تلخی است که باید آن را پذیرفت و از آن عبرت گرفت. انسانی که در ابتدای تولدش ضعیف و ناتوان، و در پایان عمرش نیز چنین است و از ابتدای خلقت تا هنگام مرگ همواره مورد لطف و عنایت پروردگارش بوده، آیا سزاوار است به خداوندش پشت کند؟

آثار تفکر در خلقت آسمانها

حضرت نوح (علیه السلام)، پس از سیر در عالم انفس، دست قومش را گرفته و آنها را به سیر در آفاق می برد تا شاید جهان پهناور آفرینش و عجایب خیره کننده آن و قدرت نمایی خدا در صنعش، آنها را از خواب غفلت بیدار می کند. توجه فرمایید:

«الَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا؟ (1) آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفریده است».

سؤال: در آیات متعددی از قرآن مجید سخن از هفت آسمان به میان آمده است. منظور از این هفت آسمان چیست؟

جواب: به دو شکل می توان از این سؤال پاسخ داد:

1. تمام آنچه از آسمانها و کواکب و کهکشان ها که تا کنون کشف شده، همگی آسمان اول است. آسمانهای شش گانه دیگر از دسترس بشر خارج است و هنوز انسانها آن را کشف نکرده اند.

2. هفت در اینجا عدد تکثیر است. منظور خداوند در آیه مورد بحث این است که خداوند آسمانهای فراوانی خلق کرده، نه دقیقاً هفت آسمان. همانگونه که در محاورات

ص: 94

عرفی نیز معمول است: مثلاً پدری به فرزندش می گوید: «مگر در این مورد صد بار به شما تذکر ندادم؟» در حالی که واقعاً صدبار نگفته بوده، بلکه مکرر و زیاد یادآوری کرده است. زیرا حقیقتاً آسمانها فراوان و زیاد است و خداوند با قدرت بی بدیل خویش تمام آنها را آفریده است.

یکی از آفریده های خداوند در آسمانها نور است، که سرعت سیر خیره کننده ای دارد، به گونه ای که در هر ثانیه 300 هزار کیلومتر حرکت می کند. یعنی اگر بشر موفق شود هواپیمایی بسازد که با سرعت نور حرکت کند در یک چشم بر هم زدن (یک ثانیه) هفت بار بر گرد کره زمین می چرخد! حال حساب کنید که در یک دقیقه و یک ساعت و یک شبانه روز چند دور می زند.

اخیراً دانشمندان کهکشانی را کشف کرده اند که 13 میلیارد سال نوری از ما فاصله دارد! در آینده چه کهکشانهایی کشف خواهد شد؟

خلاصه این که حضرت نوح (علیه السلام) برای هدایت قومش، همراه آنها سیر انفسی و آفاقی داشت. ما هم برای زیادتیر شدن معرفتمان و قوی تر کردن ایمانمان و بالابردن عیار یقینمان باید هم عالم اصغر (ساختمان بدن خود) را مطالعه کنیم، و هم به مطالعه عالم اکبر (جهان هستی از جمله آسمان و زمین) بپردازیم.

دو اصل مهم توحید و معاد

پیامبران خدا هنگامی که برای دعوت امتها قیام می کردند قبل از هر چیز اصرار داشتند آنها را با دو اصل توحید و معاد آشنا کنند. چون تمام اصلاحات در جامعه بشری منوط به ایمان به این دو اصل است. انسان اگر توجه داشته باشد که عالم هستی خدایی دارد که عالم الغیب و الشهادة است (1) و در همه جا حضور دارد (2) و ناظر بر همه

ص: 95

1- سوره حشر، آیه 22.

2- سوره حدید، آیه 4.

چیز است (1) و به انسان از رگ گردنش نزدیکتر است (2)، مراقب اعمال و رفتار و کردارش خواهد بود و هر کاری از او سر نمی زد.

همچنین اگر ایمان داشته باشد که این عالم حساب و کتابی دارد (3) و معاد و قیامتی در کار است و برای کارهای خوب ثواب و نسبت به کارهای بد مجازات می شود، (4) اصلاح می شود و از زشتیها دست برمی دارد.

اگر خلافکاران و سارقان و تبهکاران جامعه مشاهده کنند که چندین پلیس در همه جا مراقب آنهاست و تمام حرکات و سکانات آنها را تحت نظر دارد، دست از پا خطا نمی کنند. همچنین اگر ببینند که پلیس متخلفان را دستگیر کرده و آنها را تحویل دادگاه داده، و دستگاه قضا با جدیت به اتهام آنها رسیدگی نموده و تمام متخلفان را بدون استثناء مجازات می کند، به خود جرئت تخلف و سرقت و تبهکاری نمی دهند.

انبیای الهی می خواستند این دو اصل را زنده کنند تا مردم به سراغ زشتیها نروند. بنابراین، اگر کسی آلوده گناه شود و مرتکب کار زشتی گردد، یا دچار ضعف در اصل توحید شده، و یا در مسأله معاد مشکل دارد. چون کسی که در هر دو جهت قوی باشد و هر دو اصل را باور دارد بیراهه نمی رود.

سیر آفاقی و انفسی

قرآن مجید برای اثبات ذات پاک خدا و رسیدن به توحید، راههای متعددی بیان کرده، که مهمترین آنها سیر در آفاق و انفس است. خداوند متعال می فرماید:

«سُئِرِهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ

ص: 96

1- سوره علق، آیه 14.

2- سوره ق، آیه 16.

3- سوره یونس، آیه 61.

4- سوره زلزله، آیه 7 و 8.

أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ (1) بزودی نشانه های خود را در اطراف عالم و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!»

نشانه های خداوند در جهان آفرینش (آیات آفاقی) روزبه روز بیشتر می شود. و هرچه علم و دانش پیشرفت می کند نشانه های خداوند آشکارتر می گردد. آیات انفس نیز چنین است. چرا که درباره وجود انسان هزاران کتاب نوشته شده است. کتابهایی در مورد ساختمان چشم، کتابهایی پیرامون ساختمان قلب، کتابهایی در مورد ساختمان اعصاب و کتابهای فراوانی در مورد دیگر اعضای بدن انسان، که این کتابها همگی به نظر ما کتابهای توحیدند.

اسراری در مورد مغز انسان

دانشمندان باید سالها در دنیا زحمت بکشند تا بعضی از رموز مغز را کشف کنند و برای این کار نیاز به علم و دانش عمیق و فعالیت گسترده ای دارند. آیا آفریننده مغز، علم و دانش و شعور نداشته است؟

آیا می توان باور کرد که سازنده مغز، با آن همه دقت و ظرافت و پیچیدگی اش، طبیعت بی شعور بوده است؟ آیا هیچ عقلی این مطلب را می پذیرد؟ اگر بنای بسیار با شکوهی را مشاهده کنیم و به چندین مهندس ساختمان مأموریت دهیم تا در مورد رموز آن مطالعه کنند و پس از ماهها مطالعه و تحقیق و مشورت گوشه ای از رموز آن را کشف کنند. آیا می توان باور کرد که سازنده چنین بنایی فاقد علم و دانش است؟ آیا هیچ عقلی می پذیرد که طبیعت بی شعور و فاقد علم، آن را ساخته باشد؟

گفتگو در مورد چگونگی ساختمان مغز و دیگر دستگاههای مهم بدن را رها کرده، به سراغ مسایل به ظاهر ساده ای می رویم که هر روز برای همه ما اتفاق می افتد و

ص: 97

بسادگی از کنار آن می‌گذریم، در حالی که بسیار عمیق و درس‌مهم‌خداشناسی است. هنگامی که حادثه‌ای رخ می‌دهد مثلاً زلزله‌ای اتفاق می‌افتد، یا آتش‌سوزی به وقوع می‌پیوندد و انسان آن را درک می‌کند در یک لحظه مغز تمام اعضای بدن را خبر می‌کند و فعالیت قلب و دستگاه تنفس و فشار خون و مانند آن چندین برابر می‌شود و در حقیقت یک بسیج همگانی در میان تمام اعضای بدن ایجاد می‌شود. چقدر این دستگاهها باید دقیق و منظم باشد که به محض رؤیت صحنه آتش‌سوزی، بلافاصله دستور بسیج عمومی از مغز به تمام اعضا صادر شود و همه اعضا در همان لحظه بسیج شوند. آیا این مسایل به ظاهر ساده اما عمیق و پیچیده، خبر از قادر متعالی نمی‌دهد که آن را ساخته است؟ این مثالهایی که گفته شد همگی آیات انفس است که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند. به چند مثال دیگر توجه بفرمایید:

قلب و سازنده آن

امروزه علم آنقدر پیشرفت کرده که برخی از بیماران، عمل جراحی قلب را به صورت باز انجام می‌دهند. پزشک جراح سینه بیمار را می‌شکافت و قلب را بیرون می‌آورد، رگ‌های گرفته شده را ترمیم و تعویض می‌کند، سپس قلب را در جای اول آن گذاشته و رگ‌ها را بخیه زده و سینه را می‌دوزد و دوباره قلب فعالیتش را آغاز می‌کند. هنگامی که از پزشک می‌پرسیم رگ‌های ترمیم شده قلب را از کجا آوردید؟ می‌گوید: در پشت پای انسان، از ساق تا ران، رگی وجود دارد که خداوند متعال آن را برای چنین مواقعی ذخیره کرده است. آن را خارج نموده و قطعه قطعه کرده و به جای رگ‌های مسدود شده قلب استفاده کردم. می‌پرسیم: برداشتن آن رگ لطمه‌ای به پانمی زند؟ می‌گوید: هیچ لطمه‌ای به پانمی زند؛ چون رگ اضافه و ذخیره‌ای است که برای همین کار پیش‌بینی شده است.

می‌پرسیم: آیا نمونه‌های دیگری مانند رگ پا، که یک عضو یدکی است، وجود دارد؟

می گوید: بله معده انسانها به اندازه دو یا سه برابر نیاز آنها ساخته شده است و لذا اگر کسی مشکل معده پیدا کند و نصف یا دو سوم آن را بردارند با باقیمانده قادر بر ادامه زندگی خواهد بود. یا یکی از کلیه های انسان ذخیره است و انسان می تواند تنها با یک کلیه نیز زندگی کند، همانگونه که بسیاری پس از اهدای یک کلیه مدتهاست با یک کلیه زندگی می کنند. آری، اینها همه مصادیقی از آیات انفس است که مطالعه و دقت در مورد آنها ما را به سوی خدا هدایت می کند.

کبد انسان نهصد ماده سمی را خنثی می کند! راستی این چه دستگاهی است که قادر بر خنثی کردن این مقدار ماده سمی است؟

ماه و خورشید

حضرت نوح (علیه السلام) همچون سایر پیامبران (علیهم السلام) سعی نمود قومش را هرچه بیشتر با دو اصل توحید و معاد آشنا سازد. و لذا، آنها را به سیر در آیات انفس و آفاق دعوت کرد؛ سیر در مراحل مختلف خلقت و آفرینش انسان و سیر در آفرینش آسمانهای هفت گانه که بحث آن گذشت. در ادامه همین بحث، یعنی سیر آفاقی، می فرماید:

«وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا؛⁽¹⁾ و ماه را در میان آنها مایه روشنایی، و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است!»

از این آیه شریفه دو نکته استفاده می شود:

نخست این که منظور از آسمانهای هفت گانه، که در آیه قبل مورد بحث قرار گرفت، منظومه شمسی است. منظومه شمسی متشکل از هفت کره به نامهای عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل، خورشید و ماه است که در آن زمان مردم بدون چشم مسلح قادر بر رؤیت آن بوده اند. شاهد این ادعا کلمه «فیهن» در آیه مورد بحث است که می گوید: «خداوند ماه را در آن آسمانهای هفت گانه باعث نورانی شدن و خورشید را چراغی فروزان

ص: 99

قرارداد». بنابراین، منظور از آسمانهای هفت گانه، منظومه شمسی است.

نکته دوم، که می توان آن را از معجزات علمی قرآن محسوب کرد، این است که: «در مورد خورشید تعبیر «سراج»، که از خود نور دارد، به کار رفته است؛ اما در مورد ماه تعبیر به سراج نکرده، بلکه فرموده ماه نور دارد یعنی نور آن از جای دیگری تأمین می شود!»

این آیات زمانی نازل شد که هیچ کس نمی دانست ماه از خود نور ندارد، و نور آن در حقیقت انعکاس نور خورشید است و لذا می توان آیه مذکور را جزء معجزات علمی قرآن به شمار آورد.

کار پیامبران پرورش استعدادهای ذاتی انسان ها بود

حضرت نوح (علیه السلام) پس از سیر روحی قومش در منظومه شمسی و آشنا کردن آنها با آسمانهای هفت گانه و ماه و خورشید، آنها را به زمین باز می گرداند و می گوید:

«وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا؛ (1) و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویاند.»

تعبیر به «انبات» و رویانیدن در مورد انسان به خاطر آن است که اولاً: آفرینش نخستین انسان از خاک است، و ثانیاً: تمام مواد غذایی که انسان می خورد و به کمک آن رشد و نمو می کند از زمین است، یا مستقیماً مانند سبزیها و دانه های غذایی و میوه ها، و یا به طور غیر مستقیم مانند گوشت حیوانات، و ثالثاً: شباهت زیادی در میان انسان و گیاه وجود دارد و بسیاری از قوانینی که حاکم بر تغذیه و تولید مثل و نمو و رشد گیاهان است بر انسان نیز حکم فرماست.

این تعبیر در مورد انسان بسیار پر معنی است و نشان می دهد که کار خداوند و پیامبرانش در مسأله هدایت، فقط کار یک معلم و استاد نیست، بلکه شبیه کار یک باغبان است که بذره های گیاهان را در محیط مساعد قرار می دهد تا اسعادهای نهفته

ص: 100

آنها شکوفا گردد. آری، در درون وجود انسان همه چیز وجود دارد، باغبان شایسته ای می خواهد که آن را پرورش دهد. و لذا در روایتی از وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«الْأَنْسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ؛ (1) مردم معدنهایی همچون معادن طلا و نقره اند».

بنابراین، همه مردم معدنند منتهی یکی معدن طلا دیگری معدن نقره و سومی معدن دیگر. انبیا آمده اند تا این معادن را استخراج کنند.

خوانندگان محترم! از آیه شریفه و روایت مذکور نتیجه می گیریم که هیچ موجودی بد آفریده نشده است، بلکه هر انسانی در درون وجود خود معدنی دارد و همه معادن ارزش و قیمتی دارند. اگر شیطان رانده درگاه الهی شد به اراده خودش بود، و اگر شمر شمر شد آن هم به سوء اختیارش بود، وگرنه خداوند هیچ کس را بد نیافریده است؛ بلکه در درون ذات همه معدن پر ارزشی را به ودیعت نهاده، که باید آن را کشف کرد. بذر کوچکی که کشاورز در دل خاک پنهان می کند به ظاهر کوچک است، اما همه چیز در آن وجود دارد. این هسته خرما، در حقیقت درخت بزرگی با تمام شاخ و برگ و خرماهایش در آن پنهان است. باغبانی نیاز دارد که آن بذر و این هسته را پرورش دهد و استعدادهایش را به فعلیت برساند. خیلی از مردم می توانند همچون سلمان و ابوذر و مقداد و اصحاب امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا شوند؛ زیرا خداوند در وجودشان این استعداد و لیاقت را به ودیعت نهاده است؛ مشروط بر این که زیر نظر معلمهایی الهی و انبیاء و اولیاء قرار بگیرند.

بنابراین، این که گفته می شود: «بعضی فطرتاً بدبخت و بعضی خوشبخت آفریده شده اند». سخن صحیحی نیست، بلکه خداوند ابزار خوشبختی را در اختیار همه مردم نهاده، آنها

ص: 101

به اختیار خود راه سعادت یا شقاوت را انتخاب می کنند.

راه روشن برای اثبات معاد

حضرت نوح (علیه السلام) پس از استحکام پایه های توحید و خداشناسی، به سراغ اصل معاد رفته و می فرماید:

«ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا؛ (1) سپس شما را به زمین بازمی گرداند، و بار دیگر شما را خارج می سازد».

راه اثبات معاد نیز سیر در آفاق و انفس است. کسانی که معاد را باور ندارند زمستان به باغها و زمین های کشاورزی و مانند آن نگاه کنند. هیچ اثری از حیات درختان و گیاهان دیده نمی شود. اما در فصل بهار همان زمین مرده زنده گردیده، و همه درختان و گیاهان سبز می شوند. همانگونه که خداوند به زمین مرده حیات مجدد می بخشد، انسانهای مرده را نیز از قبرها بیرون آورده و زندگی نوینی به آنها می دهد.

ای انسانی که شصت سال عمر کرده ای! شصت بار صحنه معاد را در بهار هر سال مشاهده نموده ای. چگونه در مورد حیات پس از مرگ انسانها دچار شک و تردید شده ای؟

حضرت نوح (علیه السلام) در ادامه سیر انفس و آفاقی به خلقت زمین و کوهها اشاره کرده، می فرماید:

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ لَأَرْضٍ بَسَاطًا * لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا؛ (2) و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد، تا از راه های وسیع و درّه های آن بگذرید (و به هر جا می خواهید بروید)».

وجود کوهها و دشتهای در کره زمین از نعمتهای الهی است. زیرا اگر تمام زمین کوه

ص: 102

1- سوره نوح، آیه 18.

2- سوره نوح، آیات 19 و 20.

بود زندگی امکان پذیر نبود، همان گونه که اگر خبری از کوه نبود و تمام زمین دشت صاف و پهناوری بود، نیز زندگی بسیار سخت و مشکل بود؛ چون بادهای و طوفانها دایم در جریان بود و چیزی مانع وزش همیشگی آن نمی شد. و لذا خداوند متعال زمین را همچون فرش گسترده ای در میان کوهها قرار داد، تا زندگی ممکن شود.

نکته دیگر این که کوهها سر بر سر یکدیگر نگذاشته و امکان عبور و مرور از بین آنها وجود دارد. اگر کوهها همانگونه که از پایین به هم متصلند از سمت قله هم به هم متصل بودند و قسمتهای مختلف کره زمین را از هم جدا می کردند، رفت و آمد و سفر به قسمتهای دیگر کره زمین ممکن نبود.

بنابراین، آفرینش کوهها به شکل کنونی خود نعمت و لطف دیگری از سوی پروردگار عالم است.

در فصل دوم ملاحظه کردید که حضرت نوح (علیه السلام) برای هدایت قومش چه سختی ها و زحمات و مشکلاتی را به جان خرید و بصورت منطقی و دلسوزانه آنها را نصیحت کرد. اما عکس العمل آنها چه بود؟

در فصل سوم درباره واکنش آنها بحث خواهیم کرد.

پیامبران و انبیای الهی با استدلالهای منطقی و عقلی، البته با زبانی ساده و در خور فهم مردم و بصورت محترمانه و مؤدبانه و در نهایت دلسوزی و مهربانی، مردم را به سوی سعادت و نیکی و قرب الی الله دعوت می کردند. اما مردم ناسپاس و جاهل و نادان، عکس العملی متفاوت در برابر آن بزرگان داشتند، که به هفت نمونه آن با استفاده از آیات قرآن اشاره می کنیم:

1. فرار از واقعیتها!

همانگونه که در فصل قبل گذشت قوم نوح در برابر نصایح خیرخواهانه پیامبر خود و استدلالهای معقول و منطقی وی، انگشتان خود را در گوش کرده و لباس هایشان را بر سر می کشیدند(1) تا نه سخنان آن حضرت را بشنوند و نه قیافه حضرتش را مشاهده کنند و بدین ترتیب از واقعیت فرار می کردند.

آیا عقل به شخصی که در بیابانی گم شده اجازه می دهد در مقابل راه بلدی که می خواهد به او آدرس بدهد تا به مسیر اصلی بازگردد انگشتان خود را در گوش کند و لباسش را بر سر بکشد تا سخنان راهنما را نشنود؟ یا عقل می گوید: سخنانش را بشنو،

ص: 107

اگر نشانه های صدق و راستی در گفتارش بود به آن عمل کن و خود را از وادی حیرت و سرگردانی نجات بده.

اگر برای بیماری که در بستر بیماری از درد به خود می پیچد، طبیبی حاضر کنند تا بیماری اش را درمان کند و بیمار به هنگام سخنان پزشک و توصیه های او، انگشتانش را در گوش کند و پتورا بر سر بکشد تا سخنان پزشک را نشنود، او را متهم به جنون و دیوانگی نمی کنند؟ حقیقتاً نامی مناسب تر از مجنون برای چنین انسانهایی نمی توان پیدا کرد.

متأسفانه چنین افراد متعصب لجوجی در مقابل انبیا وجود داشتند و اولین عکس العمل آنها قرار از واقعیتها بود.

این مشکل اختصاص به آن زمان نداشت؛ اکنون نیز عده ای از واقعیتها گریزانند. به عنوان مثال هنگامی که در مجلسی سخن از مرگ و جهان آخرت به میان می آید، عده ای ناراحت شده و توصیه می کنند که رشته کلام را عوض کنید و به موضوع دیگری بپردازید!

مگر مرگ یک واقعیت انکارناپذیر نیست؟! مگر انسان نباید از هم اکنون به فکر معاد و جهان پس از مرگ باشد؟! مگر دنیا مزرعه آخرت نیست (1) و نباید در اینجا کاشت تا در آنجا برداشت کرد؟! پس فرار از گفتگو درباره مرگ چرا؟

معروف است که وقتی در فصل زمستان صیاد در دشت پوشیده از برف به دنبال کبک می رود تا آن را شکار کند، کبک سر خود را در برف فرو می کند و چون شکارچی را نمی بیند خیال می کند شکارچی هم او را نمی بیند. و لذا، به راحتی شکار می شود. و ضرب المثل «مثل کبک سرش را زیر برف کرده» (2) اشاره به همین مطلب است.

ص: 108

1- میزان الحکمه، ج 3، باب 1212، ح 5747.

2- امثال و حکم، ج 3، ص 1469.

بنابراین، واقعیت با انکار ما از بین نمی رود؛ بلکه با انکار و نادیده انگاشتن آن، فرصت مقابله با آن را از خود سلب کرده و به ناگاه اسیر آن می شویم. حضرت علی (علیه السلام)، که جان عالمیان به قربانش باد، در این زمینه چه جالب فرموده است:

«وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ مِمَّا لَيْسَ يَعْظُمُكُمْ (1)؛ چگونه از چیزی غافل می شوید که او از شما غفلت نمی کند».

شما از مردن غافل می شوید، اما مرگ هرگز از شما غافل نمی شود.

مثال دیگر این که: بعضی ها هنگام عبور از قبرستان صورتشان را برمی گردانند تا نگاهشان به قبرها نیفتد. قبرستان و مرگ و دفن در گور واقعیتی است که فراری از آن نیست. آیا کسی که از قبرستان روی برمی گرداند هنگامی که بمیرد او را به قبرستان نمی برند و در دل خاک دفن نمی کنند؟! عقل می گوید: انسان هر از چندی به قبرستان برود و به کسانی که روزی همچون او زنده بوده، و صاحب زن و فرزند و زندگی بودند و هزاران آرزو داشتند و اکنون زیر خروارها خاک آرمیده اند فکر کند و بداند که روزی او هم به سرنوشت آنها گرفتار خواهد شد، پس از الان به فکر آن روز باشد و چاره ای بیندیشد و به قول امام مجتبی (علیه السلام) توشه ات را قبل از فرا رسیدن زمان مرگ آماده کن: (وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ) (2)

نتیجه این که یکی از عکس العمل های مشرکان و بت پرستان در برابر انبیا، فرار از واقعیتها بود.

2. مکر بزرگ

اشاره

دومین عکس العمل قوم لجوج و عنود نوح در برابر آن حضرت (علیه السلام) مکر بزرگی است که خداوند متعال در آیه 21 و 22 سوره نوح (علیه السلام) از آن سخن گفته است. می فرماید:

ص: 109

1- نهج البلاغه، خطبه 188.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 139.

«قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا * وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا؛ نوح (بعد از نومیادی از هدایت آنان) گفت: پروردگارا! آنها نافرمانی من کردند و از کسانی پیروی کردند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیانکاری بر آنها نیفزوده است. و (این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند».

چند نکته در این آیه قابل تأمل است: نخست این که مال چیز خوبی است و فرزند نعمت خدا، اما گاه اینها وبال انسان می شوند. افرادی را با چشم خود دیده ایم که اموال زیاد و فرزندان متعدد داشته اند، اما چون بچه های خود را درست تربیت نکرده و با مسایل دینی آشنا نساختند وبال آنها شدند. نمونه ای از این افراد را در اواخر عمرشان دیدم که همان فرزندان تربیت نشده، تمام اموال پدر را از کفش درآورده بوده و پدر را راهی خانه سالمندان نمودند! البته گاهی هم مال و فرزند مایه افتخار و وسیله خدمت بیشتر و تقرب افزونتر است. سعی کنیم وبال ما نشوند و مایه خسران و زیان نگردند.

نکته دیگر این که: منظور از «مکر کبار» که در این آیه به آن اشاره شده چیست؟ مفسران قرآن در این زمینه بحثهای زیادی کرده اند؛ ولی از آیه بعد استفاده می شود که منظور از مکر بزرگ، نهادن بنیان بت پرستی و دفاع همه جانبه از آن بوده است. به آیه بعد توجه فرمایید:

«وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ إِلَهَتَكُمْ وَلَا تَدْرُنَّ وِدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا؛ (1) و گفتند: دست از معبودان خود بردارید (بخصوص) بتهای «ود»، «سوع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید».

آری قوم نوح (علیه السلام) در مقابل تبلیغات پیامبرشان دست به مکر بزرگی زدند. و آن، دفاع همه جانبه از بتهایشان مخصوصاً پنج بت معروف بود که در آیه فوق نام آنها ذکر شده است. تبلیغات بت پرستان به نفع بت پرستی و بر علیه حضرت نوع (علیه السلام) به

ص: 110

اندازه ای بود که صدای آن حضرت به گوش نمی رسید و تبلیغاتش بی اثر می شد.

سرچشمه بت پرستی

برخی معتقدند بت پرستی از زمان حضرت نوح (علیه السلام) آغاز گشت و علل مختلفی داشته است. یکی از علل آن این است که وقتی انبیا و صالحان از میان مردم می رفتند مردم به خاطر علاقه ای که به آن بزرگواران داشتند مجسمه ای به یاد آنان می ساختند تا یاد و خاطره آن بزرگان را هرگز فراموش نکنند.

اما پس از گذشت یکی دو نسل مسأله یادبود به فراموشی سپرده می شد و نسلهای بعد به پرستش آن مجسمه ها می پرداختند و بدین شکل بت پرستی رواج پیدا کرد.⁽¹⁾ و لذا، در مورد پنج بتی که در آیه 23 سوره نوح آمده گفته شده که مجسمه پنج تن از افراد صالح و نیکوکاری بوده که در فاصله زمانی بین حضرت آدم و نوح (علیهما السلام) زندگی می کردند که به عنوان یادبود آن بزرگواران ساخته شده و به تدریج بر اثر فراموشی مسأله یاد بود، مورد پرستش قرار گرفته شد.⁽²⁾

البته نظریه دیگری هم در مورد این بتها وجود دارد و آن این که؛ آنها به اشکال مختلف بوده است. بت «ود» به شکل مرد، و «سواع» به شکل زن، و «یغوث» به شکل شیر، و «یعوق» به شکل اسب، و «نسر» به شکل باز شکاری بوده است.⁽³⁾ و شاید علت انتخاب این اشکال برای بتهای مورد پرستش این بوده که آنها را دارای قدرت و منشأ خیر و برکت می دانستند و لذا مورد پرستش قرار می دادند. همانگونه که مردم مصر قدیم رود نیل، که عامل رونق اقتصادی آنها بود، را می پرستیدند. متأسفانه آنها مسبب الاسباب، یعنی خداوند قادر توانا را فراموش نموده، و در عالم اسباب گیر کرده بودند.

ص: 111

1- مجمع البیان، ج 10، ص 137.

2- ترجمه تفسیر صافی، ج 6، ص 406 و 407.

3- مجمع البیان، ج 10، ص 138.

به هر حال، پس از طوفان نوح آن پنج بت در زیر گل و لای پنهان شد و در دوران جاهلیت آنها را پیدا کرده و دوباره شروع به پرستش آنها نمودند. (1) بت‌های دیگری همچون لات و هبل نیز بر آن اضافه شد و همه را داخل خانه کعبه قرار داده و آنجا را مرکز بتها کرده، و بدین شکل دوباره بت پرستی شایع شد.

نتیجه این که دومین عکس العمل آنها دفاع همه جانبه از بت پرستی بود.

3. اتهام جنون به پیامبر خدا (علیه السلام)

سومین عکس العمل قوم نوح در برابر زحمات طاقت فرسای پیامبرشان اتهام جنون به آن حضرت بود. خداوند متعال در آیه شریفه (صلی الله علیه و آله) سوره قمر در این باره چنین می فرماید:

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ؛ پیش از قوم نوح (پیامبرشان) را تکذیب کردند، (آری) بنده ما را تکذیب کرده و گفتند: «او دیوانه است». و باز داشته شد.»

اگر تعجب نکنید این اتهام تنها از سوی قوم نوح نسبت به پیامبرشان مطرح نشد، بلکه همه اقوام پیامبرانشان را متهم به جنون می کردند! شاهد این مطلب آیه شریفه 52 سوره ذاریات است. خداوند می فرماید:

«كَذَّالِكَ مَا اتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ؛ این گونه است که هیچ پیامبری به سوی کسانی که قبل از آنها بودند فرستاده نشد مگر این که گفتند: او ساحر است یا دیوانه!»

سؤال: چرا مشرکان و بت پرستان پیامبران را متهم به جنون می کردند؟

جواب: چون دنیا پرستان منطقی دارند. آنها معتقدند: «هر کس نان را به نرخ روز نخورد دیوانه است». و تفاوتی نمی کند که نرخ روز حلال باشد یا حرام، از مال یتیم و

ص: 112

صغیر باشد یا کبیر، حق دیگران را ضایع کند یا نه، رشوه و ربا و تقلب و باج گیری و مانند آن باشد یا نه. آنها می گویند: «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت باش. اگر هم‌رنگ جماعت نشدی دیوانه ای».

آنها می گویند: «مگر دیوانه ای که بر خلاف جو حاکم بر جامعه و به اصطلاح امروز برخلاف موج حرکت می کنی». خلاصه عقل از نظر آنها تقلید کورکورانه از آباء و اجداد، و رفتن دنبال انحرافات و خرافات و بدعتها، و نان را به نرخ روز خوردن است و هر کس که مطابق معیار آنها عمل نکند عاقل نیست.

و چون اصلاح مفسد اجتماع و دعوت به سوی خدا و پیامبر و خیر و سعادت هر دو جهان با معیارهای آنها نمی سازد دیوانگی است.

جالب این که گاه می گفتند: «پیامبر ساحر است». و گاه او را متهم به جنون می کردند. در حالی که سحر و جنون ضد هم هستند. چون ساحر آدم با ذکاوت و هوشیاری است و کسی که هوش و ذکاوت کافی نداشته باشد نمی تواند جادو کند، در حالی که مجنون و دیوانه حظ و بهره ای از هوش و عقل ندارد. بنابراین، سحر و جنون با هم جمع نمی شوند و ساحر نمی تواند مجنون باشد؛ همانگونه که مجنون قادر بر سحر نیست.

اما انسانهایی که بی حساب و کتاب حرف می زنند و اهل منطق نیستند، سخنان ضد و نقیض در گفتارشان فراوان است.

نتیجه این که سومین عکس العمل قوم نوح متهم کردن آن حضرت به جنون بود.

اتهامات سه گانه ای که متوجه حضرت نوح (علیه السلام) شد، در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز وجود داشت. هنگامی که آن حضرت قیام کرد هم ساحر و مجنونش خواندند، و هم مانع رسیدن صدایش به مردم شدند و هم از واقعیتها فرار می کردند و حاضر به شنیدن سخن حق نبودند. اما آن حضرت در مقابل همه این عکس العمل ها صبر و مقاومت

کرد و بالاخره سدها را شکست و بر آنها فایق شد و توانست دین و آیین خود را جهانی کند.

بنابراین، در مقابل برجسبها و تهمتها و استهزاء افراد بی ایمان نباید میدان را خالی کرد، بلکه باید با اعتقاد راسخ به وظیفه خود عمل کرد.

امروز هم دشمن از همان ابزار مشرکان و بت پرستان عصر انبیا علیهم السلام به اضافه ابزارهای مدرن و پیشرفته روز استفاده می کند، تا به مقصود خود برسد و مقاومت افراد با ایمان را در هم بشکند. اگر ما هم با تأسّی و پیروی از پیامبرگرمی اسلام، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، به درستی راهمان ایمان داشته باشیم و در مسیر عمل به احکام آن صبر و پایداری به خرج دهیم، بدون شک موفق و پیروز خواهیم شد.

4. اتهام گمراهی!

عکس العمل دیگر قوم نوح در برابر آن پیامبر عظیم الشان این بود که آن حضرت را متّهم به گمراهی کردند. شاهد این ادّعا، آیه شریفه 60 سوره اعراف است. توجّه بفرمایید:

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرْنَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ (ولی) اشراف قرمش به او گفتند: «ما تورا در گمراهی آشکاری می بینیم».

راستی! چه می شود که یک عدّه انسانهای گمراه نادان بی خبر بت پرستِ مشرکِ ظالم و ستمگر، یک فرد پاکدامن و عالم و آگاه و دلسوزی همچون نوح پیامبر (علیه السلام) را گمراه بدانند؛ آن هم گمراهی آشکار؟

واقعیت این است که گاه بر اثر خو گرفتن و همنشینی با منکرات و زشتیها، منکر در نظر انسان معروف، و معروف منکر می شود! شاهد این مطلب روایت تکان دهنده ای است که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. روزی حضرتش خطاب به اصحاب فرمود: چگونه می بینید روزی را که زنانان به فساد کشیده می شوند و جوانانتان راه فسق و فجور را می پیمایند و شما به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل نمی کنید؟

با تعجب گفتند: مگر چنین چیزی اتفاق می افتد؟

حضرت فرمود: بله و بدتر از این هم رخ می دهد. چگونه می بینید زمانی را که امر به منکر می کنید و مانع معروف می شوید؟

گفتند: مگر چنین مطلبی امکان دارد؟

حضرت فرمود: «نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، فَكَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا»؛⁽¹⁾ «بله، چنین چیزی واقع می شود و بدتر از آن این که معروف در نظر شما منکر و منکر، معروف به شمار رود!».

هوای نفس از یک سو و شیطان از سوی دیگر، اعمال زشت را در نظر انسان زیبا جلوه داده، و اعمال زیبا را در لباسی زشت ارایه می کنند. مثلاً می گوید: «لباسی برای زنان خوب است که زینتی باشد و نقش و نگاری زیبا بر آن نقش شده باشد تا توجه دیگران را جلب کند و مردم نیز حق دارند این زیبایی ها را ببینند!»

در تاریخ اسلام می خوانیم که معاویه دستور داد جانشین بلافضل رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی (علیه السلام) را بر فراز منابر لعن و نفرین کنند. و به قدری بر این کار منکر و زشت اصرار کرد و پافشاری نمود که تارکان آن را مؤاخذه می کرد. روزی به مدینه آمد، سعد بن وقاص فرمانده معروف لشکر اسلام را ملاقات کرد. به عنوان شکایت و اعتراض به او گفت: شنیدم تو علی را لعن نمی کنی؟

سعد گفت: از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سه خصلت مهم در مورد علی شنیده ام که با توجه به آن فضایل محال است او را لعن کنم!⁽²⁾ آری معاویه به کمک شیطان کاری کرد که منکری همچون لعن علی معروف شد و بعضی از مردم فریب خورده با این کار تقرب می جستند.⁽³⁾

ص: 115

1- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 177، ح 359.

2- صحیح مسلم، ج 4، کتاب فضایل الصحابه، ص 1871، ح 32.

3- شرح این قصه غمبار را در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 278 به بعد و کتاب معارف و معاریف، ج 3، ص 651، به بعد مطالعه فرمایید.

حال عده ای در عصر و زمان ما قصد دارند با ساخت فیلم و سریال (1) چهره معاویه را تطهیر کنند.

آیا امکان دارد چهره کسی که دستور داده اولین مسلمان دنیا (2) فداکارترین مردم در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (3) از معدود کسانی که در جنگ احد پشت به دشمن نکرد، (4) و شخصی که ضربت او در جنگ خندق به شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برتر از عبادت جن و انس است (5)، یعنی علی (علیه السلام) را سب و لعن کنند تطهیر کرد؟

به هر حال حضرت نوح در پاسخ قومش که به وی اتهام گمراهی زده بودند فرمود:

«من هیچ گونه گمراهی ندارم! بلکه من فرستاده ای از جانب پروردگار شما هستم. من مأمورم که رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ کنم و خیر خواه شمایم و از خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید». (6)

خلاصه این که چهارمین عکس العمل قوم نوح (علیه السلام)، متهم کردن آن حضرت به گمراهی بود.

5. اصلا چرا انسانی؟!

اشاره

یکی دیگر از اعتراضات و عکس العمل های قوم نوح این بود که:

«اگر تو پیامبری، چرا بشری همچون ما هستی!»

به آیه 27 سوره هود توجه کنید:

ص: 116

- 1- برای اطلاع بیشتر از محتوای این سریال، می توانید به پایگاه اطلاع رسانی رجانیوز، اخبار روز یکشنبه مورخ 16/5/1390، کد 98198، مراجعه فرمایید
- 2- شرح این مطلب را در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 319، به بعد و بحار الانوار، ج 38، ص 201، باب 65، و کتاب آیات ولایت در قرآن، ص 357 به بعد مطالعه فرمایید.
- 3- اوج فداکاری حضرت علی (علیه السلام) در لیلۃ المبیت تحقق یافت. شرح این مطلب را در کتاب فروغ ولایت، ص 63 به بعد و کتاب آیات ولایت در قرآن، ص 271 به بعد، مطالعه بفرمایید.
- 4- فروغ ولایت، ص 104 به بعد.
- 5- بحار الانوار، ج 39، ص 2.
- 6- سوره اعراف، آیات 61 و 62.

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا؛» (اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم»).

البته این عکس العمل اختصاص به قوم نوح (علیه السلام) نداشت، بلکه بت پرستان و مشرکان عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز چنین اعتراضی داشتند. خداوند متعال در این زمینه در آیه هفتم سوره فرقان می فرماید:

«وَقَالُوا مَا لِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا؛ وگفتند: چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! (نه سنت فرشتگان را دارد و نه روش شاهان را!) چرا (لااقل) فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انداز کند (و گواه صدق دعوی او باشد)؟!»

در حالی که بشر بودن انبیا از امتیازات آنها محسوب می شود؛ چون انبیای الهی باید اسوه و الگو و سرمشق مردم باشند، و اگر آنها همچون سایر انسانها، انسان نبودند نمی توانستند الگوی انسانها باشند. اگر بخواهند به انسانها درس شجاعت بدهند می گویند: «ما بشری همچون شما هستیم؛ ولی از چیزی هراس نداریم. شما هم شجاع و بی باک باشید». همچنین اگر بخواهند در زهد و تقوی و مانند آن اسوه و الگو باشند.

در حالی که اگر پیامبری از جنس ملائکه بود و پیروانش را به تقوی فرا می خواند، به او می گفتند: «تو همچون ما احساسات و خواسته های جنسی نداری و براحتی می توانی متقی باشی».

قرآن مجید داستان یوسف پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نقل کرده تا جوانان درس عفت را از آن بیاموزند. او که در سنّ جوانی و اوج زیبایی و شهوت و تجرد، دست ردّ به سینه زلیخای زیبا زد و در حالی که همه امکانات و شرایط برای آلودگی و وجود داشت خود را کنترل کرد و به لطف خدا آلوده نشد. این پیامبر جوان الگوی همه جوانان در مسأله عفت و مبارزه با شهوت است. در حالی که اگر حضرت یوسف (علیه السلام) فرشته بود نمی توانست الگو

باشد؛ زیرا مردم می گفتند: «او همچون ما انسانها دارای شهوت و میل به جنس مخالف نیست و لهذا به راحتی خود را در مقابل این مسایل کنترل کرد».

آری پیامبران و امامان (علیهم السلام) باید از جنس انسان باشند تا علیرغم داشتن تمام ضعف ها و نیازها و شهوات انسانی، بتوانند الگو باشند.

حلم و بردباری امام حسن (علیه السلام)

امام حسن مجتبی (علیه السلام) همراه اصحاب و یارانش از مسجد خارج شد و به سمت منزل حرکت کرد. مردی از شام که برای انجام کاری به مدینه آمده بود و بر اثر تبلیغات مسموم بنی امیه دشمنی سرسختی با علی (علیه السلام) و فرزندانش داشت، هنگامی که ملاحظه کرد مرد محترمی به همراه عده ای از یارانش به سمت او می آیند، پرسید آن مرد کیست؟ گفتند: او حسن بن علی (علیهما السلام) است. مرد شامی جلو آمد و شروع به فحاشی به امام مجتبی (علیه السلام) کرد. و به قول معروف دهانش را باز و چشمانش را بست و تا آنجا که توانست به حضرت ناسزا گفت.

امام مجتبی (علیه السلام) که مظهر حلم و بردباری است، از حرکت باز ایستاد و مشغول تماشای مرد شامی شد. هنگامی که مرد شامی از ناسزا گفتن خسته شد و دم فرو بست، امام (علیه السلام)، که می خواهد به اصحاب و یارانش و همه مسلمانان درس بدهد، خطاب به او فرمود: به نظر می رسد که غریبی و اهل مدینه نیستی؟ عرض کرد: بله، از شام آمده ام. امام فرمود: «به خانه ما بیا و میهمان ما باش. اگر مشکلی داری مشکلات را حل می کنیم، و چنانچه به کسی بدهکاری بدهی ات را می پردازیم و در صورتی که کسی در این شهر به تو ظلم و ستم کرده یاریت می کنیم تا انتقامت را از ظالم بگیریم، و هر چند روز که در مدینه باشی خانه ما خانه توست. اگر هم از این برخوردت عذر خواهی کنی، عذرت را می پذیریم!»

مرد شامی هنگامی که این برخورد کریمانه و بزرگووارانه را دید تکانی خورد، و گریست! در حالی که امام (علیه السلام) می توانست با اشاره ای به همراهانش مرد شامی را به

سختی ادب کند. و لذا، گویا آبی بر آتش ریخته شد و آن مرد صد و هشتاد درجه تغییر کرد و خطاب به امام (علیه السلام) عرض کرد:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ، وَكُنْتَ أَنْتَ وَابُوكَ أَبْعَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَالْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ؛ شَهَادَاتِ مِي دَهْمِ كِه تُو خَلِيفَه خُدا دَر زَمِينِ هَسْتِي. خُداوند آگاهتر است كه رسالت خویش را در كجا (و بر عهده چه كسی) قرار دهد. (ای حسن بن علی!) هنگامی كه وارد مدینه شدم شما و پدرت در نظرم مبعوض ترین مردم دنیا بودید، اما هم اکنون محبوب ترین مردم دنیا در نظرم شما هستی» (1).

اگر امام حسن (علیه السلام) فرشته بود، این برخورد او نمی توانست الگو و سرمشق باشد؛ چون مردم می گفتند: «فرشته كه قوه غضبیه ندارد و عصبانی نمی شود. بنابراین، حلم و بردباری از او امری سهل و آسان است».

خلاصه این كه یکی دیگر از اعتراضات قوم نوح به آن حضرت این بود كه: چرا تو انسانی همچون ما انسانها هستی؟ پیامبر باید از جنس فرشته باشد!

6. تو هوای سلطنت در سر داری!

یکی دیگر از عكس العمل ها و اعتراضات قوم نوح این بود كه به آن حضرت می گفتند: «تو نبوت و پیامبری را بهانه ای قرار داده ای تا به قدرت برسی و بر ما حكومت كنی! تو هوای سلطنت داری و قصد داری از مسیر ادعای نبوت به آن برسی! این مطلب در آیه شریفه 24 سوره مؤمنون آمده است. خداوند متعال می فرماید:

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ؛ جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم او كه كافر بودند گفتند: این (مرد) بشری همچون شماست، كه می خواهد بر شما برتری جوید».

ص: 119

همین مطلب درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز در تاریخ ثبت شده است. پس از آن که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مردم مکه را به پرستش خدای یگانه و ترک عبادت بتها دعوت کرد، عده ای از جوانان مکه به آن حضرت ایمان آورده و دیگر برای بتها ارزشی قایل نبودند. مشرکان احساس خطر کردند نزد ابو طالب عموی پیامبر رفته و از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به او شکایت کردند، که او به بتهای ما بی احترامی نموده و جوانانمان را فریفته است. او را صدا کن تا درباره این مشکل با او گفتگو کنیم. پیامبر 6 آمد، سران شرک و بت پرستی، خطاب به آن حضرت گفتند: مشکل تو چیست تا آن را بر طرف کنیم؟ اگر در پی پست و مقام هستی از تو دریغ نمی کنیم. و چنانچه همسر زیبایی می خواهی، زیباترین زنان مکه را به نکاح تو در می آوریم. در صورتی که طالب مال و ثروتی، آنقدر در اختیارت می گذاریم که از همه بی نیاز شوی.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پاسخشان فرمود: اینها که گفتید سهل است، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهید تا از مأموریتم که مبارزه با بت پرستی و دعوت به پرستش خدای واحد است دست بردارم، هرگز چنین نخواهم کرد. شما اگر در یک کلمه با من موافقت کنید کاری به شما ندارم.

یکی از سران مشرکین گفت: «بله، حتی در ده کلمه با تو هماهنگ خواهیم شد» حضرت فرمود:

«فُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا وَ تَخْلَعُونَ الْأَنْدَادَ؛⁽¹⁾ بگوئید خدایی جز خدای یکتا نیست تا رستگار شوید و بتها را رها کنید»

گفتند: تمام دعوی ما با تو سر همین یک کلمه است. مشرکان که از سازش با پیامبر 6 نا امید شدند مجلس را ترک کرده و نقشه قتل او را کشیدند.

خلاصه این که ششمین اعتراض و عکس العمل قوم نوح این بود که: تو در پی

ص: 120

1- بحار الانوار، ج 18، ص 180، ح 10، ص 182، ح 12 و ص 185، ح 15.

حکومت و سلطنتی و ادعای نبوت مقدمه آن است.

7. چرا جوانان فقیر گرد تو را گرفته اند؟

هفتمین اعتراض و عکس العمل قوم نوح به پیامبرشان این بود که چرا جوانان فقیر و تهیدست در اطراف تو جمع شده اند؟

این مطلب در آیه شریفه 26 سوره هود آمده است:

«فَقَالِ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَكُ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَكُ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بُادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ؛ (1) اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم، و کسانی را که از تو پیروی کرده اند، جز افراد پست ساده لوح، مشاهده نمی کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی بینیم؛ بلکه گمان می کنیم که شما دروغگو هستید».

«ملا» یعنی چشم پر کن؛ افرادی که ظاهری دارند، اما باطنشان خالی و تهی است. اشخاص ثروتمند و صاحب مقامی که دارای ظاهری چشم پرکن، اما درونی خالی از فضایل انسانی هستند را ملا می گویند.

«اراذل» جمع «رذل» به معنی پست است، که هم شامل موجود پست می شود و هم شیء پست. بنابراین، به انسان پست، رذل گفته می شود. همانگونه که به (مثلاً) پارچه پست نیز رذل می گویند.

ثروتمندان و مقامات قوم نوح که ثروت و مقام آنها چشم مردم پر کرده بود، اما از درون، خالی و تهی بوده و بهره ای از فضایل انسانی نبوده بودند، به حضرت نوح (علیه السلام) اعتراض می کردند که: چرا انسانهای رذل و پست در اطراف تو جمع شده اند؟ با وجود این اشخاص جایی برای افراد با شخصیتی همچون ما نیست.

ص: 121

سؤال: آیا واقعاً ایمان آورندگان به نوح پیامبر (علیه السلام) انسانهای پستی بودند؟

جواب: مؤمنان به آن حضرت، اراذل نبودند؛ بلکه جوانان فقیر و تهیدستی بودند که دستشان از مال دنیا خالی بود و مقامی نداشتند.

منتهی ثروتمندان و مقامات، قوم نوح معیار و ملاک دیگری داشتند. از دیدگاه آن ها انسانهای بی پول و فاقد مقام، جزء اراذل بودند؛ هر چند واجد تمام ارزشهای اخلاقی باشند. و انسانهای پولدار و صاحب مقام، اشخاص با شخصیتهای هستند، هر چند پاینده به هیچ یک از ارزشهای اخلاقی نباشند.

آری، جوانان پاک و با صفایی که با قلبهای صاف خود و با خلوص نیت ایمان آورده بودند، به جرم بی پولی و نداشتن مقام های دنیوی، از سوی مرفهین بی درد اراذل و اوباش نامیده می شدند.

جوانان پیشگامان ایمان به پیامبران

از قرآن مجید استفاده می شود اولین گروهی که به پیامبران ایمان می آوردند جوانان تهیدست بودند؛ و سرمایه داران و پولداران ایمان نمی آوردند.

سؤال: چرا جوانان اولین گروه ایمان آورندگان بودند و ثروتمندان و صاحبان مقام ایمان نمی آوردند؟

جواب: چهار دلیل می توان برای این مطلب بیان کرد:

1. اگر ثروتمندان ایمان می آوردند، باید به احکام مالی و اقتصادی دین، نظیر خمس و زکات و مالیات و کمک به نیازمندان و مانند آن، عمل می کردند و این باعث می شد که بخشی از ثروت خویش را از دست بدهند. و لذا، برای حفظ ثروت خود ایمان نمی آوردند.
2. همه پیامبران حلال و حرام دارند؛ بعضی از امور را حلال و برخی دیگر را حرام می دانند. و ثروتمندان خوشگذران و مقام داران دنیا پرست، مقید به حلال و حرام

بودن ثروت و مقامی که کسب می کنند نیستند. اگر ایمان بیاورند، نمی توانند از هر راهی به ثروت بیشتر یا مقام بالاتر برسند. و لذا، در مقابل پیامبران مقاومت کرده و ایمان نمی آوردند.

3. ثروتمندان و صاحبان مقام فاقد فضایل اخلاقی، در پی خوشگذرانی و لذات دنیوی اند، و دین مانع عیش و نوش حرام است، و لذا ایمان نمی آورند.

4. آنها با خود می گفتند: اگر ایمان بیاوریم باید در جماعت مؤمنان و پیروان پیامبر خدا شرکت کنیم و در کنار سایر مؤمنان، که غالباً از فقرا و نیازمندانند، بنشینیم. یا در صف نماز جماعت دوشادوش جوانان تهیدست قرار بگیریم و این، دون شأن و موقعیت ماست و لذا ایمان نمی آوریم.

به این ادله چهارگانه، ثروتمندان از خود راضی و مقامات دنیا پرست کمتر به انبیا ایمان می آوردند، بلکه در نقطه مقابل آن حضرات قرار گرفته و به مبارزه با آنها می پرداختند.

این مطلب در داستان قیام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز به چشم می خورد.

مطابق آنچه که در سوره کهف آمده، جمعی از ثروتمندان مشرک مکه خدمت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) رسیده و عرض کردند: اگر می خواهی ما ایمان بیاوریم این افراد فقیر و نیازمند و طبقات پایین جامعه، نظیر کارگران و کشاورزان را از خود دور کن. خداوند در پاسخ آنها خطاب به پیامبرش فرمود:

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (1) با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند؛ و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود

ص: 123

را از آنها برمگیر، و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن».

آری، اطرافیان پیامبراسلام (صلی الله علیه و آله) نیز غالباً جوانان تهیدست و فقیر بودند.

به هر حال، نوح پیامبر (علیه السلام) در پاسخ آنها فرمود:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِي فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ» (1) ای قوم من! خبر دهید اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم، و او از سوی خود رحمتی که شما از آن بی خبرید، به من داده باشد (آیا باز هم رسالت مرا انکار می کنید؟!) آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور سازیم، با این که شما کراهت دارید؟!».

ما در کتابهای تاریخی ندیده ایم که معجزه حضرت نوح (علیه السلام) چه بوده، اما از این آیه استفاده می شود که آن حضرت معجزه روشنی داشته است (2).

به هر حال، حضرت نوح (علیه السلام) در ادامه چنین می فرماید:

«وَيَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلِكُنِي أَرْكُم قَوْمًا تَجْهَلُونَ» (3) وای قوم من! به خاطر این دعوت اجر و پاداشی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر خداست و من کسانی را که ایمان آورده اند، (به خاطر شما) از خود طرد نمی کنم؛ چرا که آنها پروردگارشان را

ص: 124

1- سوره هود، آیه 28.

2- مرحوم طبرسی در مجمع البیان، ج 5، ص 211 و علامه مجلسی؛ در بحار الانوار، ج 11، ص 300، معتقدند مطلبی که در آیه 71 سوره یونس آمده که حضرت نوح علیه السلام علی رغم اینکه یگه و تنها بود به مشرکان فرمود: «شما قادر بر کشتن نیستید؛ چون خداوند حافظ و ناصر من است» از معجزات آن حضرت محسوب می شود. ابن کثیر هم در البدایة و النهایه، ج 6، ص 290، داستان ساختن کشتی نجات با آن شرایط و امکانات و همچنین دعای حضرت در مورد مرگ همه کافران و به سلامت ماندن تمام مؤمنان که به اجابت رسید، را از معجزات آن حضرت شمرده است.

3- سوره هود، آیه 29.

ملاقات خواهند کرد؛ (اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت، خصم من خواهند بود؛) ولی شما را گروهی می بینم که جهالت به خرج می دهید».

به هر حال در ایمان آوردن به حضرت نوح (علیه السلام) و سایر پیامبران جوانان پیشقدم بودند و ثروتمندان و صاحبان مقام فاقد فضایل اخلاقی ایمان نمی آوردند، بلکه دشمنی می کردند. فراموش نمی کنیم که در انقلاب اسلامی مردم شریف ایران نیز این گونه بود. جوانهای پر شور و انقلابی اما فاقد ثروت و گمنام در صف اول بودند. هم اکنون نیز همان جوانان خالص و مخلص و بی توقع، حافظ ارزشهای انقلابند و در هر کجا انقلاب نیاز به آنان داشته باشد جانفشانی می کنند. همانگونه که در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران همین جوانان دلاور بسیجی غالباً خط شکن بودند و دشمن را به زانو در می آوردند و باعث غرور ایرانیان می شدند.

مراقب جوانان باشید

باید قدر این جوانان را دانست و خدماتشان را ارج نهاد و آنها را حمایت کرد. دشمن برای از بین بردن مقاومت جوانان و نیروی معجزه آسای آنان و درهم شکستن نقش آفرینی هایشان، دو برنامه خطرناک در دستور کار دارد، بلکه مشغول اجرای آن شده است:

الف) شبهه افکنی؛ دشمن به درستی پی برده که تمام این مقاومتها و تلاش ها و ایثارها و از خود گذشتگیها، ریشه در ایمان عمیق جوانان دارد؛ لذا، ایمان آنان را نشانه گرفته و شروع به تولید و نشر انواع و اقسام شبهات عقیدتی نموده، و در این راه از هر وسیله ای بهره گرفته و می گیرد.

ب) ترویج مفاسد اخلاقی؛ دوّمین هدف دشمن، فاسد کردن اخلاق جوانان است. و لذا، فیلمهای زشت و مستهجن، مواد مخدر، کتابها و مجلات فاسد و مفسد، تولید و عرضه ی لباسهای تحریک کننده و خلاف شئون اسلامی و مانند آن را به طور وسیع

و بعضاً با قیمت نازل در اختیار جوانان گذاشته، و از سوی دیگر تلاش می کند تا بی بند و باریهای اجتماعی را گسترش دهد. و برای رسیدن به اهداف خود، از ابزار قدیم و جدید نظیر ماهواره ها، سایتهای اینترنتی، فرستنده های رادیویی، روزنامه ها و مجلات و کتابها، سی دی ها و حتی موبایلها بهره می گیرد. و این تلاش نامقدس وسیع، مسئولیت ما را سنگین می کند. ما باید جوانان عزیز را در مقابل وسوسه های شیاطین درونی و بیرونی بیمه کنیم و در این مسیر هر چقدر جهت تقویت پایه های ایمان و تقوا و اخلاق آنها سرمایه گذاری شود، بجا و شایسته است. باید جوانها را هر چه بیشتر جذب مجالس مذهبی و دینی کرد، و در اردوهای زیارتی و سفرهای تفریحی برنامه ریزی شده، شبه های اعتقادی آنها را مستدل و منطقی پاسخ داد، تا نقشه دشمنی خنثی گردد.

نظام ارزشگذاری در جوامع انسانی

در هر جامعه ای چیزهایی ارزشمند، و اموری نیز ضد ارزش محسوب می شود. و به تعبیر دیگر، در هر اجتماعی اموری نشانه شخصیت، و مسایلی دیگر علامت بی شخصیتی به شمار می رود. شخصیت و ارزش از دیدگاه دنیا پرستان و افرادی که تفکر مادی دارند چیزی، و از منظر خدا پرستان و موحدان چیز دیگری است.

معیار شخصیت در جوامع مادی، یا داشتن مقام های مادی است، یا مال و ثروت فراوان از هر طریقی که به دست آید و به هر وسیله ای که حاصل شود.

و لذا، عالم بر جسته ای که فاقد مال و ثروت است و با جنبه های مادی هماهنگ نیست، یا انسان وارسته ی با ایمانی که واجد همه فضایل انسانی است، اما پست و مقامی ندارد، از نظر آنان ارزشمند نیستند؛ چون ارزش را در مال و مقام می دانند.

اخیراً هم به تقلید از غربی ها برخی چیزها را اضافه کرده اند. مثلاً فلان کس را که

بازیگر بزرگ سینماست، یا فلان شخص که قهرمان رشته ورزشی است، هر چند پایبند به هیچ یک از اصول اخلاقی نباشد و در ایمان و اخلاق و دانش بسیار ضعیف باشد، انسان با شخصیتی می داند. ما نمی گوئیم ورزش بد است، بلکه آن را بسیار لازم می دانیم، چون سلامتی بدون ورزش تأمین نمی شود. و لذا، ورزش از کودکی تا آخر عمر لازم است. علاوه بر این که می تواند سرگرمی سالم و مفیدی هم باشد. اما این که بخواهیم آن را ملاک ارزش و شخصیت قرار دهیم و در نتیجه برای کسب یک مدال میلیاردها هزینه کنیم، با فرهنگ دینی ما سازگار نیست. در اسلام ورزش وجود دارد و حتی مسابقه هم هست؛ مسابقه اسب سواری و مسابقه تیراندازی. (1) اما اینها مقدمه است برای هدف مهمتر، که جهاد و مبارزه در راه خدا، یا دفاع از کیان مسلمانان و کشور اسلامی است. بنابراین، اسلام ورزش را به عنوان مقدمه قبول دارد نه هدف. در اینجا توجه به داستانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با جمعی از وزنه برداران داشتند شایسته است.

روزی حضرت از کوچه های مدینه عبور می کرد. عده ای از جوانان را دید که سنگهای متعددی در قطعات و اندازه های مختلف تهیه کرده و می خواهند مسابقه وزنه برداری بدهند. وقتی چشمشان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) افتاد از آن حضرت خواستند داور مسابقه آنها باشد و در مورد آنها قضاوت کند. حضرت قبول کرد و مسابقه انجام شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از پایان مسابقه فرمودند:

«آیا به شما بگویم پهلواتر از این مرد کیست؟ رَجُلٌ سَدَّ بَنَّهُ رَجُلٌ فَحَلَمَ عَنْهُ فَعَلَبَ نَفْسَهُ، وَ غَلَبَ شَاطِئَهُ وَ شَاطِئَانَ صَاحِبِهِ؛ (2) مردی که دیگری او را دشنام دهد و او بردباری ورزد و بر نفس خود غلبه کند و بر شیطان خود و شیطان او چیره شود». یعنی بلند کردن وزنه سنگین و قهرمان وزنه برداری شدن معیار شخصیت نیست، بلکه

ص: 127

-
- 1- روایت مربوط به این بحث را، در کتاب شریف حلیة المتقین، باب 14، فصل 12، مطالعه فرمایید.
 - 2- میزان الحکمه، ج 11، باب 4046، ح 21497. شبیه این روایت در همین کتاب، ج 7، باب 3074، ح 33 و 15032، و نیز درج 5، باب 1959، ح 9170 نیز آمده است.

قهرمانی در مبارزه با هوای نفس، معیار ارزش‌گذاری و شخصیت می‌باشد.

به هر حال، نظام ارزش‌گذاری دنیاپرستان، داشتن مال و ثروت و پست و مقام است. اما انبیای الهی ارزش و کرامت انسانی را در امور دیگری می‌دانند.

معیارهای ارزشی دین‌مداران

یکی از ملاکها و معیارهای ارزش، در منطق دین‌مداران تقوی است. و لذا خداوند متعال در آیه شریفه 13 سوره حجرات می‌فرماید:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ (1) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست».

دیگر ملاک ارزش از نظر مؤمنان و خدا باوران، علم و دانش است.

خداوند در این زمینه، در آیه شریفه 11 سوره مجادله می‌فرماید:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ؛ (2) خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده در جات عظیمی می‌بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

بنابراین، ملاک ارزش از نظر اسلام اموری همچون ایمان و تقوی و علم و دانش است.

معیارهای ارزشی دنیا پرستان از نظر قرآن

در مورد معیار ارزش از نظر دنیا پرستان و مشرکان آیات و روایات متعددی وجود دارد که به نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم:

نمونه اول: آیات 90 تا 93 سوره اسراء؛ این آیات که به طور مستقیم خواسته‌ها، و به تعبیر بهتر بهانه‌های مشرکان از پیامبر اکرم 6 را بیان می‌کند، به صورت غیر مستقیم نحوه تفکر و نگرش آنها به امور ارزشی را نیز می‌رساند. توجه فرمایید:

ص: 128

1- سوره حجرات، آیه 13.

2- سوره مجادله، آیه 11.

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا* أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا* أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا مِثْلَ الْبُرُوجِ* أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ؛ وگفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی، یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد؛ و در لابه لای آن نهرها جاری سازی، یا قطعات (سنگ های) آسمان را آنچنان که می پنداری، بر سر ما فرود آری، یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری، یا برای تو خانه ای (پر نقش و نگار) از طلا باشد؛ یا به آسمان بالا روی، و حتی اگر به آسمان روی ایمان نمی آوریم مگر آن که نامه ای (از سوی خدا) بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم».

مطابق آنچه که در آیات مذکور آمده جمعی از مشرکان و بت پرستان خدمت پیامبر رسیده و گفتند: «ما هفت چیز می خواهیم که اگر انجام دهی ایمان می آوریم».

از هفت خواسته آنها، حدود نیمی از آنها جنبه مادی داشت، و برخی محال و ناممکن، و برخی باعث نابودی خود آنها می شد.

آری، چنین افراد بی خبر و نادانی در برابر پیامبران بودند، و انبیای الهی برای هدایت آنها تلاش زیادی می کردند و زحمات فراوانی متحمل می شدند.

خوانندگان محترم! اسلامی که امروز در دست ما و شما امانت است ارزان به دست نیامده است. چقدر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و امامان اهل بیت (علیهم السلام) و علمای دین در طول تاریخ برای حفظ و نشر آن خون دل خورده اند. چقدر مجاهدان و رزمندگان دلاوری همچون امام حسین (علیه السلام) و اصحابش خونشان را نثار کردند. و خلاصه در طول بیش از 1400 سال تمام مسلمانها در سراسر جهان در حفظ و نگهداری آن زحمات بسیاری کشیده اند. آری، اسلام ارزان به دست نیامده، که ارزان از کف برود. آنها که خیال

می کنند با مشتی تبلیغات و یاهو سرایی و ورق پاره و مانند آن می توانند این اعتقادات راسخ را از مردم مسلمان بگیرند سخت در اشتباهند. زیرا ما مسلمانان تا آخرین قطره خون خود برای حفظ اسلام و ایمان و زحمات ارزشمند پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ایستاده ایم.

نمونه دوم: آیات 34 و 35 سوره سبأ؛ خداوند متعال می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ* وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ؛ و ما در هیچ شهر و دیاری (پیامبر) بیم دهنده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده اید کافریم». و گفتند: «اموال و فرزندان ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست). و ما هرگز عذاب نخواهیم شد».

«مترفوها» جمع «مترف» از ماده «ترف» (بر وزن طرف) به معنای تنعم است. و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست و مغرور و غافل کرده و به طغیان گری واداشته است. (1) ثروتمندان مغرور و مرفهین بی درد آنقدر مست ثروت و زندگی اشرافی خود شده بودند که محال می دانستند خداوند آنها را عذاب کند. چون آنچه را به زعم آنها معیار تقرب و شخصیت بود، یعنی مال و ثروت و مقام، داشتند. در حالی که خداوند متعال این تفکر غلط را رد کرده و در آیه شریفه 28 سوره انفال بر آن خط بطلان کشیده است. می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ (2) و بدانید اموال و فرزندان شما، وسیله آزمایش است؛ و (برای کسانی که از عهده امتحان برآیند، پاداش عظیمی نزد خداست».

ص: 130

1- تفسیر نمونه، ج 18، ص 105.

2- این مضمون در آیه 15 سوره تغابن نیز تکرار شده است.

طبق این آیه شریفه، اموال و اولاد ملاک شخصیت و معیار ارزشگذاری نیست، بلکه وسیله و ابزار آزمایش و امتحان انسانهاست.

نمونه سوّم: سخنان حضرت علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه؛ امام در این خطبه به داستان ملاقات حضرت موسی (علیه السلام) با فرعون پرداخته و در این داستان به نظام ارزشگذاری دنیا پرستان از زبان فرعون اشاره کرده است. می فرماید:

«موسی بن عمران به همراه برادرش هارون (علیهما السلام) بر فرعون وارد شدند؛ در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی بود؛ با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود حکومت و ملکش باقی بماند و قدرتش دوام یابد. اما او گفت: «أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَا يَسْرِي لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ، وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الذُّلِّ، فَهَلَّا أُلْقِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ؟؛ آیا از این دو نفر تعجب نمی کنید؟ که با من شرط می کنند بقاء ملک و دوام عزّتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد، در حالی که خودشان فقیرند و بیچارگی و نداری از سر و وضعشان می بارد. (اگر راست می گویند) چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟»

حضرت در ادامه فرمودند:

فرعون این سخن را به خاطر بزرگ شمردن طلا- و جمع آوری آن و تحقیر پوشیدن لباسهای ساده گفت. در حالی که اگر خداوند می خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبران، درهای گنج ها و معادن طلا و باغهای خرّم و سرسبز را به روی آنان بگشاید، می گشود». (1)

نظام ارزشی از دیدگاه دنیا پرست و کافری همچون فرعون نیز زر و زیور و مال و ثروت دنیاست.

نتیجه این که نظام ارزشی اسلام، اموری همچون ایمان و تقوی و علم و دانش، و نظام ارزشی مشرکان و بت پرستان، اموری همچون مال و ثروت و مقام است.

ص: 131

تغییر نظام ارزشی توسط پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مبعوث شدند که نظام ارزش گذاری جامعه را تغییر دهند، تا فرهنگ جامعه عوض شود، و آن حضرت موفق بر این کار شد. اثر این تغییر را می توان در محصولات جامعه مشاهده کرد. محصول جامعه در عصر جاهلیت ابوجهل ها و ابولهب ها و ابوسفیانها بود، اما محصول جامعه پس از بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، سلمانها و مقدادها و ابوذرها شد. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) برای تغییر نظام ارزشی چند گام مهم برداشت:

1. زندگی ساده؛ آن حضرت زندگی بسیار ساده ای داشت، خانه آن حضرت ساده بود. و غذای ساده ای می خورد، و بر روی زمین بدون فرش می نشست. در جلسات به صورت دایره می نشستند تا امتیازی نسبت به دیگران نداشته باشد. به پیچه ها سلام می کرد(1) و خلاصه با زندگی ساده اش(2) به همگان اعلان کرد که زندگی اشرافی و مال و ثروت ارزش نیست.

2. اهمیت دادن به افراد با ایمان؛ آن حضرت به انسانهای با ایمان، در هر طبقه اجتماعی که بودند، احترام می گذاشت. ولذا مؤذن خود را، که حکم سخنگوی آن عصر و زمان را داشت، برده سیاه پوستی قرار داد که قیافه زیبایی هم نداشت؛ اما فرد با ایمانی بود.(3) بلال حبشی حتی بعضی از مخارج حروف را به درستی ادا نمی کرد. او «اشهد» را «اسهد» تلفظ می نمود(4)؛ اما ایمان راسخ او باعث شد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وی را به عنوان مؤذن خود انتخاب کند. حضرت، با این انتخاب اعلان کرد که موقعیت اجتماعی

ص: 132

1- بحار الانوار، ج 76، ص 10، ح 38.

2- شرح بیشتر را در کتاب منتهی الامال، ج اول، باب اول، فصل چهارم و کتاب اخلاق انبیا، ص 380 به بعد، مطالعه فرمایید.

3- مستدرکات علم الرجال، ج 2، ص 63.

4- منتهی الامال، ج 1، باب اول، فصل دهم.

و مال و ثروت و مانند آن معیار شخصیت نیست.

3. صفوف نماز جماعت؛ اهمیت فراوان اسلام به نماز جماعت (1) باعث شد که همه مسلمانان، اعم از ثروتمند و فقیر، بزرگ و کوچک، افراد دارای مقامات اجتماعی و انسانهای فاقد آن، همه در کنار هم در صفوف فشرده نماز جماعت شرکت می کردند و ایمان و اعتقاد به خداوند متعال عامل اتّحاد و یکی شدن آنها بود.

4. زیارت خانه خدا؛ خداوند متعال همه افراد با ایمان که توانایی زیارت کعبه را داشتند، فارغ از تمام مشخصات و تمایزات دنیایی، به زیارت خانه اش فرا خواند. خانه ای که در نهایت سادگی و در درّه ها و لابه لای کوهها و منطقه ای گرم و سوزان قرار داشت.

توصیف این خانه با عظمت و مقدّس را از زبان حضرت علی (علیه السلام) بشنویم:

«مگر نمی بینید که خانه اش را... در پرسنگلاخ ترین مکانها و بی گیاه ترین نقاط زمین، و کم فاصله ترین درّه ها قرار داد. در میان کوههای خشن، رملهای فراوان، چشمه های کم آب، و آبادی های از هم جدا و پر فاصله، که نه شتر، و نه اسب و گاو و گوسفند هیچکدام در آن جا به راحتی زندگی نمی کنند... اگر خداوند می خواست خانه محترمش را در میان باغها و نهرها و سرزمین های هموار و پر درخت و پر ثمر، مناطقی آباد و دارای خانه و کاخهای بسیار و آبادی های به هم پیوسته؛ در میان گندم زارها و باغهای خرّم و پر گل و گیاه، و در میان بستانهای زیبا و پر طراوت و پر آب و در وسط باغستانی بهجت زا و جاده های آباد قرار بدهد، قرار می داد. اما در این صورت به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده تر بود پاداش و جزا نیز کمتر بود» (2).

اقدامات چهارگانه فوق به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کمک کرد نظام ارزشی مال و ثروت و زر و زیور و پست و مقام عصر جاهلیت را به نظام ارزشی ایمان و تقوی تغییر دهد.

ص: 133

1- بحار الانوار، ج 88، ص 1 تا 20.

2- نهج البلاغه، خطبه 192.

انقلاب اسلامی ایران نیز با الگو گرفتن از معارف دینی و تعلیمات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نظام ارزشی دوران طاغوت که لباسهای مجلل و زر و زیور و کاخهای سر به فلک کشیده و اتومبیل های گران قیمت بود را تبدیل به ارزش نهادن به خانواده شهدا و جانبازان و اسرا و احیاء معارف دینی کرد.

ص: 134

فصل چهارم: تهدیدهای مشرکان و نفرین های حضرت نوح (علیه السلام)

اشاره

ص: 135

تهدیدها و نفرین ها

حضرت نوح (علیه السلام) پس از یک دوره طولانی تبلیغ و انذار و بشارت، و مواجه شدن با تهدیدهای جدی مشرکان و بت پرستان، از ایمان آوردن افراد دیگر مأیوس و ناامید شد. لذا، بناچار آنها را نفرین کرد؛ البتّه نفرین حساب شده و معنی دار، که شرح آن خواهد آمد.

ابتدا به بیان تهدیدهای مشرکان و بت پرستان پرداخته، سپس به سراغ نفرین حضرت نوح (علیه السلام) می رویم.

تهدیدهای مشرکان و بت پرستان

خداوند متعال در دو آیه از قرآن تهدیدهای آنان را ذکر کرده است:

1. در آیه شریفه 32 سوره هود تهدید آن قوم لجوج و عنود را چنین بیان می کند:

«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ؛ گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی، و زیاد مجادله نمودی! (بس است!) اکنون اگر راست می گویی، آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!»

آدم های بی منطق، آنقدر از خود راضی هستند که با دست خودشان هیزم آتش خود

را فراهم می کنند. اگر کمی عقل و منطق داشتند، حداقل باید احتمال بسیار کمی می دادند که حضرت نوح (علیه السلام) در گفتارش صادق است و تقاضای عذاب نکنند.

2- در آیه شریفه 116 سوره شعراء تهدیدات خشن تری از آنها نقل شده است:

«قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ؛ گفتند: ای نوح! اگر (از ادعاهای خود) دست برداری، سنگسار خواهی شد».

طبق این آیه شریفه، مشرکان بی منطق و بت پرستان لجوج و جاهل، پیامبر خدا را به مجازاتی سخت یعنی رجم و سنگار تهدید کردند.

از این آیه شریفه استفاده می شود که سنگسار سابقه زیادی داشته و در میان قوم نوح رایج بوده است.

نفرین های مستدل حضرت نوح (علیه السلام)

حضرت نوح (علیه السلام) تمام تلاش خود را به کار گرفت و از تمام ظرفیتهای استفاده کرد و تعداد قلیلی از مردم قومش را هدایت کرد(1)، و اضافه بر آن کسی ایمان نیاورد. با توجه به این که دیگر هیچ امیدی به ایمان آوردن بقیه نبود، علاوه بر این، بر اثر تبلیغات و فعالیت های اکثریت مشرک، احتمال گمراه شدن افراد مؤمن نیز وجود داشت، حضرت نوح 7 دست به نفرین بلند کرد تا با از بین رفتن مشرکان، گروه اندک مؤمنان جایگزین آنها شده و جامعه سالمی را بنیان کنند. نفرین حضرت در دو آیه قرآن آمده است:

1- خداوند متعال در آیه 24 سوره نوح، به نقل از آن حضرت می فرماید:

«وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَالًّا؛ و آنها بسیاری را گمراه کردند. خداوندا! ستمکاران را جز گمراهی میفرزا!»

ص: 137

1- در طول نهصد و پنجاه سال دعوت حضرت نوح (علیه السلام) تنها حدود هشتاد نفر به او ایمان آوردند، که اگر این دو عدد را بریکدیگر تقسیم کنیم روشن می شود که برای هدایت هر یک نفر به طور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد!! (تفسیر نمونه، ج 25؛ ص

(.66)

همانگونه که گذشت، مشرکان و بت پرستان قوم نوح نه تنها خود گمراه و فاسد بودند، که دیگران را نیز به گمراهی و فساد می کشاندند. و لذا، حضرت نوح (علیه السلام) آنها را نفرین کرد که بر گمراهی شان افزوده شود تا به پرتگاه نزدیک شده و سقوط کنند، تا دیگران از فساد آنها در امان باشند.

2- در آیه 26 سوره نوح نفرین آن حضرت شدت بیشتری به خود گرفته است. می فرماید:

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا؛ و نوح گفت: پروردگارا هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.».

علت نفرین نوح و تقاضای مرگ برای طاغیان و سرکشان و مفسدان، انتقام شخصی و خنک شدن دل آن حضرت نبود؛ بلکه این نفرین هم در راستای رسالت الهی و در رابطه با هدایت مردم بود. لذا در آیه بعد، که در حقیقت علت آن نفرین بیان شده، می فرماید:

«إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلْدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا؛ «چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به دنیا نمی آورند.».

تبلیغات آنان آن قدر وسیع و گسترده، و وسوسه هایشان به قدری زیاد و مداوم بود که اگر ادامه پیدا می کرد ممکن بود همان گروه اندک مؤمنان در ایمانشان متزلزل شده و به آنها بپیوندند.

سؤال: حضرت نوح (علیه السلام) از کجا می دانست که نسل آنها نیز نسل کافر و بی ایمانی خواهند شد؟

جواب: آنها اصرار عجیبی داشتند که بغض و کینه و نفرت خود از نوح پیامبر را به فرزندانشان منتقل کنند. بدین جهت، دست بچه ها را گرفته و حضرت نوح را به آنها

نشان می دادند و او را فردی دیوانه معرفی می کردند. (1) و لذا امیدی به هدایت آنها نبود.

خلاصه جمعیتی که در جهل و نادانی و لجابت به انتهای آن رسیده و نسلی کافر و بی ایمان خواهند داشت و دیگران را نیز به گمراهی می کشند، جز مرگ و نیستی استحقاق چیز دیگری ندارند. به قول شاعر:

نه شکوفه و نه برگی، نه ثمر نه سایه دارم *** متحیرم که دهقان، به چه کار کشت ما را (2)

بنابراین، زنده ماندن آن قوم هیچ توجیه منطقی و معقولی نداشت، و جز مرگ هیچ مجازاتی سزای آنها محسوب نمی شود. شاعر می گوید:

بسوزند چوب درختان بی بر *** سزا خود همین است مر بی بری را (3) و نفرین حضرت مستجاب شد و خداوند دستور ساخت کشتی را به آن حضرت داد.

دعا آری، نفرین نه!

پیامبران تا زمانی که کارد به استخوانشان نمی رسید و چاره ای داشتند، نفرین نمی کردند. بنابراین، این که در بعضی خانوادهها دیده می شود که با کمترین مشکل، همدیگر را نفرین می کنند کار درستی نیست، و با معارف دینی و سیره پیشوایان سازگاری ندارد.

کار صحیح آن است که در چنین مواردی برای اصلاح و هدایت آنان دست به دعا برداشت، تا خداوند آنها را مشمول هدایتش کند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جنگ احد از ناحیه مشرکان مگه بسیار آزاردید. پیشانی حضرت

ص: 139

1- بحار الانوار، ج 11، ص 287، ح (صلی الله علیه و آله) و ص 299.

2- این شعر از «ذوقی اردستانی» است.

3- دیوان اشعار ناصر خسرو، قصاید، قصیده ششم.

را مجروح کرده، و دندانه‌های مبارکش را شکستند، و تعداد زیادی از مسلمانان از جمله عموی بزرگوارش حضرت حمزه سیدالشهداء را به شهادت رساندند، اما حضرت آنان را نفرین نکرد، بلکه دست به دعا برداشت و فرمود:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (1) خدایا! قوم و قبیله ام را به راه راست هدایت کن؛ آنها جاهل و نادانند.

در مورد حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز مطلب عجیبی در تاریخ ثبت شده است. فرستادگان خداوند به صورت افراد ناشناس میهمان آن حضرت شدند. حضرت ظاهراً آنها را نشناخت. غذای مفصّلی برای آنها تهیه دید؛ اما آنها دست به سوی غذا دراز نکردند. در آن زمان معمول و مرسوم بود که اگر میهمان غذای میزبان را نخورد تیت شومی در سر دارد و شخص خطرناکی است، ولی اگر غذا بخورد نمک گیر می شود و نمکدان را نمی شکند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) وقتی مشاهده کرد که آنها غذا نمی خورند ترسید.

میهمانان که ترس را در چهره میزبان مشاهده کردند، گفتند: ای ابراهیم! نترس. ما فرستادگان پروردگارت هستیم و دو مأموریت داریم:

نخست این که به تو بشارت فرزندی را بدهیم. حضرت با تعجب گفت: آیا من در این سن و سال پیری و در حالی که همسرم عقیم است صاحب فرزندی می شوم؟ گفتند: تعجب نکن. این خواسته خداست.

و مأموریت دوم ما، نابودی قوم لوط است. قرآن مجید می فرماید:

«فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ؛ (2) هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست، و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می کرد؛ (و تقاضای عفو آنان را داشت)».

ص: 140

1- بحار الانوار، ج 20، ص 21 و ص 117.

2- سوره هود، آیه 74.

از قوم لوط کثیف تر وجود نداشت؛ ولی حضرت ابراهیم نه تنها آنها را نفرین نکرد، که برای به تأخیر انداختن عذابشان با مأموران عذاب آنها چانه زد؛ هر چند این شفاعت نتیجه ای نداشت و خداوند در جوابش فرمود:

«يَا اِبْرَاهِيْمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَاِنَّهُمْ لَآتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرٌ مَّرْدُوْدٍ؛ (1) یا ابراهیم! از این (درخواست) صرفنظر کن، که فرمان پروردگارت فرارسیده؛ و به یقین عذاب بدون بازگشت (الهی) به سراغ آنها می آید».

آری، سیره انبیای الهی این بود که حتی الامکان نفرین نمی کردند؛ مگر در مواردی که به آخر خط می رسیدند، و در مقابل آدمهای لجوج و عنود و بی منطق چاره ای جز نفرین نداشتند؛ کسانی که همواره تکیه بر زور می کردند و جز زبان زور نمی فهمیدند. چنین انسانهایی همواره وجود داشته و در عصر و زمان ما وهابی های تند رو سلفی مصداق آن هستند. علت این که این انسانهای خشن اینقدر دست به کشتار می زنند این است که منطق ندارند و تنها تکیه بر زور دارند. آنها حتی حاضر نیستند به طور آشکار نبرد کنند، بلکه کمین کرده و ناجوانمردانه بمبی را در مسجد یا حسینیه یا مرکز تجمع دیگری منفجر نموده و بزرگ و کوچک و زن و مرد را به شهات می رسانند.

آری، کسانی که به سخنان منطقی گوش نمی دهند، و همواره متوسل به زور می شوند، و جز زبان زور نمی فهمند، مستحق لعن و نفرینند.

نفرینی که تحقق نیافت!

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هرگز کسی را نفرین نکرد و تنها در یک مورد تصمیم بر نفرین گرفت که آن هم انجام نشد. و آن زمانی بود که تمام راههای منطقی و معقول را برای هدایت جمعی از مسیحیان عصر و زمان خود طی کرد و آنها سر سختی و لجاجت نموده و تسلیم حق نشدند. خداوند در این زمینه چنین می فرماید:

ص: 141

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ (1) هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی درباره مسیح با تو به ستیز برخیزند، بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را، ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ماست) دعوت می کنیم، شما نیز از نفوس خود، آنگاه مباحله (و نفرین) کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آنها پیشنهاد داد که ما شما را لعن و نفرین کنیم و شما هم نسبت به ما همین کار را انجام دهید، تا خداوند دعای هر یک از ما که بر حقیق را به اجابت برساند و بدین ترتیب حق آشکار گردد. مسیحیان پذیرفتند و به خانه هایشان بازگشتند تا برای مراسم مباحله در روز بعد آماده شوند. شب هنگام جلسه ای گرفتند که فردا چه کنند؟ بالا-خره به این نتیجه رسیدند که اگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با خدم و حشم و جمعیت زیادی از مسلمانان و ثروتمندان و صاحب منصبان برای مباحله آمد در مباحله شرکت می کنیم و پیروز می شویم. اما اگر چنین نبود، بلکه کودکان و زنان را با خود همراه کرد، حاضر به مباحله نمی شویم؛ چون شکستمان قطعی است.

لحظه موعود فرا رسید، جمعیت مسلمانان در یک سو و گروه مسیحیان در سوی دیگر. مسیحیان منتظر بودند ببینند پیامبر (صلی الله علیه و آله) چگونه در مباحله حاضر می شود.

ناگهان مشاهده کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همراه گروه کوچک چهار نفری پا به میدان مباحله گذاشت. امام حسین کوچولو در بغل حضرت و دست امام حسن (علیه السلام) را نیز گرفته و حضرت علی (علیه السلام) در سمت دیگر آن حضرت و حضرت فاطمه (علیها السلام) در پشت سرش حرکت می کند.

ص: 142

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) خطاب به هیئت چهار نفره همراهش فرمود: «مباهله که شروع شد من نفرین می کنم شما آمین بگوید».

بزرگان مسیحیت هنگامی که این ترکیب را دیدند گفتند: «چهره هایی را می بینیم که اگر نفرین کنند آسمان بر زمین فرو می ریزد». و لذا از مباهله صرفنظر کرده، و حاضر شدند همانند یک اقلیت سالم در کنار مسلمانان زندگی نموده، و جزیه پردازیند.

اگر در فضیلت علی (علیه السلام) و خانواده اش جز این آیه نباشد کافی است. (1) مرحوم قاضی نور الله شوشتری رضی الله عنه از شصت نفر از علمای بزرگ اهل سنت نقل می کند که این آیه شریفه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) است. (2)

ضمناً منظور از «ابنائنا» امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و منظور از «نسائنا» حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) و منظور از «انفسنا» علی (علیه السلام) است. آری، علی (علیه السلام) جان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.

بعضی از بهانه گیران (3) می گویند: این تفسیر با آیه سازگار نیست، چون امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) دو نفر بودند، ولی «ابنائنا» جمع است. و «نسائنا» نیز به صیغه جمع شده، در حالی که فاطمه زهرا (علیها السلام) یک نفر است. «انفسنا» نیز جمع است، اما حضرت علی (علیه السلام) یک نفر است.

در پاسخ این بهانه می گوئیم: اولاً: علمای خودتان که آیه شریفه را بر افراد مذکور تطبیق داده اند نیز باید پاسخ این سوال را بدهند و این اشکال تنها متوجه ما نیست. ثانیاً: جمع در این آیه به معنی جنس است، یعنی جنس فرزندان، جنس زن و جنس نفس، و جنس با تحقق یک مصداق هم محقق می شود. و لذا اگر در روایتی بگوئید: «چنانچه مردان شک بین سه چهار کنند باید فلان عمل را به جا آورند» چنین روایتی

ص: 143

1- شرح بیشتر را در کتاب ما «آیات ولایت در قرآن» ص 201 به بعد مطالعه فرمایید.

2- احقاق الحق، ج 3، ص 46 به بعد.

3- این مطلب از نویسندگی تفسیر المنار نقل شده است. (پیام قرآن، ج 9، ص 253)

شامل حال مردی که چنین شکی کرده نیز می شود و باید مطابق آن عمل کند، با این که جمع نیست.

نتیجه این که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تنها در این مورد تصمیم بر نفرین کردن داشت، که آن هم انجام نشد.

پاسخ کوبنده سعد بن وقاص به معاویه

«صحیح مسلم»، که از معتبرترین کتب حدیثی اهل سنت است و همه روایات آن رامعتبر می دانند، روایت عجیبی در این زمینه از سعد بن وقاص، فرمانده معروف سپاه اسلام، نقل می کند. به این روایت توجه کنید:

روزی معاویه سعد بن وقاص را دید. به او اعتراض کرد که چرا ابوتراب (علی بن ابیطالب) را سب (ولعن) نمی کنی؟ سعد گفت: سه فضیلت (بسیار مهم) از او به خاطر دارم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره اش گفته، بدین جهت هرگز او را سب (ولعن) نخواهم کرد. اگر یکی از آن سه، متعلق به من بود بهتر از تعداد زیادی شتران سرخ مو است (این حیوان از گرانباترین سرمایه های عرب محسوب می شود). این سه فضیلت به شرح زیر است:

1. در یکی از جنگ ها (جنگ تبوک) پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین خود در مدینه نصب کرد، تا به سمت میدان جنگ حرکت کند. علی عرض کرد: ای رسول خدا! مرا همراه زنان و کودکان در مدینه می گذاری و خود به جهاد در راه خدا می روی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا راضی نمی شوی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی (علیه السلام) باشی، جز این که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟!

2. در جنگ خیبر (پس از آن که افراد مختلفی فرماندهی سپاه اسلام را بر عهده گرفته و به خیبر حمله کرده و دست خالی برگشتند) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش را (از صمیم قلب) دوست دارد و

خدا و رسولش هم او را دوست می دارند (و او پیروز خواهد شد).

همه ما توجه خود را به سمت پیامبر جلب کرده و با دقت گوش می دادیم تا بدانیم منظور حضرت کیست. فرمود: علی را صدا بزنید. علی (علیه السلام) در حالی که از درد چشم اذیت می شد (و گویا به همین جهت مشغول استراحت بود) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) مقداری از آب دهان مبارکش را بر چشم علی مالید و (بدینوسیله چشمش شفا یافت، سپس) پرچم سپاه اسلام را به او سپرد و خداوند قلعه خیبر را به دست علی (علیه السلام) گشود.

3. هنگامی که آیه مباهله (آیه 61 سوره آل عمران) نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخوانده و به خداوند عرض کرد: «خدایا! اینها اهل بیت من هستند»⁽¹⁾.

اگر تنها همین یک روایت در شأن علی وارد شده بود برای نشان دادن فضایل و جایگاه مهم و بی نظیر او در اسلام و نزد خدا و رسولش کافی بود. همانگونه که این روایت برای پی بردن به عمق خباثت و کینه و عناد معاویه کافی است و نشان می دهد که نمی توان چهره او را با فیلم ها و سریال ها تطهیر کرد.

در پایان این بحث توجه به این اشعار پر مغز خالی از فایده نیست:

گر برتر از آسمان بود منزل تو *** وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

چون مهر علی نباشد اندر دل تو *** مسکین تو و سعی های بی حاصل تو⁽²⁾

ص: 145

1- صحیح مسلم، ج 4، کتاب فضائل الصحابة، ص 1871، ح 32.
2- این شعر از شاه سنجان خوافی است، که در کتاب ستایشگران خورشید، ص 303 و ص 331 آمده است.

در این بخش از سرگذشت نوح پیامبر (علیه السلام)، به داستان ساختن کشتی نجات می پردازیم. این داستان در آیات 36 تا 41 سوره هود آمده است. توجه بفرمایید:

«وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدَّ ءَأَمَنَ فَلَا تَبْتَئَسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ به نوح وحی شد که: «جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد. پس، از کارهایی که انجام می دادند غمگین مباش.»

این آیه شریفه امید حضرت نوح را نسبت به ایمان آوردن مشرکان و بت پرستانی که تا آن روز ایمان نیاورده بودند نا امید کرد، تا دیگر زحمت تبلیغ و ارشاد آنان را به خود ندهد. آیه فوق در حقیقت پایان مأموریت تبلیغ و ارشاد و هدایت بود. و آیه بعد آغاز مرحله دیگری از وظیفه نوح پیامبر است:

«وَاصْنَعِ الْفُلَکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تَخَاطِبْنِي فِي الدِّينِ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ؛ (1) و (اکنون) در محضر ما و طبق وحی ما، کشتی بساز، و درباره آنها که ستم کردند با من سخن مگو (و شفاعت مکن) که (همه) آنها غرق شدنی هستند!»

سؤال: با توجه به این که همه جا محضر خداست چرا خداوند می فرماید: در محضر ما به کار ساختن کشتی پرداز؟

ص: 147

پاسخ: این جمله به معنای عنایت خاص و ویژه حضرت حق است. همه جا محضر خداست؛ اما خداوند به مسجد الحرام و کعبه مقدّس، و مسجد النبی و حرم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و شهر نجف و حرم حضرت علی (علیه السلام) و کربلا و حرم امام حسین (علیه السلام) و مانند آن، عنایت مخصوصی دارد. اگر انسان توجّه به این نکته داشته باشد که همه جا محضر خداست آلوده به گناه و معصیت نمی گردد.

نکته دیگری که در این آیه وجود دارد این که خداوند به حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید: «در مورد ظالمان و مشرکان و بت پرستان شفاعت مکن». چون آنها لیاقت و استحقاق شفاعت ندارند.

بعضی تصوّر می کنند شفاعت بی حساب و کتاب است؛ در حالی که هم قابلیت قابل و هم فاعلیت فاعل ضرورت دارد. حضرت علی (علیه السلام) شفیع روز جزاست (1)، اما کسانی را شفاعت می کند که رابطه ای با آن حضرت داشته باشند. اگر ما تمام پلهای پشت سر خود را خراب کنیم و هیچ ارتباط و سنخیتی با آن حضرت نداشته باشیم، نباید امید شفاعت داشته باشیم. شفاعت مانند بذر افشانی است که در زمین آماده نتیجه و ثمر می دهد، نه در شوره زار.

عکس العمل زشت مشرکان

به هر حال، حضرت نوح (علیه السلام) مطابق فرمان پروردگار کار ساخت کشتی را آغاز کرد. اما در این مرحله هم با واکنشهای تلخی از سوی مشرکان و بت پرستان مواجه شد. توجّه بفرمایید:

«وَيَصْنَعُ الْفُلُكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنِّي فَمَنْ مَعِيَ يَسْخَرُ مِنِّي إِنَّمَا اتَّخَفْتُم مَثَلِي إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ»

ص: 148

1- روایات مختلفی دلالت دارد که آن حضرت یکی از شفیعان روز قیامت است. از جمله آنچه که در میزان الحکمه، ج 5، باب 2044 آمده است.

مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ؛ (1) او مشغول ساختن کشتی بود، و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند؛ (ولی نوح) گفت: اگر ما را مسخره می کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد».

قرآن مجید در مورد ویژگی های کشتی نوح سخن نگفته است؛ ولی طبق برخی از روایات طول آن 600 متر و عرض کشتی 300 متر بوده است (2) و حضرت نوح و حدود هشتاد نفری که به او ایمان آورده بودند (3) مشغول ساختن آن شدند. قوم نوح وقتی با صحنه ساخت کشتی در منطقه ای به دور از دریا مواجه شدند شروع به مسخره کردن نوح پیامبر و پیروانش کردند.

در مورد چگونگی تمسخر آنها چیزی در منابع معتبر ندیده ایم؛ ولی ممکن است جملات زیر را می گفتند. مثلاً: «ای نوح! این همه برای تبلیغ دینت زحمت کشیدی، اما کارت به جایی نرسید و آخر عمرت نجار شدی!» یا مثلاً: «حالا که کشتی می سازی، در کنارش دریایی هم بساز، چون کشتی بدون دریا که فایده ای ندارد!» یا مثلاً: «اگر کشتی ات را خواستی بفروشی ما خریداریم. راستی چند می فروشی؟» و جملاتی از این قبیل. تنها چیزی که در منابع آمده این است که گاهی او را مسخره می کردند و می گفتند: «نجار شده ای» و گاه می گفتند: «ناخدای کشتی ای در بیابان گشته ای». (4)

حضرت نوح (علیه السلام) در پاسخشان گفت: «نوبت ما هم می رسد که شما را مسخره کنیم. هنگامی که طوفان در بگیرد و آب شما را همچون پر کاهی از این سو به آن سو ببرد و هیچ پناهگاهی نخواهید داشت، و از میان امواج سهمگین فریاد بکشید و التماس کنید

ص: 149

1- سور هود، آیه 38.

2- بحار الانوار، ج 65، ص 66، ح 25، البته روایات در این زمینه مختلف است و شرح آن را می توانید در تفسیر نمونه، چاپ جدید، ج

9، ص 121 مطالعه فرمایید

3- بحار الانوار، ج 11، ص 325، ح 44.

4- کافی، ج 8، ص 283.

که ما را نجات دهید. آن روز، مؤمنان بر افکار شما و غفلت و جهل و بی خبریتان می خندند. ادامه کلام حضرت نوح (علیه السلام) در آیه بعد آمده است. توجه بفرمایید:

«فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ»؛ (1) بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب رسوا کننده به سراغش خواهد آمد، و عذاب ابدی بر او وارد خواهد شد!

غفلت و بی خبری و جهل و نادانی تمام وجود آنها را گرفته بود و به هیچ وجه حاضر به تجدید نظر در افکار و اعمال خود نبودند و چون عقل کافی نداشتند به حکم «دفع ضرر محتمل» هیچ کاری برای مقابله با ضرر احتمالی نکردند، تا این که نشانه های عذاب الهی آشکار گشت:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَؤَلْنَا أَحْمِلَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»؛ (2) (این وضع همچنان ادامه یافت) تا آن زمان که فرمان ما فرارسید، و تنور جوشیدن گرفت؛ (به نوح) گفتیم: از هر یک از انواع حیوانات، یک جفت (نر و ماده) در آن (کشتی) حمل کن. همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن) (3) مگر آنها که قبلا وعده هلاکت آنان داده شده [= همسر و یکی از فرزندان]؛ و همچنین مؤمنان را). اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاوردند.

خداوند نشانه ای از عذاب را آشکار ساخت. و آن این که درون تنورها که محل آتش و پختن نان بود، آب فوران کرد. و تمام تنورهای قوم نوح پر از آب شد. تنور را معمولا

ص: 150

1- سوره هود، آیه 39.

2- سوره هود، آیه 40.

3- طبق برخی از روایات کشتی حضرت نوح (علیه السلام) دارای سه طبقه بود. در طبقه زیرین حشرات و حیوانات وحشی و در طبقه دوم جنبندگان و چهارپایان جای داده شدند. و طبقه سوم متعلق به حضرت نوح (علیه السلام) و کسانی که به آن حضرت ایمان آورده بودند و زاد و توشه آنها بود. (بحار الانوار، ج 11، ص 303)

در جای بلندی می سازند که به دور از رطوبت و آب باشد. هنگامی که از چنین مکانی آب جوشیدن گرفت باید متوجه شوند که خبری در پیش است.

اما آن غافلان، که گویی بر چشم و گوش و قلبشان مهر زده شده بود متوجه نبودند. ولی حضرت نوح (علیه السلام) که به وعدههای خدا ایمان داشت با مشاهده این نشانه ها فرمان سوار شدن بر کشتی را صادر کرد.

«وَقَالَ اِذْ كَبُرًا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَهَا وَمُرْسَهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» (1) و گفت: بر آن (کشتی) سوار شوید به نام خدا؛ در هنگام حرکت آن و توقّفش، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است».

و مؤمنان دستور نوح پیامبر (علیه السلام) را اطاعت کرده و سوار بر کشتی شدند.

نکته ها و پیام ها

از آیاتی که شرح آن گذشت نکته های زیر استفاده می شود:

1. بشر در آزمایشگاه ها به همه علوم دست نیافته، بلکه بسیاری از علوم و دانشها از طریق وحی الهی به انسان منتقل شده، و علم کشتی سازی از جمله این علوم است. لذا، خداوند به پیامبرش می گوید: «در حضور ما و مطابق وحی ما، کشتی را بساز».

نمونه دیگر، صنعت ساخت زره جنگی است، که خداوند به حضرت داود تعلیم داد. در آیه شریفه 80 سوره انبیا می خوانیم:

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِّنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ اَنْتُمْ شَاكِرُوْنَ» و ساختن زره را بخاطر شما به او آموختیم، تا شما را در جنگ هایتان (از آسیب) حفظ کند؛ آیا شما شکرگزار (این نعمتهای خدا) هستید؟!»

شاهد دیگر این ادّعا، تعلیم سخنان پرندگان و امکان ارتباط گفتاری با آنان، به حضرت سلیمان (علیه السلام) بود. خداوند متعال در این باره در آیه شریفه 16 سوره نمل

ص: 151

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ؛ (1) و سلیمان وارث داود شد، و گفت: «ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هر چیز به ما عطا گردیده؛ به یقین این فضیلت آشکاری است».

آری، حیوانات در عالم خود فهم و شعور دارند، و ارتباط گفتاری برقرار می کنند، و خداوند زبان حیوانات را به حضرت سلیمان (علیه السلام) یاد داد. در بعضی از مسایل درک و فهم حیوانات از انسان بالاتر است. مثلاً پلیسی که سالها درس خوانده و آموزش دیده، گاه از کشف مواد مخدر عاجز می شود، اما سگهای تعلیم دیده با شامه قوی خود به راحتی آن را کشف می کنند. برخی از حیوانات وقوع زلزله را زودتر از انسان تشخیص می دهند. دانشمندان می گویند:

«انواع مختلف هواپایماها را با الهام از انواع بالهای پرندگان ساخته اند!»

خلاصه این که از آیات مورد بحث استفاده می شود که برخی از علوم از طریق وحی به انسان منتقل شده است.

2. مسخره کردن کار افراد بی عقل یا کم عقل و جاهل و مغرور است. برخی انسانهای نادان، هنگامی که دیوانه ای را می بینند شروع به مسخره کردن او می کنند. در حالی که اگر اهل تعقل و تفکر بودند می دانستند که بین عقل و جنون فاصله ای نیست. هر انسان عاقلی ممکن است بر اثر یک ضربه مغزی یا خوردن غذای نامناسب، یا اشتباه مصرف کردن یک دارو، و یا حتی شنیدن یک خبر وحشتناک، عقل خود را از دست بدهد. آیا راضی خواهد بود که در آن حالت او را مسخره کنند؟! مشرکان و بت پرستان قوم نوح نیز که افراد جاهل و نادان و سبک مغزی بودند، هنگامی که عملیات

ص: 152

کشتی سازی را مشاهده کردند، آن حضرت را به سخرّیه گرفتند.

3. سومین درسی که از این آیات میگیریم، درس صبر و استقامت و پایداری است. کسانی که خواهان نجاتند، باید صبور باشند. در مورد مدّتی که ساخت کشتی نجات زمان برد چیزی در دست نیست، (1) اما روشن است که ساخت کشتی بزرگی در ابعاد 600×300 متر، آن هم با ابزار و وسایل ابتدایی آن زمان، وقت بسیار و زمانی طولانی نیاز داشت که نوح پیامبر و یارانش با صبر و استقامت آن زمان طولانی را پشت سر گذاشته، و کشتی را آماده کردند؛ آن هم در برابر تبلیغات مسموم دشمن و زخم زبانها و مسخره کردن آنها. بنابراین، بدون صبر و استقامت و پایداری، در هیچ کاری موفقیت حاصل نمی شود.

4. حضرت نوح (علیه السلام) به پیروانش دستور داد هنگام سوار شدن و پیاده شدن از کشتی نام خدا را ببرند. این هم درسی دیگر است. در روایتی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُدْكَرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ»؛ (2) هر کار ارزشمندی که بدون بسم الله شروع شود به انجام نمیرسد».

بنابراین، همه کارها را با نام خدا آغاز کنیم. در ابتدای سفر، هنگام خروج از خانه، لحظه ورود به منزل، زمان خوردن غذا، هنگام باز کردن در مغازه و شروع به کسب و کار و مانند آن با نام خدا آغاز کنیم و گرنه آن کار به فرجام نمی رسد.

5. خداوند متعال که رحمان و رحیم است بعد از 950 سال تبلیغ پیامبرش، و هشدارها و اندازهای فراوان، در آخرین لحظات سه هشدار دیگر به آنها داد، تا شاید بیدار شوند:

ص: 153

1- در برخی روایات مدّت آن یکصد و در دیگر روایات دویست سال ذکر شده است! (بحار الانوار، ج 61، ص 336، ح 1، و ص 285،

ح 2)

2- بحار الانوار، ج 76، ص 305، ح 1.

الف) چهل سال قبل از طوفان زندهای آنها را عقیم کرد(1) و از آن زمان هیچ زنی فرزندی به دنیا نیاورد تا بچهها بزرگ شوند و حجت بر آنها تمام شود و بی گناهی در طوفان نابود نشود. اما خواب غفلت آنها بقدری سنگین بود که با این هشدارها بیدار نمی شدند.

ب) نشانه دوم فوران و جوشش آب از تنورها بود که شرح آن گذشت.

ج) اینکه حضرت نوح (علیه السلام) و هشتاد نفر از مؤمنان بطور جدی مشغول ساخت کشتی شدند و اعلان کردند که هر کس ایمان نیاورد و بر کشتی سوار نشود هلاک میشود، خود هشدار دیگری بود، تا لا اقل احتمال طوفان و نزول عذاب الهی را بدهند، که متأسفانه ندادند. و این هشدارها هیچ اثری در آنها نگذاشت و به آن سرنوشت دردناک گرفتار شدند.

کشتی نجات ما اهل بیت پیامبرند علیهم السلام

«حدیث سفینه» از احادیث معروف و مشهور است، که در مورد اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) سخن می گوید. این حدیث به صورت گسترده در کتب معروف شیعه و اهل سنت نقل شده است. روایت مورد بحث را حداقل هشت نفر از صحابه به شرح زیر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کردهاند:

1. ابوذر 2. ابوسعید خدری 3. ابن عباس 4. انس 5. عبدالله بن زبیر 6. عامر بن واثله 7. سلمة بن الاکوع 8. علی (علیه السلام) (2) که در اینجا روایت را به نقل از ابوذر ذکر می کنیم:

ابوذر در کنار خانه خدا دست در حلقه در خانه کعبه کرد و خطاب به مردم گفت: کسانی که مرا میشناسند که می شناسند و هر کس مرا نمی شناسد من ابوذر غفاری هستم (همان ابوذری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره اش فرمود: آسمان سایه نینداخته و زمین

ص: 154

1- بحار الانوار، ج 5، ص 283، جلد 11، ص 320 و 303.

2- پیامبر قرآن، ج 9، ص 81.

بر دوش خود حمل نکرده انسانی که صادقتر از ابوذر باشد(1). سپس گفت:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛ (2) از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) شنیدم که می فرمود: اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح هستند. هر کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر کس از آن جدا شود هلاک می گردد».

پیامبر (صلى الله عليه وآله) با چه زبانی باید موقعیت علی (علیه السلام) و سایر اهل البیت را برای مردم تشریح کند تا آنها شک نکنند؟ در زمان حضرت نوح (علیه السلام) یک کشتی نجات بیشتر نبود و آن کشتی نوح پیامبر بود. در عصر پیامبر اسلام نیز یک کشتی نجات بیشتر وجود نداشت و آن کشتی اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) بود. آیا کسانی که از این کشتی جدا شده و به دیگران پناه بردند اهل نجات خواهند بود؟!.

عجیب اینکه روایت فوق در بیش از سی کتاب از کتابهای معروف و معتبر اهل سنت نقل شده است(3) اما در مقام عمل به آن عمل نشده و از این کشتی نجات تخلف

جسته و به جای دیگر پناه برده‌اند. و لذا، در هیچ یک از کتابهای آنها حدیثی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) دیده نمی‌شود، یا بسیار کم دیده می‌شود. مگر این دو امام بزرگوار جزء اهل بیت پیامبر و کشتی نجات او نیستند؟ آیا این کار، تخلف از کشتی نجات اهل بیت (علیهم السلام) محسوب نمی‌شود؟ در اینجا باید دست‌انمان را به سمت آسمان بلند کنیم و خداوند را با جان و دل شکر گوئیم که به دنبال کسانی هستیم که سفارش به پیروی آنها کرده، و جزء متخلفین از کشتی نجات نیستیم.

ص: 155

1- منتهی الآمال عربی، ج اول، ص 229.

2- مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 150.

3- شرح این مطلب را در کتاب احقاق الحق، ج 9، ص 270 به بعد مطالعه فرمایید.

قبل از شرح و تفسیر آیات مربوط به طوفان نوح، ذکر مقدمه ای لازم است:

خداوند رحمان و رحیم است. رحمانیت خداوند بدین معناست که لطف و فیضش به دوست و دشمن می رسد و اختصاص به مؤمنان ندارد. همه مردم از نعمت خورشید و باران و مواد غذایی زمین استفاده می کنند؛ چه مؤمن باشند و چه کافر؛ چون مقتضای رحمانیت اوست.

اما لطف ویژه ای نیز دارد که فقط شامل دوستان خاصش می شود، که مقتضای رحیمیت اوست. جالب این که در موقع پاداش دادن علاوه بر عدالت، رحمانیت و رحیمیت نیز اضافه می شود. اما کیفر اعمال و جزای کارهای زشت، فقط بر اساس عدالت است. و لذا در قرآنش می فرماید:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (1) هر کس کار نیکی بجا آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد جز همانند آن کیفر نخواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد».

یک پاداش بر اساس عدالت، و (صلی الله علیه و آله) پاداش دیگر به مقتضای رحیمیت است. اما به مقتضای عدالت فقط یک مجازات می کند و ظلمی صورت نمی گیرد.

ص: 159

البته ده پاداش برای هر حسنه ای حداقل است و گاه تا هفتصد، بلکه 1400 برابر و بیشتر اضافه می شود(1) و به بعضی بی حساب و کتاب پاداش می دهد.(2)

در عین حال خداوند حکیم است، و تمام کارهایش بر اساس حکمت. و لذا، اگر ملتی با زبان حال و قال بگویند: «ما لایق ماندن بر روی زمین نیستیم» خداوند متعال آنها را نابود می کند. اقوامی که نابود شدند ثابت کردند که شایستگی زنده ماندن نداشتند. قوم نوح پیامبر از جمله این ملتها بود، و لذا خداوند آنها را در هم کوبید و نابود کرد.

با توجه به این مقدمه، به شرح و تفسیر آیات هشتم به بعد سوره قمر توجه بفرمایید:

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ؛(3) پیش از آن ها قوم نوح (علیه السلام) (پیامبرشان را) تکذیب کردند، (آری) بنده ما را تکذیب کرده و گفتند: «او دیوانه است». و باز داشته شد».

در این آیه شریفه سخن از دو تکذیب است. معلوم می شود قوم نوح (علیه السلام) یک تکذیب ساده داشتند و یک تکذیب غلیظ. البته آن مردم لجوج و جاهل، به تکذیب قناعت نکرده و به پیامبرشان برچسب جنون هم زدند. چون آن حضرت نان را به نرخ روز نمی خورد، و چنین کسی از نظر آنها دیوانه بود. علاوه بر تکذیب و اتهام جنون، به آزار و اذیت او نیز پرداختند. در برخی روایات(4) آمده که گاه گلوی آن حضرت را گرفته آنقدر فشار می دادند که بی هوش بر روی زمین می افتاد. هنگام که به هوش می آمد دست به دعا بر می داشت و خطاب به خداوند عرضه می داشت:

ص: 160

1- سوره انعام، آیه 160.

2- این مطلب از آیه شریفه 262 سوره بقره استفاده می شود.

3- سوره زمر، آیه 10.

4- سوره قمر، آیه 8.

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (1) خدایا! قوم مرا هدایت کن، زیرا کارهای زشت آنها از سر جهالت و نادانی است».

فحش و ناسزا و نسبت‌های ناروا، از دیگر آزارهای آنها بود. (2) اما حضرت نوح به کار خود ادامه می‌داد و توجّهی به این امور نمی‌کرد، تا این که از هدایت بقیّه آنها نا امید شد. که آهنگ دعای حضرت تغییر کرد:

«فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»؛ (3) «او به پیشگاه پروردگار عرضه داشت: «من مغلوب (این قوم) شده‌ام، پس (مرا) یاری کن».

دعای حضرت نوح (علیه السلام) مستجاب شده و خداوند به یاری پیامبرش شتافت و در واقع طوفان آغاز گشت. می‌فرماید:

«فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّثَمَرٍ»؛ (4) «در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و بی وقفه گشودیم».

آری، طوفان با بارش شدید باران از آسمان شروع شد. البتّه نه بارش معمولی، بلکه بارش بسیار فراوان و پرزور. گویا درهای آسمان باز شده بود. باران به صورت آبشار به زمین می‌ریخت. قوم نوح که مدّتی دچار خشکسالی بودند (5) هنگامی که آثار بارش باران را ملاحظه کردند خوشحال شده و گویا با خود گفتند: «به برکت بتها باران خواهد باردید و خشکسالی برطرف می‌شود» اما هنگامی که بارش سیل گونه باران را دیدند به اشتباه خود پی بردند. تازه این آغاز طوفان بود. در آیه بعد در مورد ادامه طوفان می‌فرماید:

ص: 161

1- بحار الانوار، ج 11، ص 298 و کامل ابن اثیر، ج 1، ص 68 به نقل از اخلاق انبیاء، ص 88 و مختصر تاریخ دمشق، ج 26، ص 192.

2- الکشاف، ج 4، ص 433.

3- سوره قمر، آیه 10.

4- سوره قمر، آیه 11.

5- بحار الانوار، ج 11، ص 299.

«وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَمَى الْمَاءَ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدٍ قَدِيرٍ» (1) و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم، و این دو آب برای هدفی که مقدر شده بود در هم آمیختند».

علاوه بر بارش شدید باران، آبهای زیر زمینی نیز به دستور خداوند جوشش گرفت و فوران کرد و زندگی آنها را فلج نمود.

سؤال: چگونه ممکن است آبهای زیر زمینی از نقاط مختلف بجوشد؟

جواب: ممکن است خداوند قادر عالم، به گازهای موجود در دل زمین فرمان دهد که آبهای زیر زمینی را تحت فشار قرار دهند، تا بناچار به سمت پوسته زمین حرکت کرده و آن را شکافته، در سطح زمین جریان پیدا کند.

به هر حال، آبهای آسمانی و زمینی به هم رسیدند و آن بارش و این جوشش به مقدار معلوم و معین ادامه پیدا کرد. به قدری که از قامت انسانها گذشت و ارتفاع خانه های آنها را طی کرد و حتی از قلّه کوهها گذشت (2) و تمام انسانها و خانه ها و کوهها به زیر آب رفت! با توجه به عمق زیاد آب و بارش شدید آسمان و جوشش زاید الوصف زمین و تلاش و دست و پا زدن انسانها و حیوانات، امواج سهمگینی ایجاد شد که مشرکان و بت پرستان را همانند برگ خشکیده ای از این سو به آن سو می برد. اما حضرت نوح و پیروانش، که سوار بر کشتی نجات شده بودند، نجات پیدا کردند. این مطلب در آیه بعد بیان شده است:

«وَ حَمَلْنَا عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَاحِ وَ دُسِّرَ: (3) و او را بر (کشتی) ساخته شده از الواح و میخ ها سوار کردیم».

کشتی نوح (علیه السلام) از نظر فنی و صنعت کشتی سازی، یک کشتی ابتدایی و کم مقاومت

ص: 162

1- سوره قمر، آیه 12.

2- بحار الانوار، ج 11، ص 304.

3- سوره قمر، آیات 13.

هنگامی که خداوند تصمیم می‌گیرد قوم و ملتی را عذاب کند، با همان چیزی که مایه حیات و زندگی آنها محسوب می‌شود نابودشان می‌کند، و نیازی ندارد که از لشکریان آسمان و زمین استفاده کند.

بود و علی القاعده نباید در برابر آن امواج کوه پیکر و سهمگین دوام بیاورد، اما خداوند متعال حرکت آن را زیر نظر گرفت و آن را در برابر آن امواج حفظ کرد. به این مطلب در آیه زیر اشاره شده است:

«تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفِرًا؛ (1) (کشتی) تحت مراقبت حرکت می‌کرد، این پاداشی بود برای کسانی که مورد انکار قرار گرفته بودند».

آن کشتی که جای خود دارد، اگر پیشرفته‌ترین کشتی‌های عصر و زمان ما هم در آن طوفان حضور داشتند در برابر آن امواج مقاومت نمی‌کردند و درهم کوبیده می‌شدند، اما چون اراده خداوند بر حفظ آن کشتی قرار گرفته بود، همان وسیله ساخته شده با مقداری چوب و میخ، آرام و بی‌دغدغه بر روی موج‌ها حرکت می‌کرد و به لطف خدا هیچ مشکلی به وجود نیامد. البته این عنایت خداوند در حقیقت پاداش ایمان و مقاومت و صبر و پایداری مؤمنان بود.

در پایان به این نکته اشاره می‌کند که آنچه گفته شد تنها یک داستان نیست، بلکه مایه عبرت است:

«وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؛ (2) ما این ماجرا را نشانه‌ای در میان امت‌ها باقی گذاریم؛ آیا کسی هست که پند گیرد؟!»

ص: 163

1- سوره قمر، آیه 14.

2- سوره قمر، آیه 15.

آب مایه حیات قوم نوح، بلکه همه انسانهاست. (1) خداوند همین مایه حیات را مأمور مرگ آنها کرد. این که خداوند از دل حیات، عامل مرگ اقوام سرکش را بیرون می کشد مایه عبرت است. (2) قوم عاد و ثمود به وسیله تند باد نابود شدند. تند باد از همان اکسیژن و هوای آزادی تشکیل می گردد که جانداران بدون آن نمی توانند زندگی کنند. اگر هوا و نسیم و باد نباشد نه انسانی بر روی زمین خواهد ماند، و نه حیوانی قادر بر ادامه حیات خواهد بود، و نه گیاه و درخت باقی می ماند. اما هنگامی که خداوند اراده می کند قوم عاد و ثمود را نابود کند همین نسیم و باد را تبدیل به تند بادی کرده، و آنها را درهم می کوبد.

جالب این که حفظ و نگهداری و یاری خداوند نیز با امور بسیار ساده صورت می پذیرد. خداوند در آن طوفان پر تلاطم و ویرانگر و با آن امواج سهمگین و کوه پیکر، پیامبرش و مؤمنان به آن حضرت را با مقداری تخته پاره که با تعدادی میخ به هم متصل شده بودند حفظ کرد. همانگونه که پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را در برابر مشرکان و بت پرستان حجاز، به وسیله تارهای عنکبوت حفظ کرد. به این داستان توجه کنید که شنیدنی است:

داستان آن شب تاریخی (لیلة المبيت)

لیلة المبيت شبی بود که حضرت علی (علیه السلام) در بستر پیامبر خوابید، تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) بتواند از حلقه محاصره دشمن، که اطراف خانه اش تشکیل داده بودند، عبور کرده و به مدینه هجرت نموده، و خود را از شر دشمنان نجات دهد.

این واقعه را تمام علمای اسلام نقل کرده اند، و ما در تفسیر پیام قرآن حدّ اقل ده

ص: 164

1- سوره انبیاء، آیه 30.

2- آلوسی می گوید: از عجایب قوم نوح این است که سالها مبتلی به خشکسالی بودند و طلب باران می کردند و خداوند با همان چیزی که مطلوب آنها بوده ایشان را به هلاکت رساند. (روح المعانی، ج 27، ص 82).

سند برای آن ذکر کرده ایم (1)؛ منابع مهمی همچون تفسیر ثعلبی، کفایة الطالب گنجی، الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، احیاء العلوم غزالی و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی. و این فضیلت بسیار مهم، از جمله فضایل مخصوص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: من از طرف خداوند مأمور شده ام که به یثرب هجرت کنم، اما با توجه به این که دشمن خانه ام را محاصره کرده و رختخوابم را زیر نظر گرفته، تا صبحگاهان حمله کرده و مرا به قتل برساند، باید یک نفر در بستر من بخوابد تا آنها متوجه نبوده و به تعقیبم نپردازند تا از دسترس آنها دور شوم. شما در بسترم بخواب.

علی (علیه السلام)، که جان عالمیان به فدایش باد، نپرسید این کار برای من خطری دارد یا نه، بلکه عرض کرد: ای رسول الله (صلی الله علیه و آله)! اگر من در بسترتان بخوابم شما به سلامت هجرت خواهید کرد؟ فرمود: آری، علی (علیه السلام) با جان و دل پذیرفت و به سجده افتاد و اولین سجده شکر را در اسلام بجا آورد. علی در بستر پیامبر آمد و گهگاه تکانی می خورد تا دشمن یقین داشته باشد بستر خالی نیست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سلامت از میان حلقه شمشیر به دستان دشمن خارج شد و بر خلاف جهت مدینه، که در شمال مکه بود، به سمت جنوب مکه حرکت کرد تا پس از بر طرف شدن خطر دشمن مکه را دور زده و به سمت مدینه برود.

لذا، در جنوب مکه به سمت غار ثور رفت و در آنجا پنهان شد. شمشیر زنان دشمن، صبح هنگام، طبق نقشه قبلی به داخل خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) هجوم آورده و با شمشیرهای برهنه اطراف بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) جمع شدند تا کار پیامبر را تمام کنند. اما همین که رو پوش را کنار زدند متوجه شدند پیامبر رفته و علی (علیه السلام) در بستر او خوابیده است. از علی پرسیدند: پیامبر کجاست؟ فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که سراغش را از من می گیرید!

ص: 165

بعضی از آنان قصد کشتن علی (علیه السلام) را کردند. یکی از آنان گفت: او را رها کنید. او انسان ساده ای است که پیامبر فریش داده و در بسترش خوابانیده است!⁽¹⁾ با این سخن علی را رها کردند. خداوند به وسیله جمله ای از دشمن، علی (علیه السلام) را حفظ کرد.

دشمن برای یافتن پیامبر جستجوی وسیعی را آغاز نمود و از متخصصان ردّ یابی استفاده کرد و ردّ پیامبر را تا غار ثور زد. ردّ یاب گفت: پیامبر داخل غار است، اما یکی از همراهان، ضمن ردّ سخن او گفت: «مگر تارهای عنکبوت را بر دهانه غار نمی بینی؟!»، اگر کسی داخل غار می شد تارها از بین می رفت. مشرکان مأیوس و نا امید برگشتند و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از برطرف شدن خطر به سمت مدینه حرکت کرد و صحیح و سالم به مدینه رسید. علی (علیه السلام) نیز پس از چند روز و انجام مأموریت‌های محوّل از سوی پیامبر، به آن حضرت ملحق شد.⁽²⁾

آری! اگر خداوند اراده نماید پیامبرش را با چند تار عنکبوت حفظ می کند. پیامبری که در سایه تلاش ها و مجاهدت ها و زحمات او و دیگر مسلمانان در طول تاریخ، اکنون 1/400/000/000 پیرو در سراسر دنیا دارد. اگر به فرمان خدا آن تارها تنیده نمی شد الان اسلام در چه موقعیتی قرار داشت؟!

نتیجه این که: هر زمان خداوند بخواهد قومی را عذاب کند، عوامل حیاتشان را تبدیل به عامل مرگشان می کند. و اگر بخواهد قوم یا اشخاص را حفظ کند، با ابزار بسیار ساده دست به این کار می زند و نیازی به لشکرکشی ندارد.

ص: 166

1- علی (علیه السلام) خطاب به گوینده آن سخن سخیف، که ابوجهل بود، فرمود: «ابوجهل! آیا سادگی و خامی را به من نسبت می دهی؟ (گویا مرا نشناخته ای، بگذار خود را معرفی کنم: آن طور که شما خیال می کنید نیست؛ بلکه) خداوند آن قدر به منعقل داده که اگر بین تمام احمق های دنیا تقسیم شود، همه آنها صاحب عقل و خرد می شوند! و آن قدر به من قوّت و قدرت عطا کرده که اگر در بین تمام ضعیفان عالم تقسیم شود، همگی نیرومند و پر قدرت می شوند! و آن قدر به من شجاعت داده، که اگر بین ترسوهای جهان تقسیم گردد، همه از شجاعان خواهند شد!». (آیات ولایت در قرآن، ص 288)

2- شرح این داستان را در کتاب ما «آیات ولایت در قرآن»، ص 271 به بعد، مطالعه فرمایید.

یکی از فرزندان حضرت نوح (علیه السلام)، به نام کنعان(1)، همچون همسرش انسان ناخلفی بود و به پدر ایمان نیاورد. آیات 42 تا 48 سوره هود به شرح حال او پرداخته است. توجه بفرمایید:

«وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَذَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اِزْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ؛ و کشتی، آنها را از میان امواجی همچون کوهها حرکت می داد؛ (در این هنگام)، نوح فرزندش را که در گوشه ای بود صدا زد: پسر من! همراه ما سوار شو، و با کافران مباش.»

همانگونه که قبلاً گفته شد، خداوند متعال به لطف و عنایت خاصش کشتی نوح را حفظ کرد؛ زیرا امواج کوه پیکر طوفان به قدری شدید و سهمگین بود که هیچ کشتی ای تاب مقاومت نداشت. به قول شاعر:

گر نگهدار من آن است که من می دانم *** شیشه را در بغل سنگ ننگه می دارد(2)

ضمناً از جمله «کان فی معزل» استفاده می شود که پسر نوح در مکانی بود که نه

ص: 169

1- بحار الانوار، ج 11، ص 304.

2- طبق آنچه که در سایت «انتشارات شادان» آمده، این شعر منسوب به شاعری به نام «خیرانی» است.

مکان مؤمنان ثابت قدم بود و نه جایگاه کافران و بت پرستان لجوج، بلکه مکان جداگانه ای بود. به هر حال حضرت نوح با شروع طوفان و حرکت کشتی نجات، از پسرش خواست دست از لجاجت بردارد و سوار کشتی شود. به نظر شما کنعان چه پاسخی داد؟ آیه بعد به همین مطلب پرداخته است. توجه فرمایید:

«قَالَ سَتَأْتِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِيٰ أَمْرِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ؛ (1) گفت: «بزودی به کوهی پناه می برم که مرا از آب حفظ می کند!» (نوح) گفت: «امروز هیچ نگهدارنده ای در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند» در این هنگام، موج در میان آن دو جدایی افکند؛ و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت!»

نتیجه لجاجت و خیره سری!

آنچه که باعث هلاکت و نابودی فرزند نوح شد لجاجت و خیره سری بود. او با چشم خود می دید طوفان چه غوفایی بر پا کرده و امواج چگونه این سو و آن سو می رود، و پدر مهربان چگونه راه نجات را بیان می کند و او را دعوت به خیر و صلاح می نماید؟ اما باز هم به لجاجت و خیره سری را ادامه داد تا آنجا که در امواج سهمگین غرق می شد!

یکی از بدبختی های بشر این است که گرفتار لجاجت شده و در دام خیره سری می افتد. این کار پیامدهای شومی دارد که به عنوان نمونه می توان به پرونده های دادگستری لجاجت اشاره کرد. اگر لجاجت نبود سالها در پیچ و خم دادگاهها معطل نمی شدند و این همه خون دل نمی خوردند و وقت و پولشان را هدر نمی دادند.

اگر داستان خیره سری شیطان رجیم را مطالعه کنیم به عمق پیامدهای نامیمون لجاجت پی خواهیم برد. شیطان مطابق آن چه که در خطبه قاصعه (خطبه 192

ص: 170

نهج البلاغه) آمده 6000 سال عبادت خدا را کرد و عجیب این که بعضی معتقدند این مدت طولانی را با یک نماز دو رکعتی گذرانند! (1) به هر حال هنگامی که خداوند به فرشتگان دستور داد بر حضرت آدم (علیه السلام) سجده کنند، همه اطاعت کردند جز ابلیس، که حاضر نشد بر حضرت آدم (علیه السلام) سجده کند. خداوند به ابلیس فرمود: «چرا سجده نکردی؟» گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی آفریده ای، سجده نخواهم کرد».

خداوند او را از صف فرشتگان بیرون کرد و از درگاهش راند و فرمود:

«وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ (2) «و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود».

اما شیطان متنبه نشد و توبه نکرد، بلکه بر لجاجت خویش پافشاری کرد و گفت:

«پروردگارا! تا روز رستاخیز به من مهلت بده تا فرزندان آدم را وسوسه کنم!».

بر فرض که تمام فرزندان آدم را وسوسه کند، چه چیزی نصیب شیطان می شود؟ جز این که شریک جرم تمام گنهکاران خواهد بود؟

متأسفانه لجاجت اجازه نمی دهد فرد لجوج به عواقب آن بیندیشد. همه باید از عاقبت لجاجت شیطان رانده شده، و فرزند غرق شده نوح عبرت بگیریم. خانواده ها لجبازی نکنند. دولتمردان اگر اشتباهی کردند لجبازی نکنند و اصرار بر ادامه اشتباه نداشته باشند.

نویسندگان مطبوعات اگر اشتباه نوشتند، لجبازی نکنند و اشتباه خود را بپذیرند و عذرخواهی کنند. کسانی که در مسایل اقتصادی کشور فعالیت دارند اگر برنامه ای را دنبال کردند و متوجه شدند برای کشور و مردم مفید نیست با لجاجت ادامه ندهند، بلکه با شجاعت آن را متوقف کرده و با صراحت اعلان کنند که اشتباه کرده اند. زن و

ص: 171

1- منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ج 11، ص 275 و نور الثقلین، ج 3، ص 14، ح 47.

2- سوره حجر، آیه 35.

شوهرهای جوان هم مراقب وسوسه های شیطان در لجبازیها باشند، که در صورت عدم کنترل ممکن است تا مرز جدایی پیش برود.

نکوش لجاجت در کلمات معصومین (علیهم السلام)

با توجه به اهمیت این بحث، و پیامدهای خطرناک لجاجت، به چند روایت در این زمینه توجه فرمایید:

1. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ؛ فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَ آخِرَهَا نَدَامَةٌ؛(1) از لجاجت بپرهیز؛ چون آغاز آن جهالت و نادانی و انتهای آن ندامت و پشیمانی است». حقیقتاً که این روایت، تصویر گویایی از لجاجت ارایه کرده است.

2. حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «الَلِّجَاجُ يُفْسِدُ الرَّأْيَ؛(2) لجاجت عقل انسان را از کار می اندازد». آری، لجاجت دانشمند آگاه دانا را تبدیل به انسان احمقی نموده، و عقلش را از کار می اندازد.

3. حضرت علی (علیه السلام) در حدیث دیگری فرمود:

«الَلِّجَاجُ بَذْرُ الشَّرِّ؛(3) لجاجت بذر همه شرور و بدی هاست».

انسان لجباز بذر شومی می کارد و آن بذر، نهال شومی می رویاند که ثمره اش ریختن آبروی خود و اطرافیانش می باشد. گاه ثمره لجاجت از هم پاشیدن خانواده و جدایی زن و شوهر و بی سرپرست شدن فرزندان است.

4. در روایت سومی از آن حضرت می خوانیم: «الَلِّجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضَرَّةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ؛(4) لجاجت بدترین زیانها و ضررها را در دنیا و آخرت نصیب انسان می کند».

ص: 172

1- میزان الحکمه، ج 9، باب 3554، ح 18133.

2- میزان الحکمه، ج 9، باب 3554، ح 18117.

3- میزان الحکمه، ج 9، باب 3554، ح 18119.

4- میزان الحکمه، ج 9، باب 3554، ح 18124.

یعنی لج بازی دنیا و آخرت انسان را تباه می سازد.

5. در روایت دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

«الْجَاحُ يُنْتِجُ الْحُرُوبَ؛ (1) لجاجت (گاه) آتش جنگ هایی را روشن می کند».

مصدق این روایت را هم اکنون در کشور لیبی شاهد هستیم. رئیس جمهور مستبد و ظالم لیبی که مردم او را نمی خواهند با لجاجت بر مقام خود پافشاری می کند و به هیچ وجه حاضر نیست کوتاه بیاید و لذا چقدر خرابی و خونریزی به وجود آمده و در نهایت مجبور به فرار خواهد شد و کشوری ویران تحویل مردم خواهد داد. چرا باید انسان برای حفظ مقام زود گذر دنیایی اینقدر بها پردازد و سبب این همه خرابی و ویرانی و قتل و غارت و نا امنی و ترسی و وحشت ملت خود شود؟!

با توجه به زیانهای سنگین و پیامدهای شوم و نتایج وحشتناک لجاجت، بیایید تصمیم بگیریم اگر اشتباه کردیم لج بازی نکرده و دنیا و آخرت خود را تباه نسازیم؛ بلکه با شجاعت اعتراف به اشتباه نموده و عذرخواهی کنیم.

طرف مقابل هم لج نکند و عذرخواهی را بپذیرد، که عذرخواهی و قبول آن هر دو شجاعت می خواهد. از سرنوشت شیطان که بر اثر لجاجت و خیره سری از درگاه خدا رانده شد و تا روز قیامت لعن و نفرین خدا را به جان خرید، عبرت بگیریم.

فصیح ترین آیات قرآن

فصیح ترین آیات قرآن (2)

پس از آن که همه کافران و مشرکان و بت پرستان به سزای اعمال خود رسیدند. و در طوفان غرق شدند و مأموریت طوفان پایان گرفت، خداوند متعال چنین فرمود:

«وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَ

ص: 173

1- میزان الحکمه، ج 9، باب 3554، ح 18121.

2- تفسیر نمونه، ج 9، ص 110.

اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَىِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ (1) و گفته شد: «ای زمین، آبت را فرو بر! و ای آسمان، (از بارش) خودداری کن!» و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی، پهلو گرفت؛ و (در این هنگام،) گفته شد: «دور باد گروه ستمکاران (از رحمت خدا!)».

کشتی نوح (علیه السلام) شش ماه روی آب بود. برخی گفته اند از اوّل ماه رجب تا پایان ماه ذی الحجّة (2) و عدّه ای شش ماه را از دهم رجب تا دهم ماه محرم (روز عاشورا) می دانند. (3) به هر حال، پس از شش ماه کشتی در کنار کوه جودی (4) پهلو گرفت.

در مورد این که: کوه جودی کجا بوده؟ در میان مفسّران اختلاف نظر زیادی وجود دارد، ولی از مجموع قرائن استفاده می شود که کوه جودی در یک منطقه خوش آب و هوا در شمال عراق نزدیک سرزمین شام بود، و کشتی در آنجا به زمین نشست. (5)

در این جا روایت جالبی نقل شده که نشان دهنده اعجاز قرآن در زمینه فصاحت و بلاغت است، که خلاصه آن به شرح زیر خدمتتان تقدیم می شود:

کفار قریش جلسه ای گرفته و جمع زیادی از ارباب شعر و ادب عرب را، که در فنّ سخن و سرودن شعر مهارت زیادی داشتند، دعوت کرده و به آنها گفتند:

«پیامبر مسلمانها مدعی است که قرآن کلام خداست و هیچ کس قادر نیست همانند قرآن، یا ده سوره مثل قرآن، و یا حتّی یک سوره شبیه آن بیاورد. شما تمام توان خود را به کار بگیرید و با هم مشورت و هم فکری نمایید و یک سوره مثل قرآن بیاورید. تمام هزینه های لازم را هم ما می پردازیم!»

ص: 174

1- سوره هود، آیه 44.

2- تفسیر نمونه، ج 9، ص 137.

3- بحار الانوار، ج 11، ص 334.

4- بحار الانوار، ج 11، ص 333، ح 56.

5- تفسیر نمونه، ج 9، ص 139، ذیل آیه 44 سوره هود.

امکانات تهیه شد. ابزار و وسایل پذیرایی مهیا گشت، و آنها مشغول مطالعه ی قرآن شدند، تا با استفاده از فنون به کار رفته در قرآن به زعم خودشان بتوانند سوره ای مثل قرآن بیاورند. پس از چهل روز مطالعه، به آیه مورد بحث (آیه 44 سوره هود) رسیدند. در کمال تعجب مشاهده کردند که خداوند متعال با فصاحت و بلاغت عجیبی يك داستان مفصل را در شش جمله کوتاه در ضمن يك آیه بیان کرده است. در مقابل فصاحت و بلاغت قرآن سر تعظیم فرود آورده و عقب نشینی نموده، و اعلان کردند که ما قادر بر مقابله با قرآن مجید نیستیم. (1)

وظیفه ما در برابر قرآن

همه ما در برابر این نعمت بی بدیل خداوند مسئولیم. باید همگان، مخصوصاً جوانان، سعی کنند بیشتر با قرآن آشنا شوند و حظ و بهره فزونتری از آن بگیرند. الحمدلله برنامه تلاوت های دسته جمعی، ختم قرآن و حفظ آیات آن فراگیر شده و اقبال مردم در این زمینه روز به روز بیشتر می شود، که این خود جواب دندان شکنی است به دشمنان شیعه، مخصوصاً وهابی های سلفی، که شیعه را از قرآن بیگانه می دانند.

ولی قناعت به تلاوت و ختم و حفظ قرآن صحیح نیست. ما باید سعی کنیم با مفاهیم و مضامین بلند این کلام الهی نیز آشنا شویم.

به تعبیر دیگر، ما در برابر قرآن چهار وظیفه داریم: 1. خوب بخوانیم. 2. خوب بفهمیم. 3. خوب عمل کنیم. 4. خوب تبلیغ نماییم. اگر هر چهار کار را انجام دهیم، به وظیفه خود در برابر قرآن عمل کرده ایم.

ص: 175

فصل هشتم: گفتگوی نوح (علیه السلام) با خداوند متعال بعد از غرق فرزندش

اشاره

ص: 177

خداوندا وعده تو حق است!

پس از آن که نصیحت‌های حضرت نوح (علیه السلام) نسبت به فرزندش اثر نکرد، و کنعان دعوت پدر را در مورد سوارشدن بر کشتی نجات نپذیرفت، و طوفان آن فرزند ناخلف را از پدر جدا کرد، و امواج بین پدر و پسر جدایی افکند، مهر پدری بر نوح پیامبر (صلی الله علیه و آله) غلبه کرد و به فکر نجات دادن فرزندش افتاد و بدین منظور به گفتگو با خداوند پرداخت.

به این گفتگو توجه فرمایید:

«وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»؛ (1) نوح به پروردگارش عرض کرد: پروردگارا! پسر من از خاندان من است، و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است، و تو بهترین حکم کننده‌گانی».

آری، حضرت نوح (علیه السلام) با صدای بلند شکوه کرد که: فرزندم جزء اهل بیت من است، و تو وعده نجات اهل بیت من را دادی و وعده تو حق است، پس چرا او غرق شد؟

جمله «وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» معنی لطیفی دارد. یعنی: «خدایا! اگر شکایت و گله ای داشته باشم به نزد خودت می آورم. و برای دیگری مطرح نمی کنم چون تو احکم الحاکمین و از همه بهتر قضاوت می کنی». چقدر زشت است که انسان از خالق خود در برابر مخلوقی شکایت کند.

ص: 179

اینک پاسخ خداوند خطاب به نوح را بشنویم:

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست؛ او عمل غیر صالحی است [= فرد ناشایسته ای است]؛ پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه؛ من به تو اندرز می‌دهم که از جاهلان نباشی».

خداوند متعال در پاسخ نوح چهار جمله فرمود، که در هر کدام نکته یا نکاتی نهفته است. توجه بفرمایید:

جمله اول: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ؛ او (فرزندت) از خاندان تو نیست».

سؤال: منظور از این جمله چیست؟ آیا کنعان فرزند حقیقی حضرت نوح (علیه السلام) نبود، یا منظور خداوند چیز دیگری است؟

جواب: بعضی از مفسران گفته اند: همسر نوح، مادر کنعان، قبل از ازدواج با نوح پیامبر (علیه السلام) شوهر دیگری داشت که کنعان از او بود. سپس با حضرت نوح (علیه السلام) ازدواج کرد و فرزندش را همراه خود به خانه نوح (علیه السلام) آورد. (1) بنابراین، کنعان فرزند واقعی نوح (علیه السلام) نبود، و از اهل او محسوب نمی‌شد.

اما این نظریه توسط مفسران شیعه رد شده و آنها معتقدند کنعان فرزند حقیقی حضرت نوح (علیه السلام) بود، اما چون رابطه روحانی خود را با آن حضرت قطع کرد و به کفار و مشرکان و بت پرستان پیوست نا اهل محسوب شد و خداوند او را جزء اهل بیت نوح محسوب نکرد.

همانگونه که عکس این مطلب هم صادق است. سلمان فارسی از فارس بود و ارتباطی با عرب نداشت، تا چه رسد به بنی هاشم و خاندان رسالت، اما از آنجا که رابطه معنوی و روحانی قوی با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایجاد کرد، آن حضرت او را جز اهل بیت

ص: 180

خود خواند: «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» (1)

آری ارتباط معنوی و روحانی بسیار کار ساز است، تا آنجا که ممکن است به غیر انسان هم سرایت کند. در داستان اصحاب کهف، مطابق آنچه که در قرآن مجید آمده، سگ اصحاب کهف همراه آنها شد و در دهانه غار استراحت کرد. (2) و ظاهراً آن حیوان نیز همانند بقیه سیصد و نه سال خوابید و سپس بیدار شد. این حیوان همراه خوبان شد و جزء آنها به شمار رفت. لذا شاعر می گوید:

با بدان یار گشت همسر لوط *** خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند *** پی نیکان گرفت و مردم شد (3)

خلاصه این که منظور از اهل در آیه شریفه این است که او جز افراد با ایمان نبود.

جمله دوم: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ؛ او عمل غیر صالحی است».

خداوند متعال با دلیل و برهان با پیامبرش سخن می گوید. علت این که فرزند نوح از اهل نوح نیست این است که او عمل غیر صالحی است و طبیعی است که عمل غیر صالح با عمل صالح سنخیتی نداشته باشد.

سؤال: چرا خداوند متعال فرمود: «پسر نوح عمل غیر صالحی است» و نفرمود: «عامل غیر صالحی است»؟

جواب: به دو شکل می توان از این سوال پاسخ داد:

1. گاه یک نفر کاری را آن قدر انجام می دهد که گویا خود آن کار می شود. مثل این که پرسیده می شود: «فلان کس چگونه انسانی است؟» می گویند: «سرتا پا سخاوت است». نمی گویند: انسان سخاوتمندی است؛ بلکه می گویند: سر تا پا سخاوت است؛

ص: 181

1- مجمع البیان، ج 5، ص 285.

2- سوره کهف، آیه 18.

3- گلستان سعدی، باب اول، حکایت چهارم.

چون بسیار سخاوتمند است.

یا اگر پرسیده شود: «صدام چگونه انسانی بود؟» گفته می شود: «سرتا پا جنایت بود». زیرا بسیار جنایت کرده بود. در مورد پسر نوح هم که بسیار کار ناشایست انجام داده بود. «عمل غیر صالح» گفته شده است. و این نشان از فصاحت و بلاغت قرآن مجید می دهد که برای بیان کردن اهمیت فوق العاده مطلبی «مصدر» جانشین «اسم فاعل» می شود.

2. شفاعت در مورد پسر نوح، در صورتی قابل قبول است که انحراف کمی داشته باشد؛ اما کسی که سر تا پا عمل غیر صالح است قابلیت شفاعت ندارد. بنابراین، شفاعت هر چند حق است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) می توانند شفیع ما در روز قیامت باشند، اما این کار بدون حساب و کتاب نیست و تنها شامل کسانی می شود که قابلیت شفاعت داشته باشند و تمام پلهای پشت سر خود را خراب نکرده باشند.

جمله سوم: «فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»؛ «پس آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه».

پس از آن که خداوند با دلیل و منطق برای پیامبرش، حضرت نوح (علیه السلام)، ثابت کرد که در مورد فرزندش اشتباه کرده، از او می خواهد که در آینده نسبت به آنچه اطلاعات کاملی ندارد تقاضایی نکند. ظاهراً آنچه که باعث شد حضرت نوح (علیه السلام) دچار این اشتباه شود این بود که به هنگام شروع طوفان فرزندش را در گوشه ای جدا از کفار و مشرکان ملاحظه کرد (وَ كَانَ فِي مَعْرَلٍ) و تصور کرد که می خواهد ایمان بیاورد و لذا در مقام شفاعت بر آمد.

جمله چهارم: «إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ به تو اندرز می دهم که از جاهلان نباشی»؛ حضرت نوح (علیه السلام) هنگامی که متوجه اشتباه خود شد اصرار و پافشاری و لجاجت نکرد؛

بلکه فوراً در مقام جبران برآمد. و لذا، خطاب به پروردگارش چنین گفت:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِنْ لَا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (1) عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم. و اگر مرا نیامرزی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود».

آری، حضرت نوح (علیه السلام) به خاطر ترک اولی (نه گناه و معصیت) به درگاه خداوند توبه کرد و از گفته اش عذر خواهی نمود و خواهان غفران و بخشش الهی شد؛ چون معتقد بود محرومان از غفران و رحمت خدا زیان کارند. خداوند متعال هم عذرش را پذیرفت و از خطایش درگذشت.

ترک اولی چیست؟ آیا پیامبران ترک اولی می کنند؟

برخی تصور می کنند که «ترک اولی» به معنای «انجام کار خلاف» است. در حالی که چنین نیست، بلکه حتی ممکن است آن کار مستحب باشد، اما از شخص امام و پیامبر مستحب بالاتر انتظار می رود. مثلاً نماز خواندن در مسجدی که صد نفر در نماز جماعت آن شرکت می کنند مستحب است؛ اما شرکت در مسجدی که 1000 نفر نماز گزار دارد استحباب بیشتری دارد. حال اگر شخص معصومی به جای شرکت در مسجد دوم به مسجد اول برود مرتکب کار خطا و اشتباهی نشده، بلکه «سزاوارتر» را رها کرده و «سزاوار» را انجام داده، و این را ترک اولی می گویند.

مثال دیگر: اگر حادثه ای دردناک مانند زلزله در منطقه ای رخ دهد و مردم آن منطقه شدیداً نیاز به کمک مالی داشته باشند، چنانچه کارگر کم در آمد روز مزدی، حقوق یک روزش، مثلاً 20000 تومان، را به عنوان کمک به زلزله زدگان پردازد همه مردم او را تمجید می کنند، اما اگر شخص سرمایه داری، که در آمد میلیونی دارد، به همین مقدار کمک کند مورد تقبیح و سرزنش دیگران قرار می گیرد، با این که کار حرام یا حتی مکروهی نکرده است، ولی شایسته تر این بود که کمکش متناسب با مقدار در آمدش

ص: 183

باشد. و به تعبیر دیگر «حسنات الابرار سیئات المقرین» (1) یعنی گاه کاری که من و شما انجام می دهیم حسنه محسوب می شود، ولی همان کار اگر توسط امامان یا پیامبران انجام شود، که مقرب درگاه الهی اند، سیئه محسوب می گردد. از آنچه که گفته شد معنای ترک اولی روشن شد. به هر حال حضرت نوح (علیه السلام) به خاطر ترک اولی توبه کرد و خداوند توبه اش را پذیرفت.

پیاده شوید.

در ادامه داستان حضرت نوح (علیه السلام) به آیه 48 سوره هود می رسیم، که خداوند به آن حضرت و دیگر مؤمنان کشتی نجات، دستور می دهد پیاده شوند. توجه فرمایید:

«قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ (به نوح) گفته شد: «ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امتّهایی که با تو با تو می رسد، فرود آی! و امتّهایی نیز هستند که ما آنها را از نعمتها بهره مند خواهیم ساخت، سپس (به سبب کفران نعمت) عذاب دردناکی از سوی ما به آنها می رسد».

اولاً کلمه «قیل» به صیغه مجهول، به جای «قال» به صیغه معلوم، شاید به خاطر ترک اولی حضرت نوح (علیه السلام) بوده است. یعنی، هر چند خداوند از آن در گذشت، ولی اثر آن بود که خداوند مستقیم سلام و برکات بر نوح نفرستد، بلکه این کار توسط ملائکه صورت پذیرد.

ثانیاً: هنگامی که کشتی نجات پهلو گرفت و قرار شد نوح و همراهان پیاده شوند و پس از شش ماه (2) ماندن بر روی آب، به زندگی عادی خود ادامه دهند، شاید با خود

ص: 184

1- بحار الانوار، ج 25، ص 205.

2- البته در مورد مدت ماندن کشتی نجات بر روی آب، در میان دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. شرح این مطلب را در بحار الانوار، ج 11، ص 334 مطالعه فرمایید

گفته باشند: «همه جا را سیلاب گرفته و تمام خانه و زندگی ما از بین رفته و زمین همچون باتلاق خطرناکی است که انسان را در خود غرق می کند و مواد غذایی هم وجود ندارد و بیم بیماری هم می رود. ما چگونه پیاده شویم و به زندگی عادی خود ادامه دهیم؟ کفار و مشرکان بر اثر طوفان نابود شدند و ما هم بر اثر نداشتن سر پناه و مواد غذایی و شیوع بیماری خواهیم مرد!» (1)

خداوند متعال در این آیه شریفه به آنها دلداری می دهد تا آرامش پیدا کنند. خدایی که قادر است آن طوفان عظیم را ایجاد کند و شما را شش ماه بر روی آب زنده نگهدارد، قادر بر حفظ و نگهداری شما بر روی زمین و تأمین نیازها و بر طرف کردن بیماریها و سایر موانع نیز خواهد بود. البته بهره مند کردن از نعمتها تا زمانی است که مردم کفران نعمت نکنند، که در صورت کفران، نعمت از آنها سلب گشته و دچار عذاب سختی خواهند شد.

روایت جالبی از امام رضا (علیه السلام)

امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) از دوستانش پرسید: مردم (اهل سنت) آیه شریفه «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» را چگونه تفسیر می کنند؟ یکی از حاضران عرض کرد: بعضی معتقدند: معنی آیه این است که کنعان فرزند حقیقی نوح نبود. امام فرمود:

«كَأَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ وَ لَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مَنْ كَانَ مِمَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِمَّا؛ (2) این سخن صحیح نیست؛ او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که مرتکب گناه شد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت، خداوند فرزندی او را نفی کرد. همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند».

بنابراین، خیال نکنید به صرف یک دعای توسل یا زیارت عاشورا یا قرآن بر سر

ص: 185

1- تفسیر نمونه، ج 9، ص 151.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 230، ح 2.

گرفتن، هر چند در مسیر اطاعت الهی گام بر نداریم، همه چیز درست می شود. بلکه باید مطیع اوامر و نواهی الهی باشیم و در مسیر رضای خداوند قدم بگذاریم.

پیوندهای مادی و معنوی

انسانها دو رقم پیوند با یکدیگر دارند:

1. پیوند مادی و جسمانی.

2. پیوند معنوی و روحانی.

اسلام به هر دو پیوند اهمیت می دهد. سفارش فوق العاده اسلام در مورد پدر و مادر، نشانه اهمیت اسلام به پیوندهای جسمانی است. به عنوان نمونه به آیه 23 و 24 سوره اسراء توجه فرمایید:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا* وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلْمِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا؛ و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید؛ و به پدر و مادر نیکی کنید، و هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار، و بر آنها فریاد مزن؛ و گفتار (لطیف و سنجیده و) بزرگووارانه به آنها بگو. و پر و بال تواضع خویش را از روی محبت و لطف، در برابر آنها فرود آر؛ و بگو: «پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کودکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرارده».

اولاً: خداوند متعال بعد از فرمان توحید و یکتاپرستی، بلافاصله دستور احترام به والدین را صادر می کند، که نشانگر اهمیت فوق العاده احترام به پدر و مادر است.

ثانیاً: تأکید ویژه قرآن نسبت به زمانی که پدر و مادر پیر و فرتوت شده و از کار افتاده و نیاز به محبت و کمک و عاطفه دارند، نشان از عنایت ویژه اسلام به مسایل عاطفی دارد. همان چیزی که دنیای مادی غرب، قلم سرخ بر روی آن کشیده، و والدین را در آن سن و سال که بیش از هر زمان دیگر نیاز به توجه و محبت و عاطفه دارند به خانه

سالمندان و به تعبیر بهتر «فراموشخانه» برده و سال به سال هم به آنها سر نمی زنند.

ثالثاً: خداوند متعال به فرزندان سفارش می کند که به پدر و مادر کوچکترین اهانتی نکرده، و کمتر از گل به آنها نگویند. مبادا به آنها بگویند: «خسته شدیم!»، «چقدر از شما پذیرایی کنیم!»، «چقدر برای شما زحمت بکشیم!»، «مگر ما چه گناهی کرده ایم که فرزند شما شده ایم!» و جملاتی از این قبیل؛ بلکه با آنها محترمانه سخن بگویند، و برخوردی محبت آمیز داشته باشند، و والدین را از چشمه سارهای عواطف خویش سیراب نمایند.

رابعاً: می فرماید: همچون پرندگانی که جوجه های خود را در مقابل گرما و سرما و حملات دشمن و دیگر خطرات زیر بال و پر می گیرند، شما فرزندان هم پدر و مادر خویش را، مخصوصاً در سن پیری و ناتوانی، زیر پر و بال محبت و عاطفه و عنایت خود قرار دهید تا مبادا دچار شکست روحی و عاطفی شوند. و در پایان برای آنها دعا کنید و از خداوند متعال بخواهید که به آنها رحم کند همانگونه که آنها در زمان کودکی به شما رحم کرده و در تربیت شما کوشا بودند.

خداوند در این قسمت می خواهد دوران ضعف و ناتوانی فرزند را به یادش بیاورد، که چگونه به هنگام تشنگی و گرسنگی به او آب و غذا می دادند، و تنهایی اش را پر می کردند، و نیازهای عاطفی اش را بر طرف می نمودند، و در تربیتش می کوشیدند، و خلاصه تمام تلاش خود را برای آسایش و امنیت او به کار می گرفتند. تا او هم اکنون که نیازمند کمک ها و عنایتها و محبت فرزند هستند، حمایتش را از آنها دریغ نکند.

فرزندانی که نسبت به والدین خود حرمتها را رعایت نمی کنند و سفارشات خداوند را در مورد آنها به جا نمی آورند مطمئن باشند که فرزندانیشان با آنها همان کار را خواهند کرد؛ و شاید هم بدتر!

به هر حال اسلام برای پیوندهای جسمانی و مادی اهمیت قائل است. اما مهمتر از آن، پیوندهای معنوی و روحانی است، تا آنجا که اگر کسی پیوندهای معنوی و روحانی را بگسلد پیوندهای جسمانی ارزشی نخواهد داشت. ولذا، اگر برادر انسان، همچون قایل، دست به کشتن انسان مظلومی همچون هابیل بزند، نمی توان به برادر قاتل محبت کرد و به او احترام گذاشت. زیرا با قطع رابطه معنوی و پیوند روحانی، پیوند جسمانی تأثیر خود را از دست می دهد.

آیه شریفه 23 سوره توبه ناظر بر همین مطلب است. توجّه فرمایید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنَّ اسْتِخْبَاطَ الْكُفْرِ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (1) ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولی (ویار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید. و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، آنان ستمکارانند».

نوح پیامبر (علیه السلام) بر اساس پیوند جسمانی و مادی به فرزندش علاقمند است و سعی دارد او را نجات دهد، اما از آنجا که او پیوندهای معنوی و روحانی خویش را با خدای خود قطع کرده و از صف اهل ایمان جدا شده، دیگر اهل او محسوب نمی شود و در زمره خانواده نوح به حساب نمی آید، و صلاحیت و شایستگی نجات ندارد.

مسلمانان مطرود

بر طبق برخی از روایات، حضرات معصومین (علیهم السلام)، بعضی از مسلمانان را به علت بریدن پیوندهای معنوی، طرد کرده و از خود نمی دانند. به چند نمونه از این روایات توجّه فرمایید:

ص: 188

1- سوره توبه، آیه 23.

1. امام کاظم (علیه السلام) فرمود:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ؛ (1) مسلمانی که هر روز به حساب خودش رسیدگی نکند از ما نیست».

یعنی شب هنگام موقعی که به بستر می روی اعمال آن روزت را مرور کن، چنانچه اعمال ناپسندی مرتکب شده ای جبران کن و اگر اعمال نیکی بجا آورده ای، خداوند را بر اعمال شایسته شاکر باش، در غیر این صورت امام کاظم تو را از خود نمی داند؛ هر چند ادعای دوستی داشته باشی.

2. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فِي شَرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّا؛ (2) کسی که مرتکب غش نسبت به مسلمانی در معامله ای شود (و به او جنس تقلبی بفروشد) از ما نیست». کسی که در شیر، آب می کند و آن را به عنوان شیر خالص می فروشد متقلب و خیانتکار است. میوه فروشی که ردیف رویین میوهها را سالم و درشت، و ردیف های زیرین را ریز و خراب می گذارد نسبت به برادران مسلمان خود مرتکب غش و خیانت شده است؛ کاری که متأسفانه در میادین میوه و تره بار ما زیاد انجام می شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین کسی را از خود نمی داند، هر چند بارها به زیارت قبر آن حضرت مشرف شده باشد.

3. در روایت دیگری از وجود مقدس حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «أَلَا مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ إِتْقَاءَ شَرِّهِ فَلَيْسَ مِنِّي؛ (3) آگاه باشید کسی که مردم او را به خاطر اجتناب از شرش گرامی بدانند و احترام بگذارند از من نیست».

مثل اینکه آدم بد زبانی است، برای این که از نیش زبانش در امان باشد و او را مورد تمسخر قرار ندهد، یا متهم به چیز ننماید، یا برایش شایعه سازی نکند به او احترام می گذارد. چنین کسی جزء خودیها و اهل پیامبر (صلی الله علیه و آله) محسوب نمی شود.

ص: 189

1- کافی، ج 2، ص 453، ح 2.

2- سفینه البحار، ج 6، ص 644.

3- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 77، ح 2.

4. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ؛ (1) کسی که به مردم ظلم و ستم می کند از شیعیان ما نیست».

یعنی شیعه نباید به کس ظلم کند. شیعه بودن به صرف ادعا نیست؛ بلکه شرایطی دارد که در روایات مختلف (2) ذکر شده است. بنابراین، تنها با خواندن دعای کمیل و ندبه و قرائت زیارت عاشورا و آل یاسین و رفتن به زیارت مراقد پاک و منور حضرات معصومین (علیهم السلام) انسان شیعه واقعی محسوب نمی شود؛ بلکه علاوه بر همه این کارها، که در جای خود بسیار خوب و لازم است، باید شرایط دیگری نیز داشته باشد که یکی از آنها ظلم نکردن به مردم است.

5. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَيْسَ بَوْلِيَّ لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ مُؤْمِنٍ حَرَامًا؛ (3) کسی که مال مردم را بدون رضایت آنها بخورد از دوستان ما نیست».

حرام خوری با دوستی امام صادق (علیه السلام) سازگاری ندارد. کاسبی که در شب احیا قرآن به سر می گیرد و به امام صادق و دیگر حضرات معصومین (علیهم السلام) متوسل می شود، اما در روز و به هنگام کاسبی کم فروشی می کند، دوست امام صادق (علیه السلام) نیست. کارمندی که در شب احیاء بک یا الله می گوید و سپس خداوند را به چهارده نور پاک قسم می دهد، اما روز بعد، در محل کار رشوه می گیرد جزء اولیاء امام صادق (علیه السلام) نمی باشد.

بنابراین، اگر می خواهیم شیعه واقعی علی (علیه السلام) باشیم و انتظار داریم در آن جهان آب کوثر از دست مبارکش بنوشیم باید از آنچه که بین ما و علی و اولاد علی (علیهم السلام) فاصله می اندازد (که به پنج نمونه آن اشاره شد) جدّاً اجتناب کنیم.

خلاصه این که پیوندهای معنوی و روحانی بسیار مهم است و گاه پیوندهای مادی و جسمانی را از بین می برد.

ص: 190

1- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 103، ح 15.

2- سفینة البحار، ح 4، ص 550.

3- کافی، ج 5، ص 314، ح 43.

به مناسبت بحث های گذشته شایسته است سخنی منطقی و معقول با برادران اهل سنت داشته باشیم و در این بحث، ملاک را قرآن مجید قرار دهیم.

این برادران محترم معتقدند که تمام اصحاب پیامبر عادل بوده، و نمی توان به آنها توهین کرد. هر کس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را درک کرده، و از آن حضرت حدیثی نقل نموده باشد، جزء صحابه آن حضرت محسوب می شود و عادل است و نازکتر از گل نمی توان به او گفت.

آنها معتقدند معاویه بن ابوسفیان هم از اصحاب پیامبر است و عادل بوده و نباید به او توهین کرد! آیا این مطلب صحیح است؟ آیا این عقیده با آنچه که از داستان پسر نوح خواندیم مطابقت می کند؟ آیا براستی کسانی که پیوند معنوی و روحانی خود را با پیامبر 6 بریدند، عادلند و باید به آنها احترام گذاشت؟ آیا همه صحابه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) عادل بوده اند؟

در پاسخ این سوالات باید گفت: انصاف این است که صحابه بر سه دسته اند:

1. کسانی که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) افراد شایسته و خوبی بوده، و پس از رحلت آن حضرت نیز پیوند معنوی و روحانی خویش را با آن حضرت حفظ نموده، و در خط پیامبر و مسیر رضای الهی گام برداشتند. این گروه بی شک عادلند.

2. کسانی که نه در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آن حضرت همراه بوده، و نه پس از آن حضرت در مسیر او گام برداشتند؛ مانند منافقان و انسانهای دو چهره، که در سوره منافقین و توبه و اوایل سوره بقره و برخی دیگر از سوره ها به شدت مورد مذمت قرار گرفته و خطر آن ها به مسلمانان گوشزد شده است. اینها هم با پیامبر نماز می خواندند، و در مجالس آن حضرت شرکت می نمودند، و گاه از آن حضرت روایت نقل می کردند، و جزء صحابه آن حضرت محسوب می شدند. آیا برادران اهل سنت این گروه را هم عادل

می دانند و معتقدند که باید مورد احترام همگان باشند؟! بی شک اینها نه عادلند و نه شایسته احترامند؛ بلکه در حقیقت همچون پسر نوح از دایره ایمان خارج شده و پیوندهای معنوی و روحانی را بریده و جزء مسلمانان محسوب نمی شوند.

3. کسانی که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسیر آن حضرت بوده، اما بعد از رحلت آن حضرت منحرف شده، و پیوندهای معنوی خود را با خدا و پیامبر قطع کردند. مانند تعدادی از صحابه که در کتب برادران اهل سنت تصریح شده که آنان مرتکب شرب خمر شده و حدّ شرعی بر آنها جاری شد. (1) آیا براستی اینها عادلند؟

یکی از صحابه پیامبر سمرة بن جندب بود. او در باغ یکی از انصار درخت نخلی داشت، که راه عبور به سمت باغ از داخل خانه آن انصاری می گذشت. سمره هر زمان قصد سرکشی از درختش را داشت بدون اطلاع قبلی و گفتن «یا الله» وارد خانه انصاری گشته و داخل باغ می شد، و با این کارش برای خانواده انصاری ایجاد مزاحمت می کرد.

مرد انصاری به سمره گفت: شما حق دارید از درخت خود سرکشی کنید، ولی موقع ورود به خانه ما، اطلاع دهید تا خانواده خود را بپوشد. سمره گفت: من حق عبور دارم و هر زمان بخواهم وارد می شوم و اطلاع هم نمی دهم. مرد انصاری از او به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شکایت کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سمره را خواست و شکایت مرد انصاری را به وی گوشزد کرد و از او خواست بدون اطلاع قبلی وارد خانه آنها نشود. اما آن مرد لجباز سفارش پیامبر را هم نپذیرفت و بر همان عقیده اش پافشاری کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این درخت را به من واگذار کن، تا در جای دیگر نخل بهتری به تو بدهم. این پیشنهاد را هم نپذیرفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به جای آن نخل، ده نخل به تو می دهم. باز هم قبول نکرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی که دید او همچنان به لجباجت و خیره سری اش ادامه می دهد و قصد ضرر زدن به مرد انصاری را دارد، خطاب به مرد

ص: 192

1- به وسایل الشیعه، ج 18، ابواب حد المسکر، باب 2 و 3 و 4 و 5 و 9 و 14 و السنن الکبری، ج 8، ص 312 به بعد مراجعه فرمایید.

انصاری فرمود: درخت نخلس را از ریشه بکن و بیرون بینداز؛ چون هیچ کس حق ندارد به دیگری ضرر برساند. (1)

این شخص جزء صحابه پیامبر 9 بود و در زمان آن حضرت مرتکب چنین کار حرام و گناه بزرگی شد. آیا او عادل است و واجب الاحترام؟!

پس از رحلت حضرت که پرونده به مراتب سیاهتری دارد. هنگامی که زیاد بن ابیه حکومت عراق را به دست گرفت سمرة بن جندب را والی بصره کرد. این مرد جنایتکار شروع به مبارزه با مخالفان کرد و در این راه 8000 نفر از آنان را کشت. (2) هنگامی که از او پرسیدند: با کشتن این همه انسان احساس ناراحتی نکردی؟ گفت: اگر 8000 نفر دیگر هم بکشم ناراحت نخواهم شد. (3) آیا برادران اهل سنت چنین انسان جنایتکار سفاک خونریزی را عادل می دانند؟!

سمره در زمان معاویه مأمور جعل حدیث بر علیه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و به نفع قاتل آن حضرت، ابن ملجم مرادی شد. آن دو، نسبت به قیمت این کار زشت با هم چانه زدند و در نهایت بر 400000 درهم توافق کردند. سمرة بن جندب اعلان کرد دو آیه زیر درباره حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ* وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ؛ و بعضی از مردم در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند، در حالی که آنان، سر سخت ترین دشمنان. (نشانه آنها، این است که) هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین،

ص: 193

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 293 و قواعد الفقیه، ج 1، ص 26 به بعد.

2- قواعد الفقهیه، ج 1، ص 27.

3- مستدرکات علم الرجال، ج 4، ص 160.

کوشش می کنند، و زراعتها و چهار پایان و انسانها را نابود می سازند، (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد».

در حالی که این دو آیه مطابق سخن مفسران، درباره «اخنس بن شریق منافق» نازل شده است، که در عصر رسول خدا دست به جنایاتی زده بود. (1)

وی همچنین اعلام کرد که آیه 207 سوره بقره، که می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ؛ بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی (علیه السلام) در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) (جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند)».

در وصف ابن ملجم نازل شده است، در حالی که این آیه در ماجرای لیلة المبيت درباره علی (علیه السلام) نازل شده بود. (2)

آیا براستی برادران اهل سنت چنین انسانی را با این پرونده سیاه عادل می دانند؟!

برادران عزیز! بیایید براساس قرآن مجید قضاوت کنیم. کسانی که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از رحلت آن بزرگوار در مسیر حق بوده اند را تمجید نموده، و صحابه ای که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا بعد از آن حضرت منحرف شده اند را طرد نماییم.

ص: 194

1- رجوع کنید به: تفسیر فخر رازی، روح المعانی، در المنثور، مجمع البیان و تفسیر نمونه، ذیل تفسیر آیات فوق.

2- عاشورا، ص 181 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 289.

فصل نهم: عوامل اصلی انحراف فرزند نوح (علیه السلام)

اشاره

ص: 195

سؤال: مگر حضرت نوح (علیه السلام) فرزند خود را خوب تربیت نکرد که منحرف شد؟ حضرت نوح (علیه السلام) که در طول 950 سال رسالت موفق شد حدود هشتاد نفر را هدایت کند (1) یعنی برای هدایت هر نفر بطور متوسط 12 سال وقت گذاشت، چطور برای هدایت فرزندش وقت کافی نگذاشت؟ آیا نعوذ بالله نطفه این فرزند اشکال داشته است؟

جواب: هرگز اشکالی در نطفه فرزند نوح نبوده است و اساساً هیچ یک از همسران پیامبران، حتی آنها که از نظر عقیده راه کفر و شرک را پیمودند و مشکل عقیدتی داشتند، آلودگی جنسی نداشتند (2)، و هر کس مطلبی در این مورد بگوید باطل و بی اساس و بدور از واقعیت است. نتیجه این که بی شک فرزند نوح حلال زاده بوده و در مورد تربیت او هیچ کوتاهی از ناحیه حضرت نوح (علیه السلام) صورت نگرفته بوده است.

بنابراین، علل انحراف او چیز دیگری بوده که برای پی بردن به آن لازم است به سراغ عوامل تربیتی برویم و در مورد آن بحث نماییم.

ص: 197

1- بحار الانوار، ج 11، ص 326 و ص 336، ح 64.

2- در المنثور، ج 6، ص 245 و بحار الانوار، ج 11، ص 308.

دانشمندان تعلیم و تربیت معتقدند انسان در سه مکتب پرورش پیدا می کند و آن را مثلث تربیت می نامند:

1. دامان مادر و آغوش پدر یا محیط خانواده.

2. محیط تحصیل علم یا مکتب درسی؛ که شامل پیش دبستانی، دبستان، دوره راهنمایی، دبیرستان، پیش دانشگاهی و دانشگاه می شود.

3. محیط جامعه؛ باید مراقب بود که فرزند در محیط کسب و کار با چه کسانی محصور است. در محله با چه افرادی رفاقت می کند. در تفریحگاه ها و پارک ها به سراغ چه کسانی می رود. در محیط اداره با چه انسانهایی حشر و نشر دارد. در مجالس با چه کسانی می نشیند. همه اینها محیط جامعه محسوب می شود.

در عصر و زمان ما، مکتب چهارمی نیز پیدا شده و مثلث تربیت را تبدیل به مربع تربیت کرده، و آن رسانه های ارتباط جمعی است. برنامه های رادیویی، تلویزیون، ماهواره، اینترنت، روزنامه ها، مجلات و حتی پیامک ها، تأثیر زیادی در تربیت فرزند دارد.

اسلام در تمام این زمینه ها برنامه دارد. اگر کسی در هر سه زمینه، بلکه هر چهار زمینه، مراقب تربیت فرزندش باشد و بتواند او را کنترل کند، تربیت شایسته ای خواهد یافت. اما اگر در هر زمینه ای غفلت کند به همان نسبت در تربیت او ناموفق خواهد بود.

1. محیط خانواده

سؤال: اسلام برای تربیت فرزند در محیط خانواده از چه زمانی برنامه دارد؟

از دوران نوجوانی، یا کودکی، یا شیرخوارگی، یا آغاز ولادت و یا حتی قبل از تولد؟

جواب: اسلام از زمانی که انسان می خواهد همسری برای خود انتخاب کند مسأله تربیت فرزند آینده آنها را شروع می کند. و لذا، در روایات ما برای همسر شایسته ویژگی های خاصی مطرح شده است. از جمله این که به مسلمانان توصیه شده به سراغ

همسری دین دار و متدین برونند. (1) یعنی هر چند هر کدام از جمال و کمال و میزان تحصیلات امتیاز خوبی است، اما امتیاز مهم، دینداری است. بسیاریند کسانی که به دنبال جمال و زیبایی رفته و همسری زیبا انتخاب نموده، و به دین و عقیده او اهمیتی ندادند، و جمال همسرشان بلائی بزرگی در زندگی مشترکشان شد. همانگونه که برخی به دنبال مال و ثروت همسرشان بودند و همان مال بلائی جان آنها شد. و از آن بدتر، کسانی به هوای مال پدر دختر، با دختری ازدواج کرده و پس از ازدواج برای مرگ پدر زن لحظه شماری نموده، تا پس از مرگ وی، اموالش به دخترش برسد و سپس به تملک او درآید، اما خوشبخت نشدند! ازدواجهایی که با ملاک و معیار زیبایی و ثروت زوجه صورت گیرد ختم به خیر نمی شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ لِجَمَالِهَا أَوْ لِمَالِهَا وَكُلَّ إِلَى ذَلِكَ، وَإِذَا تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا رَزَقَهُ اللَّهُ الْمَالَ وَالْجَمَالَ؛ (2) هرگاه مردی، زنی را به خاطر زیبایی یا ثروتش به عنوان همسر انتخاب کند، خداوند او را به همان مال و جمال واگذار می کند (و حمایتش نمی کند) ولی اگر به خاطر دین و ایمانش با او ازدواج نماید، خداوند مال و جمال نیز به او عنایت می کند».

بنابراین، تربیت فرزند از هنگام انتخاب همسر آغاز می شود و به هنگام عروسی و زفاف و آمیزش و انعقاد نطفه ادامه پیدا می کند و لهذا سفارشات فراوانی در مورد زمان و مکان آمیزش و کیفیت و چگونگی آن در روایات اسلامی به چشم می خورد (3) و سپس در دوران حاملگی شدت پیدا می کند و سفارشات متعددی از جمله استفاده آکید از غذای حلال به چشم می خورد. (4)

هنگامی که فرزند به دنیا می آید و دوران شیرخوارگی اش شروع می شود نیز

ص: 199

1- وسایل الشیعه، ج 14، ص 30، ح 2، ص 31، ح 4 و 5 و 6.

2- وسایل الشیعه، ج 14، ص 30، ح 1.

3- بخشی از این روایات در وسایل الشیعه، ج 14، ص 187، باب 149 و ص 188، باب 150 و ص 190، باب 151، آمده است.

4- حلیة المتقین، باب چهارم، فصل هشتم.

دستورات خاصی وجود دارد. از جمله این که اگر به هر علت مادر نتواند به نوزاد شیر بدهد و بخواهند دایه ای برای کودک انتخاب کنند باید دایه ای بیابند که احمق نباشد، عداوت و دشمنی اهل بیت را در دل نداشته باشد، و لب به شراب نزند. (1)

و در همین راستا حقوقی را به نفع فرزند بر عهده پدر گذاشته، که به هشت نمونه آن در ضمن سه روایت اشاره می کنیم:

حقوق فرزند بر والدین

روایت اول: حضرت علی (علیه السلام) طبق آنچه که در نهج البلاغه آمده، فرمودند:

«حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ آدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ؛ (2) و حق فرزند بر پدرش این است که نام نیک برایش انتخاب کند، و خوب تربیتش نماید، و قرآن را تعلیمش دهد».

1. نام نیک؛ علت سفارش نام نیک برای فرزندان این است که تکرار نام، اثر تلقینی در فرزند دارد. مثلاً وقتی نام پسر عبدالله باشد و این نام تکرار شود، فرزند به این فکر می کند که بنده خدا باشد، و در مقابل خداوند وظیفه ای دارد. و هنگامی که نام دختری را فاطمه بگذارند و این نام تکرار شود و او را با آن نام صدا کنند، تلاش می کند که از حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) پیروی نماید. همانگونه که نامهای بد اثر تلقینی منفی دارد و لذا از آن نهی شده است. (3) اگر در روایات از انتخاب نام «مالک» نهی شده، (4) بدان جهت است که صاحب این نام بر اثر تکرار آن خیال می کند که مالک هستی است. نام «خالد» نیز غافل کننده است و انسان را از مرگ و جهان آخرت غافل می کند و لذا نهی

ص: 200

1- می توانید این روایات را در وسایل الشیعه، ج 15، ص 184، باب 75 و ص 185، باب 76، و ص 187، باب 77 و 78 و ص 189، باب 79 مطالعه فرمایید

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 399.

3- وسایل الشیعه، ج 15، ص 123، ح 3.

4- وسایل الشیعه، ج 15، ص 130، ح 1.

شده است. (1) از انتخاب نام دشمنان اسلام نیز نهی شده است. (2) پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) گاه هنگام برخورد با نام های نامناسب آنها را تغییر می داد، (3) و نام مناسبی برای آن شخص انتخاب می کرد. نتیجه این که یکی از حقوق فرزند، نام نیک است.

2. ادب نیکو؛ دوّمین حق فرزند این است که او را بطور صحیح ادب کند. برخی تصوّر می کنند ادب آن است که اگر کار بدی کرد او را به باد کتک بگیرد؛ این اشتباه است. تأدیب فرزند این است که کار صحیح را در اعمال و رفتار والدین خود مشاهده کند. مثل این که در برابر فرزندان سخنان زشت و بی ادبانه نگویند، و به یکدیگر توهین نکنند، فحاشی و بددهانی ننمایند، دروغ نگویند، تهمت نزنند، کتک کاری نکنند و خلاصه این که به بچه ها درس عملی بدهند. زیرا اگر خودشان آلوده این اعمال زشت باشند و به بچه ها سفارش به کارهای خیر کنند، هیچ اثری ندارد. پس بهترین راه تأدیب، ادب عملی است.

3. تعلیم قرآن؛ سوّمین حق فرزند بر پدر این است که او را با قرآن آشنا سازد. خوانندگان محترم! فرزندان را از کودکی با قرآن آشنا کنید که هر چه با قرآن آشنا تر شوند از انحرافات و مفسد اخلاقی بیشتر فاصله خواهند گرفت. انسان هنگامی که برنامه تلاوت قرآن بچه های کم سنّ و سال را از تلویزیون مشاهده می کند لذّت می برد. مخصوصاً که بسیار زیبا و بدون غلط و با رعایت تمام قواعد تجوید از عهده تلاوت قرآن برمی آیند. علاوه بر قرائت و تلاوت قرآن، باید تدریجاً آنها را با معارف بلند قرآن نیز آشنا سازیم.

روایت دوّم: پیامبرگرمی اسلام (صلی الله علیه و آله) در مورد حقوق فرزند، فرمودند:

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ، وَالسَّبَّاحَةَ، وَالرَّمَّاحَةَ، وَأَنْ

ص: 201

1- وسایل الشیعه، ج 15، ص 130، ح 2.

2- وسایل الشیعه، ج 15، ص 130، ح 3.

3- وسایل الشیعه، ج 15، ص 130، ح 6.

لَا يَرْزُقُهُ إِلَّا طَيِّبًا؛ (1) حق فرزند بر پدرش این است که خواندن و نوشتن و شناکردن و تیراندازی به او تعلیم دهد، و جز غذای حلال به او نخوراند».

در این روایت به چهار حق دیگر فرزند اشاره شده است:

4. تحصیل علم؛ فراگیری علم و قدرت بر خواندن و نوشتن از دیگر حقوق فرزند است. اکنون که عصر مبارزه با بیسوادی است این حق جلوه خاصی ندارد، اما طرح آن بیش از 1400 سال قبل در محیطی که تمام با سوادهای آن به بیست نفر نمی رسید (2) بسیار مهم بود، و نشان از اهمیت فوق العاده اسلام به علم و دانش می دهد. بنابراین، بر پدر لازم است که زمینه تحصیل فرزندش را به مقدار امکاناتش مهیا سازد.

5. تعلیم شنا؛ یکی دیگر از حقوق فرزند بر پدر این است که به او شنا یاد دهد. چون ممکن است فرزند در دریا یا رودخانه یا استخری گرفتار شود و اگر شنا بلد نباشد جانش به خطر بیفتد.

6. تیراندازی؛ آمادگی دفاعی و نظامی از دیگر حقوق فرزند است. اگر ما در جنگ تحمیلی آمادگی کافی دفاعی نداشته بودیم بیگانگان و دشمنان ما را نابود کرده بودند. همانگونه که اگر جوانان حزب الله لبنان تعلیمات نظامی کافی نداشتند، اسرائیل آنها را بلعیده بود.

7. غذای حلال؛ فرزند یکی از افرادی است که واجب التّفقه پدر محسوب می شود، و تا زمانی که قادر بر تهیّه نفقه خود نباشد و پدر قادر باشد باید نفقه اش را تأمین کند. ولی پدر باید دقّت کند که غذای حلال به فرزندش بدهد؛ چون غذای حرام آثار زیانباری بر روح انسان می گذارد، (3) تا آن جا که امام حسین (علیه السلام) یکی از علل انحطاط و

ص: 202

1- میزان الحکمه، ج 11، باب 4211، ح 22734.

2- فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، ص 25.

3- برخی از آثار مورد اشاره، در بحار الانوار، ج 66، ص 314، ص 372 آمده است.

شقاوت کوفیان را پر شدن شکمهای آنان از لقمه حرام شمرد. (1)

حدیث سوم: در روایت دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدَةِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُزَوِّجَهُ إِذَا أَدْرَكَ، وَيُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ؛ (2) حق فرزند بر پدرش این است که برایش نام نیک انتخاب کند، و هنگامی که به سن ازدواج رسید مقدمات ازدواجش را فراهم نماید، و خواندن و نوشتن به او یاد دهد».

در این روایت نیز به سه حق اشاره شده که در مورد دو حق آن در روایت قبل بحث شد، و حق دیگر آن ازدواج است.

8. حق ازدواج؛ هشتمین حق فرزند، حق ازدواج و تشکیل زندگی مشترک است. پدر و مادر وظیفه دارند هنگامی که فرزندشان (چه پسر و چه دختر) به سن ازدواج رسید وسایل ازدواجش را آماده کنند. حدیث عجیبی داریم که باید پدر و مادرهای سخت گیر و اهل تجملات و تشریفات، و آنها که به دنبال مسابقه تجمل پرستی هستند، به آن توجه کنند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) طبق این روایت می فرماید:

«اگر جوان بر اثر سخت گیری بی دلیل پدر و مادر موفق بر ازدواج نشود و به خاطر ترک ازدواج به گناه بیفتد پدر و مادر نیز، در گناه این فرزند شریکند!» (3)

چرا اینقدر ازدواج را سخت می گیرید و برای خود و جوانان مشکل ساز شده اید؟ مگر عروس و دامادی برتر از فاطمه و علی (علیهما السلام) در این عالم سراغ دارید؟ ازدواج و مهریه و جهیزیه و جشن ازدواجشان را در کتابهای تاریخی مطالعه کنید و ببینید چقدر ساده بوده است. (4) بیایید با تأسی به این بزرگان، بتهایی که در مورد ازدواج و مهریه و

ص: 203

1- سخنان حسین بن علی (علیه السلام)، ص 245.

2- میزان الحکمه، ج 11، باب 4211، ح 22736.

3- تفسیر نمونه، ج 14، ص 464، ذیل آیه 32 سوره نور.

4- شرح این مطلب را در کتاب زهرا (علیها السلام) برترین بانوی جهان، ص 29 به بعد مطالعه فرمایید.

جهیزیّه و جشن عقد و عروسی ساخته ایم، بشکنیم و موانع را از سر راه جوانان برداریم. مهریه ساده، جهیزیّه سبک، جشن کم خرج، مایه آبروریزی نیست. انحراف جوانان و آلودگی جنسی آنان و روابط نامشروعی که به خاطر موانع ازدواج رخ می دهد، مایه آبروریزی است! خلاصه این که اولین مکتب تربیت فرزند، دامن مادر و آغوش پدر است، که اهمیّت فوق العاده ای دارد.

مکتب دوّم: محضر استاد و معلّم

دوّمین مکتب تربیتی انسان محضر استاد و معلّم است که از دوران پیش دبستانی شروع می شود و تا مراحل مختلف دانشگاه ادامه می یابد. در این مرحله، اگر برنامه های تحصیلی مناسب، و کتابهای درسی سالم، و اساتید هم مطابق موازین صحیحی انتخاب شوند، تربیت صحیحی شکل خواهد گرفت. برنامه اسلام در این بعد تربیتی چیست؟ آیات متعدّد و روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد که به برخی از آنها خواهیم پرداخت. اما قبل از آن، توجّه به این نکته لازم است که این روایات از معجزات اسلام است. زیرا این احادیث در زمانی بیان شده که خرافات سرتاسر جامعه حجاز را در بر گرفته بود(1) و علم و دانش ارزشی نداشت. بیان روایات بلندی در مورد علم و دانش در آن محیط، نوعی معجزه محسوب می شود. اینک به روایاتی در مورد تعلیم و تعلّم و ارزش علم و دانش توجّه فرمایید:

1. دانش برای همه؛ از نظر اسلام علم آموزی هیچ محدودیّت سنی و جنسی ندارد. اسلام دانش آموختن را بر همه مسلمانان واجب می داند.

(طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ). (2)

ص: 204

1- بخشی از این خرافات در کتاب فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، ص 21 به بعد آمده است.
2- میزان الحکمه، ج 7، باب 2847، ح 13745، این روایت صراحت دارد که تحصیل علم بر مرد و زن لازم است و بر فرض که کلمه «مسلمه»، در روایت نباشد باز هم تحصیل علم بر زنان لازم بود. چون منظور از «مسلم» جنس مسلمان اعم از زن و مرد است، نه جنسیّت مرد به تنهایی. بنابراین، در هر حال «طلب العلم» اختصاص به مردان ندارد، بلکه اسلام آنرا بر زن و مرد هر دو لازم می داند.

بنابراین، از نظر اسلام زن و مرد، پیر و جوان، ثروتمند و فقیر، همه و همه باید به دنبال تحصیل علم باشند.

2. دوران تحصیل؛ از نظر اسلام دوران تحصیل نیز محدود به زمان خاصی نیست؛ بلکه از گاهواره تا گور ادامه دارد. (أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ). (1)

بنابراین، در فرهنگ اسلامی چیزی به نام فارغ التحصیلی وجود ندارد، و انسان تا آخر عمر همواره باید در حال یادگیری باشد، و اگر دو روزش مساوی باشد و چیزی بر معلوماتش افزوده نشود ضرر کرده است. (2)

3. ارزش فوق العاده فراگیری علم؛ در مورد اهمیت تعلیم علم روایات فراوانی وجود دارد، که به چند نمونه آن قناعت می کنیم:

الف) حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

«تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ، وَ مُدَارَسَتُهُ تَسْبِيحٌ، وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ، وَ تَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ»؛ (3)

یادگیری علم (و گامهایی که به سوی کلاس درس بر می دارید) حسنه است. و مباحث علمی حکم تسبیح خدا را دارد. و بحث از علم و دانش جهاد است. و یاد دادن آن به انسانهای جاهل صدقه محسوب می شود».

دنیای امروز یادگیری را واجب کرده، و اگر معلوم شود کسی سواد خواندن و نوشتن ندارد او را مجبور به فراگیری می کند، ولی یاد دادن را واجب و اجباری نکرده است. اما

ص: 205

1- نویسنده کتاب «العلم والحكمة في الكتاب والسنة»، در ص 206، پس از نقل روایت مذکور از برخی کتب می گوید: «بعد از جستجوی فراوان و تحقیق زیاد چنین روایاتی را در منابع معتبر روایی نیافتیم؛ هر چند در برخی کتب دیگر آمده است».

2- بحار الانوار، ج 71، ص 173، ح 5.

3- میزان الحکمه، ج 7، باب 2862، ح 13840.

اسلام علاوه بر وجوب تحصیل علم، تدریس و تعلیم را نیز واجب شمرده است.

ب) پیامبرگرامی اسلام، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«الَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ الْأَجُودِ الْأَجُودِ؟ اللَّهُ الْأَجُودُ الْأَجُودُ، وَ أَنَا أَجُودٌ وَ لِدِ آدَمَ وَ أَجُودُكُمْ مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ عَلَّمَ عِلْمًا فَنَشَرَ عِلْمَهُ؛ (1) می خواهید سخاوتمندترین فرد را به شما معرفی کنم؟ سخاوتمندترین موجود خداوند متعال است. و سخاوتمندترین انسان در میان فرزندان آدم من هستم. و سخاوتمندترین شما بعد از من کسی است که چیزی را فراگیرد و به دیگران یاد دهد».

ج) در روایت دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«إِنَّ مُعَلِّمَ الْخَيْرِ يَسْتَتَغْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ، وَ حَيْتَانُ الْبَحْرِ، وَ كُلُّ ذِي رُوحٍ فِي الْهَوَاءِ، وَ جَمِيعُ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؛ (2) کسی که به مردم چیزهای خوب (دنیوی و اخروی، علم دین و دنیا) یاد می دهد تمام موجودات زمین و آسمان و جنبنندگان، حتی ماهیان دریا و مرغان آسمان، برای او استغفار می کنند».

واقعاً مقام معلم چقدر والا و بالاست که تمام زمین و آسمان برایش استغفار نموده، و در مقابلش سر تعظیم فرود می آورند.

د) در روایت سومی از آن حضرت چنین خوانیم:

«إِنَّ الْمُعَلِّمَ إِذَا قَالَ لِلصَّبِيِّ بِسْمِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ وَ لِلصَّبِيِّ وَ لِوَالِدَيْهِ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ؛ (3) هنگامی که معلم به کودک می گوید بسم الله بگو، سه برائت از جهنم نوشته می شود: یکی برای معلم، دیگری برای خود بیچه، و سومی برای پدر و مادر آن بیچه».

گفتن یک بسم الله الرحمان الرحيم این قدر ثواب دارد، حال اگر آن بیچه زیر نظر معلم، تمام قرآن را حفظ کند چقدر ارزش و ثواب دارد؟

ص: 206

1- میزان الحکمه، ج 7، باب 2859، ح 13825.

2- میزان الحکمه، ج 7، باب 2859، ح 13819.

3- مستدرک الوسائل، ج 15، ص 166، ح 4.

از این روایات معلوم می شود که درس و تحصیل و تدریس بسیار مهم است.

4. ویژگی های معلّم شایسته: ما حقّ نداریم نزد هر معلّمی زانو بزیم و فرزندمان را به کلاس درس هر استادی بفرستیم؛ بلکه باید معلّم و استاد را با دقّت انتخاب کنیم. خداوند متعال در آیه 24 سوره عبس می فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»؛ (1) انسان باید به غذایش بنگرد!

ظاهر این آیه شریفه و آیات قبل و بعدش این است که موضوع بحث، مسایل توحیدی است. یعنی هنگامی که انواع غذاها را سر سفره می گذارند و میل می کنی، فکر کن که از کجا آمده است؟ آیا در مورد همین نانی که در هر سه وعده غذایی مورد استفاده قرار می گیرد اندیشیده ای؟ یک دانه گندم را مورد مطالعه قرار بده، که چگونه ساخته شده است؟ هر دانه گندمی یک نطفه زنده دارد، و بقیّه اش موادّ غذایی محسوب می شود.

هنگامی که کشاورز آن را در دل زمین می کارد نمی تواند از موادّ غذایی زمین استفاده کند و لذا نطفه زنده گندم از موادّ غذایی خود گندم استفاده کرده و شروع به رشد و نمو می نماید، تا به تدریج قادر بر استفاده از موادّ غذایی زمین شوند. ممکن است دانشمندان دانشمندان جمع شوند و با مطالعه و تحقیق و پژوهش چیزی شبیه دانه گندم با همان موادّ غذایی بسازند، اما نطفه زنده ای نخواهد داشت و چنانچه سال ها در دل زمین پنهان شود سبز نخواهد شد! براستی، دریایی از معارف توحیدی در دانه گندم وجود دارد؛ اگر در آن اندیشه کنیم.

آیا دقّت کرده اید هنگامی که پرتغالی را پوست نموده و آن را برش می دهیم، صدها بطری کوچک بلورین که پر از آب پرتقال است با نهایت دقّت و ظرافت در کنار هم چیده شده، به گونه ای که امکان جا به جایی هوا در بین بطریها نیست، و لذا فاسد نمی شود. آری، در یک قاچ پرتقال یک دنیا توحید و خداشناسی است. نتیجه این که

ص: 207

ظاهر آیه مورد بحث و آیات قبل و بعد آن توجّه به مسایل توحیدی است.

اما آیه شریفه معنای دیگری نیز دارد. و آن مراقبت از غذای روح است.⁽¹⁾ انسان باید در مورد غذای روحش دقت کند، و مراقب باشد علم و دانش را از چه کس می گیرد. نکند معلّم و استادی غذای مسموم روحی را در قالب زیبایی قرار دهد و به خورد تو دهد و روح را بیمار کند.

اساتید مسلمان و انقلابی، مسئولین محترم دانشگاه ها، دولتمردان عرصه فرهنگی و علمی کشور مراقب علوم وارداتی باشند و از این غذاهای روحی دانشجویان به شدّت مراقبت کنند، که گاه صاحبان آن، فرهنگ و عقاید فاسدشان را از طریق علومشان به مردم دیگر کشورها تحمیل می کنند.

به عنوان نمونه، در دوران طاغوت کتاب جامعه شناسی دانشگاه را مورد مطالعه قرار دادم. در بخشی از این کتاب در مورد مذهب چنین نوشته شده بود: «آیا مذهب زاییده جهل انسان است، یا مولود ترس انسان می باشد؟» یعنی مذهب ساختگی است. آن روز که انسان جاهل بود و اسباب عالم طبیعت را نمی شناخت معتقد به مذهب و خدا شد. همانگونه که اشخاصی که از سیلاب و زلزله و دیگر حوادث خوفناک آسمانی و زمینی می ترسیدند به خدا و مذهب پناه می بردند! به عبارت دیگر نویسنده این کتاب، غیر واقعی بودن مذهب و خداوند را قطعی و مسلّم گرفته بود و به زعم خویش به دنبال علل و عوامل آن بود! این گونه کتابها بسیار خطرناک است و لذا عزیزی که مسئولیت تنظیم متون درسی کتابهای دانشگاهی و غیر دانشگاهی را دارند باید بسیار مراقب باشند و فیلتر بگذارند تا مبادا مطلب خلافی به دانش آموختگان منتقل شود.

البته ما مخالف استفاده از علوم و دانش و کشفیات دیگران نیستیم، و از مطالب

ص: 208

1- و لذا در روایتی از امام باقر (علیه السلام) که در تفسیر آیه مورد بحث وارد شده می خوانیم که فرمود: «منظور از طعام علم و دانشی است که انسان استفاده می کند و باید مراقب باشد که از چه کسی آن را می گیرد». (میزان الحکمه، ج 7، باب 2867، ح 13873)

مفید و خوب آنها استقبال می‌کنیم، اما باید مسایل خلاف عقاید و اخلاق و معارف دینی آن حذف شود.

مکتب سوم: محیط اجتماع

منظور از محیط اجتماع، که سومین مکتب تربیتی انسان محسوب می‌شود، مجالس مذهبی، مساجد، حسینیه‌ها، هیئتهای دینی، مجالس تشکیل شده در پارک‌ها، محیط کارهای شخصی و اجتماعی و آزاد و جلسات خصوصی و دوستان خصوصی و مانند آن است. که از همه مهمتر و تأثیرگذارتر دوستان خصوصی آن هم در جلسات خصوصی می‌باشد. گاه یک دوست ممکن است انسان را جهنمی کند، همانگونه که امکان دارد انسان را به بهشت سوق دهد. دوست خوب می‌تواند انسان را به قلّه افتخار رهنمون شود، همانگونه که دوست بد می‌تواند او را به حضيض ذلّت بکشاند. آیات 50 تا 61 سوره صافات، شاهد خوبی بر این ادعاست. توجه فرمایید:

﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ (1) در حالی که بهشتیان غرق گفتگو هستند رو به یکدیگر کرده از هم سؤال می‌کنند.

این آیات مربوط به بهشتیان است که پس از ورود به بهشت بر روی تختها و سریرهایی می‌نشینند و در مورد مسایل مختلف گفتگو کرده و از همدیگر سوال می‌کنند. از جمله مطالبی که بین آنها ردّ و بدل می‌شود در مورد دوستانشان در دنیاست؛ که در آیه بعد به آن پرداخته شده است:

﴿قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ﴾ یکی از آنها می‌گوید: «من (در دنیا همنشینی داشتم)».

آری، یکی از بهشتیان از دوستش می‌پرسد که در دنیا با او بوده و اکنون در بهشت نیست. سپس ویژگی هایش را به شرح زیر بیان می‌کند:

ص: 209

«يَقُولُ أَيْنَكَ لِمَنِ الْمُصَدِّقِينَ * أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمَدِينُونَ؛ (دوست دنیایی من) پیوسته می گفت: آیا تو باور داری، که وقتی ما مردیم و خاک و استخوانی (پوسیده) شدیم، (بار دیگر زنده می شویم و) جزا داده خواهیم شد؟»

در آیه بعد می خوانیم:

«قَالَ هَلْ أُنْتُمْ مُطَّلِعُونَ؛ می گوید: «آیا شما (از وضع او) آگاهید؟»

اما ظاهراً دوستان بهشتی اش اطلاعی از دوست او ندارند. اما با توجه به این که بهشتیان بر جهنمیان مسلطند و آنها را مشاهده می کنند، ناگهان نگاهش به جهنم می افتد و از سرنوشت او مطلع می شود:

«فَاطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ؛ این جاست که نگاهی می کند، ناگهان او را در میان دوزخ می بیند.»

هنگامی که دوستش را در جهنم می بیند و ملاحظه می کند که حاصل اعمالش را دریافته، و خود را در بهشت می بیند و ثمره زحماتش در دنیا را گرفته، به یاد تلاشهای آن دوست جهنمی برای گمراه کردن خود می افتد و خطاب به او می گوید:

«قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ؛ «به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی!»

سپس به این نکته توجه می کند که لطف و عنایت خداوند سبب نجات او و بهشتی شدنش شد.

این آیات نشان می دهد که یک دوست می تواند انسان را جهنمی کند یا نکند. ولذا باید بسیار مراقب بود و دوستان خوبی انتخاب کرد. بسیاری کسانى که به واسطه یک دوست ناباب، آلوده مواد مخدر شده اند. وسوسه های دوست آلوده آنقدر تکرار می شود تا او را وادار به استفاده از مواد مخدر می کند. بعد هم پیشنهاد تجارت پر سود مواد مخدر به او می دهد و از او یک قاچاقچی می سازد.

سپس دستگیر و محکوم به اعلام می شود. و اگر هم گرفتار قانون و مجازات نشود دچار انواع بیماری های حاصل از اعتیاد می شود و در برخی موارد تمام بدنش پوسیده، و به وضعیتی رقت باری دچار می گردد. عضویت در باندهای سرقت، جنایت، و اعمال جنسی منافی عفت، غالباً ثمره دوستی با افراد ناباب است. بنابراین، جوانان عزیز باید در انتخاب دوست بسیار سخت گیر باشند.

دوست از نظر سعدی شیرازی

گلی خوشبوی در حمام روزی *** رسید از دست مخدومی به دستم

بدو گفتم که مشکى يا عبرى *** که از بوی دلاویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم *** ولیکن مدتی با گل نشستم

کمال همنشین در من اثر کرد *** و گرنه من همان خاکم که هستم (1)

در شیراز گل مخصوصی وجود دارد به نام «گل سرشور» که قدیم سر را با آن می شستند. این گل، سر را بسیار تمیز و موها را نرم و لطیف می کند.

گاه مقداری برگ خشک شده گل را وسط این گل می ریختند تا معطر شود. این نوع گل سرشور را وقتی داخل حمام می بردند فضای حمام به سبب آن خوشبو می شد. سعدی در این اشعار می خواهد بگوید همنشینی گل با گل باعث خوشبویی و توجه و اقبال مردم به آن شد. همانگونه که اگر این گل با ماده متعفن بدبویی مخلوط می شد، تنفر مردم را در پی داشت. بنابراین، مراقب باشید دوستان و همنشین هایی انتخاب کنید که باعث توجه و اقبال مردم به شما شود، نه تنفر و انزجارشان.

دوستی در روایات معصومین (علیهم السلام)

احادیث فراوانی در مورد اهمیت دوستی و مسایل مربوط به آن، از حضرات

ص: 211

1- گلستان، دیباچه، ص 5.

معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده، که به چند نمونه آن اشاره می شود:

1. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُخَالِلُ؛ (1) انسان دین رفیقش را انتخاب می کند، مراقب باشید چه رفیقی انتخاب می کنید».

طبق این روایت دوست با ایمان انسان را مؤمن، و دوست بی ایمان انسان را بی ایمان می کند. و لذا، در روایتی می خوانیم که اگر کسی را شناختی و توانستی بفهمی چگونه شخصی است؟ به دوستانش نگاه کن. اگر آنها با ایمان بودند او هم با ایمان است، و الا با ایمان نیست. (2)

2. حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

«فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ السُّفَهَاءِ؛ (3) اگر انسان با سفیهان و انسانهای نادان معاشرت کند و طرح دوستی بریزد اخلاقش فاسد شود».

و در ادامه روایت می خوانیم: دوستی انسانهای دانا و عاقل، باعث اصلاح اخلاق می گردد.

3. در روایت دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

«إِحْدَرُ مُجَالَسَةِ قَرِينِ السُّوءِ؛ فَإِنَّهُ يَهْلِكُ مُقَارِنَهُ، وَيُزِدِي مُصَاحِبَهُ؛ (4) از همنشینی با دوست بد بپرهیز؛ چون دوستش را هلاک و رفیقش را بدبخت می کند».

دوست و رفاقت یک ضرورت است و انسان بدون دوستانش تنهاست و نمی تواند زندگی کند. تا آنجا که طبق برخی روایات: دوست بهترین نزدیکان و اقوام انسان

ص: 212

1- میزان الحکمه، ج 5، ص 2094، باب 2199، ح 1021.

2- میزان الحکمه، ج 5، ص 2106، باب 2215، ح 1026.

3- میزان الحکمه، ج 5، ص 2095، باب 2200، ح 10225.

4- میزان الحکمه، ج 5، ص 2095، باب 2202، ح 10236.

محسوب می شود. (الصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقْرَابِ). (1)

اما باید مراقب بود، و از دوستان ناشایست پرهیز کرد.

نتیجه این که سومین مکتب تربیتی انسان، محیط اجتماع است که یکی از مصادیق مهم آن دوستان انسان می باشد.

راز انحراف فرزند نوح (علیه السلام)

از مباحث گذشته علت انحراف فرزند نوح (علیه السلام) معلوم شد. از نظر محیط خانواده مشکلی نداشت. پدرش پیامبر اولوالعزم بود و بهترین تلاشها را برای تربیت خانوادگی او به کار گرفت و آن زمان، محیط مدرسه و دانشگاهی هم که وجود نداشت. بنابراین، محیط جامعه و دوستان باب او را به فساد کشاند.

آری، چون «کنعان» پسر نوح پیامبر، با دوستان و رفقای بد و فاسد همنشین شد، خاندان نبوتش گم کرد و خود نیز هم‌رنگ آنها شد.

ضلع چهارم شخصیت!

همانگونه که گذشت، مثلث شخصیت در عصر و زمان ما تبدیل به مربع شخصیت گشته، و عامل چهارمی پیدا شده که تأثیر فراوانی بر تربیت انسان می گذارد، و آن رسانه های ارتباط جمعی است. لازم است در اینجا هم سخنی با اصحاب رسانه و گردانندگان آن داشته باشیم و هم خطراتی که ممکن است این رسانه ها داشته باشند را به کار بران آن گوشزد کنیم.

به یقین یکی از مهمترین پایه های شخصیتی مردم در این دوران، همین رسانه هاست؛ روزنامه ها، مجلات، رادیو، تلویزیون، شبکه های ماهواره ای، اینترنت و حتی پیام های کوتاه موبایل ها.

ص: 213

و لذا، دشمن بیشترین سرمایه گذاری را برای تخریب شخصیت و دین و مذهب مسلمانان در این زمینه کرده است. آنقدر شبکه های ماهواره ای تأسیس شده که قابل شمارش نیست. این شبکه ها یا اخلاق مردم را فاسد می کنند، و یا مشغول سیاه نمایی هستند، و یا شبهات عقیدتی منتشر می سازند.

نظام اسلامی باید به مقابله با این توطئه گسترده دشمن برخیزد، و در اولین گام بطور جدی مراقب رسانه های خود باشد. یعنی برنامه های سالم و مفیدی تولید کند، و مراقب آفتهای رسانه ای باشد، تا این رسانه ها پناهگاهی مطمئن برای مردم باشند و آنها بتوانند با خیال راحت، خودشان و فرزندانشان، از تولیدات متنوع آن استفاده کنند.

و در گام بعد، با راه اندازی شبکه های متعدد ماهواره ای در موضوعات مختلف و با استفاده از عالمان فرهیخته و دلسوز برجسته حوزه و دانشگاه، هم پاسخگوی شبهات دشمن باشد، و هم نقاط ضعف فراوان آنها را برجسته کرده و به مردم نشان دهد. تا متوجه شوند فرهنگ غرب، فرهنگ فاسد و بی محتوایی است و سرایی بیش نیست.

همانگونه که گفته شد همه رقم برنامه های مورد نیاز تولید کند. برنامه هایی در زمینه معارف دینی، مسایل اخلاقی، احکام اسلامی، مهارتهای فنی، مباحث علمی و تحقیقاتی، مسابقات ورزشی و تفریحی؛ اما برنامه های تفریحی آن هم باید پیام داشته باشد، و تنها به خنداندن و پر کردن اوقات مردم قناعت نگردد و در بیان مسایل جنسی و عشقی بسیار مراقب باشند که پرده ها دریده نشود و به حُجب و حیای مردم آسیبی نرسد، و این مهارت را از سوره یوسف بیاموزند. این سوره به یکی معنی یک سوره عشقی است. به ریزترین مسایل جنسی نیز پرداخته؛ اما بسیار دقیق و ظریف. مثلاً وقتی که زلیخا همه چیز را برای کامجویی خود آماده کرد و تمام موانع را به نظر خود بر طرف نمود و حضرت یوسف (علیه السلام) مقاومت کرد و تسلیم نشد و زلیخا او را تهدید کرد و مخیر بین تمکین و زندان نمود، حضرت یوسف 7 دست به آسمان بلند کرد و خطاب

به خدای خویش عرض کرد: «قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ؛ (1) پروردگار! زندان تو نزد من محبوب تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند».

اوج مسایل جنسی را با یک جمله کنایی و اشاره ای بیان می کند؛ به گونه ای که هم مقصودش را می رساند و هم جهات عفت و حیا را مراعات می نماید. و لذا، وقتی که این داستان قرآنی را تبدیل به سریال آموزنده کردند، با استقبال فراوان مردم مواجه شد.

بنابراین، فیلمهای تفریحی باید هدفدار باشد و مسایل جنسی همراه با مسایل اخلاقی گردد. مبدا برای خندانند مردم کارهای خلاف انجام شود. مبدا صحنه های زشت رذایل اخلاقی و بد حجابی ترویج گردد، که پیامدهای سنگینی دارد. بسیاری افراد که به واسطه ماهواره ها و دیگر رسانه ها، فاسد و منحرف شده اند و اعضای خانواده خود را نیز به انحراف کشانده اند. خانواده ها بدانند که این شبکه های ماهواره ای خیر و صلاح آنها را نمی خواهند؛ بلکه به دنبال اهداف نامشروع خود هستند. به عنوان نمونه اخیراً شبکه ای تأسیس شده که مردم را صریحاً به استفاده از مواد مخدر فرا می خواند و نکات مثبتی برای آن بیان می کند. راستی چه کسانی مواد مخدر را در دنیا پخش و از آن سود می برند؟

دو گروه عامل پخش آن هستند:

1. سوداگران مرگ؛ که فقط به دنبال جیب خود هستند و بدبختی و بیماری و ذلت و زبونی و از دست دادن اعتبار و شخصیت و خانواده آلودگان به این مواد افیونی و حتی مرگ معتادان به مواد مخدر برای آنها مهم نیست.
2. سیاستمداران شیطان صفت؛ که قصد دارند با مواد مخدر نیروی جوان و شاداب جوامع را از کار انداخته، و راه را برای نفوذ و سلطه خویش هموار سازند. اگر نیروی جوان، آلوده این مواد شود کشور قدرت دفاعی خود را از دست می دهد و چاره ای جز

ص: 215

تسلیم ندارد.

بنابراین، باید بطور جدی مراقب رسانه های فاسد و مفسد و توابع و پیامدهای خطرناک آن باشیم و با استفاده از این رسانه های خطرناک، نعمتهای ارزشمندی را که خداوند در اختیارمان نهاده به راحتی از دست ندهیم.

الگوهای خوبان و بدان

خداوند متعال در آیات شریفه دهم تا دوازدهم سوره تحریم، دو الگو برای انسانهای مشرک و بی ایمان، و دو الگو برای موحدان و مؤمنان بیان می کند:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ* وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَانَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُنْتِ مِنَ الْقَائِمِينَ؛ خداوند برای کسانی که کافر شده اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده صالح از بندگان ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان نداشت، و به آنها گفته شد: «همراه، کسانی که وارد آتش می شوند، وارد شوید!» و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت (علیهم السلام) «پروردگارا! نزد خود برای من خانه ای در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در آن دمیدیم، او کلمات پروردگار خویش و کتاب هایش را تصدیق کرد و از مطیعان (فرمان خدا) بود.»

ص: 216

به منظور تکمیل مباحث مربوط به نوح پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شایسته است اشاره ای هم به همسرش، که راه شرک و کفر را پیمود، داشته باشیم. به همین مناسبت آیات سه گانه فوق انتخاب شد که اشاره به سرگذشت دوزن بی ایمان و دوزن فوق العاده با ایمان دارد، که داستان زندگی همه آنها مایه عبرت است؛ اگر در آن بیندیشیم.

چند نکته در آیات مورد بحث قابل توجه است:

1. خیانت همسر حضرت نوح (علیه السلام)، و همچنین همسر حضرت لوط (علیه السلام) (1) مسایل جنسی و ارتباط با دیگران نبود. و اساساً همسر هیچ پیامبری از این جهت مشکل نداشته است، بلکه خیانت آنها جاسوسی و انتقال اخبار خانه نبوت برای مشرکان و بت پرستان بود. (2) بنابراین آنچه که گاه العیاذ باللله در مورد ارتباط نامشروع بعضی از همسران پیامبران گفته می شود کذب محض است و هیچ اعتباری ندارد.

و لذا در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«ما بَعَثْتُ إِمْرَأَةً تَبِيَّ قَطُّ؛ (3) همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد».

2. رابطه این دوزن بی ایمان با آن دو پیامبر عظیم الشان باعث نجات آنها نشد. این مطلب نشان می دهد که اگر انسان ایمان و عمل صالح نداشته باشد، نباید چشم به شفاعت و مانند آن بدوزد.

3. این زنان تنها الگو و اسوه زنان نیستند، بلکه سرگذشت آنها برای مردان هم مایه عبرت است. و این نشانه عظمت حضرت مریم و آسیه (علیهما السلام) که آنقدر در آسمان ایمان اوج گرفته اند که مردان مؤمن نیز میتوانند از آنها الگو بگیرند.

4. آسیه، همسر فرعون، در کاخ فرعون و در قلب کفر و شرک ایمان آورد و در مقابل

ص: 217

1- نام همسر حضرت نوح (علیه السلام) «واغله» و همسر حضرت لوط «واهله» بوده است. برخی اولی را «والغه» و دومی را «والهه» گفته اند. (بحار الانوار، ج 11، ص 309)

2- بحار الانوار، ج 11، ص 308.

3- در المنثور، ج 6، ص 245.

تمام شکنجه ها به زانو در نیامد و دست از خدای موسی برداشت و در آستانه شهادت دست به دعا بلند نمود و سه دعا کرد و خداوند هر سه خواسته اش را اجابت فرمود و قصری به مراتب بهتر و وسیع تر از قصر فرعون، در بهشت به وی عنایت کرد.

5. حضرت مریم، مادر حضرت عیسی (علیها السلام)، در مقابل سیل تهمت‌های دشمنان استقامت کرد، و در این مسیر صبر و خویشتن داری نمود و با توکل بر خداوند به موفقیت دست یافت.

6. نکته آخر این که عاقبت آن دوزن مشرک و بی ایمان، آتش سوزان دوزخ و جهنم، و عاقبت حضرت مریم و آسیه 8 بهشت و جلب خوشنودی خداوند بود.

ص: 218

فصل دهم: مقایسه ای میان قرآن مجید و تورات کنونی

اشاره

ص: 219

خداوند متعال پس از بیان داستان حضرت نوح (علیه السلام) در آیات 24 تا 48 سوره هود، می فرماید:

«تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ؛ (1) (ای پیامبر!) اینها از اخبار غیبی است که به تو وحی می کنیم؛ نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی دانستید. بنابراین، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزکاران است».

قرآن مجید مدعی است آنچه مردم از زندگانی حضرت نوح (علیه السلام) می دانستند آمیخته با انواع خرافات بود. داستان زندگانی واقعی حضرت نوح (علیه السلام) که خالی از پیرایه ها و خرافات و مملو از پیام ها و عبرتهاست، تنها از طریق وحی در اختیار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته است. این ادعا با مقایسه معارف و مضامین آیات قرآن با آنچه در تورات آمده روشن می شود.

به عنوان مثال قرآن مجید، در داستان حضرت آدم (علیه السلام)، علم و دانش را سبب

ص: 221

فضیلت و برتری آدم بر فرشتگان می داند؛⁽¹⁾ در حالی که طبق آنچه که در تورات تحریف شده موجود می خوانیم، گناه آدم که سبب بیرون راندن آن حضرت از بهشت شد استفاده از درخت علم و دانش بود! قرآن معجزه است و آن کتاب آمیخته با خرافه، و چقدر تفاوت است بین معجزه و خرافه.

در مورد داستان حضرت نوح (علیه السلام) به قطعه ای از تورات توجه فرمایید. پیشاپیش از ساحت مقدّس آن پیامبر بزرگ جهت نقل این عبارت پوزش می طلبیم. در فصل نهم سفر پیدایش تورات می خوانیم:

«و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشیده و مست شد و در خیمه خود عریان گردید. و هام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید، دو برادر خود را از بیرون خبر کرد و سام و یافث ردایی را گرفته بر کتف خود انداخته و عقب عقب رفته و برهنگی پدر خود را پوشاندند!»

آیا یک شخص عاقل، هر چند پیامبر نباشد، مرتکب چنین اعمال زشتی می شود؟ چطور می شود چنین اموری را به یک پیامبر، آن هم پیامبری اولوالعزم که برای هدایت قومش 950 سال زحمت کشید، نسبت داد؟ ببین تفاوت ره از کجا تا به کجاست.⁽²⁾

اینجاست که معنی آیه فوق را می فهمیم و به صدق ادّعی قرآن پی می بریم و باید بیش از پیش قدر این کتاب آسمانی محفوظ از تحریف و خرافات را بدانیم و به خاطر این نعمت بزرگ سر بر سجده بگذاریم و شکرش را به جا آوریم.

ص: 222

1- سوره بقره، آیه 32.

2- شرح بیشتر را در کتاب قرآن و آخرین پیامبر، ص 125 به بعد و پیام قرآن، ج 8، ص 195 به بعد، مطالعه فرمایید.

فصل یازدهم: توصیه های شیطان!

اشاره

ص: 223

پس از پایان گرفتن طوفان و هلاکت تمام مشرکان و بت پرستان، روزی شیطان خدمت حضرت نوح (علیه السلام) رسید و عرض کرد: تو به من خدمت کرده ای، من نیز می خواهم به پاس آن کار، به تو خدمتی کنم!

حضرت نوح (علیه السلام) با تعجب پرسید: چه خدمتی؟ گفت: این جمعیتی که نفرین کردی و نابود شدند و همچنین نسل آنها را، شب و روز می بایست و سوسه می کردم و زحمت می کشیدم تا هدایت نشوند. اکنون که هلاک شدند تا مدتی آسوده ام!

حضرت نوح (علیه السلام) (گویا اطمینان نداشت غذای معنوی که شیطان می خواهد به او بدهد غذای مناسبی باشد و لذا آماده شنیدن سخنان او نبود. لذا، خطاب آمد نصایحش را بشنو! (2)) فرمود: چه خدمتی می خواهی به من بکنی؟ شیطان گفت: در سه جا به یاد من باش که در آن سه حالت خیلی به بندگان خدا نزدیکم:

1. «أذْكَرُنِي إِذَا غَضِبْتُ؛ به هنگام خشم و غضب به یاد من باش (که بسیار به تو نزدیکم)».

بسیاری از قهرها، نزاع ها، طلاق ها، گناهان و مانند آن، به هنگام خشم و عصبانیت پایه ریزی می شود. (3) و لذا، توصیه شده که به هنگام عصبانیت و غضب هیچ تصمیمی

ص: 225

1- . روایات در مورد مطالب و مضامینی که ابلیس لعین به عنوان نصیحت به حضرت نوح (علیه السلام) گفت، مختلف است. و آنچه ذکر شد یک نمونه از آن روایات است. سایر روایات را می توانید در بحار الانوار، ج 11، صفحات 288 و 293 و مختصر تاریخ (مشق، ج 26 ص 210 مطالعه فرمایید.

2- مختصر تاریخ دمشق، ج 26، ص 210.

3- میزان الحکمه، ج 7، ص 3002، باب 3070، ح 14983.

نگیرید و سخن نگوئید، و از آن مکان خارج شوید و حالتان را تغییر دهید. یعنی مثلاً اگر نشسته اید بایستید و اگر ایستاده اید بنشینید، تا عصبانیت فروکش کند. (1)

خشم و غضب آنقدر نکوهیده است که نوعی جنون محسوب می شود. حضرت علی (علیه السلام) در این زمینه می فرماید:

«الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدُمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدُمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ؛ (2) تندخویی و عصبانیت نوعی جنون است؛ چرا که صاحبش پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود دلیل بر آن است که جنونش مستحکم و دائمی است».

بنابراین، به هنگام غضب باید مراقب وسوسه های شیطان بود.

2. «وَأَذْكُرُنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ؛ به هنگام قضاوت بین دو نفر (نیز) به یاد من باش».

هر چند قضاوت در عصر و زمان ما واجب کفایی است و کسانی که واجد شرایط لازم هستند باید متصدی این امر شوند؛ اما باید مراقب خطرات آن از جمله وسوسه های شیطان باشند. که در چنین حالتی به انسان بسیار نزدیک است و ممکن است وی را از مرز عدالت خارج کند. اموری همچون خویشاوندی و رفاقت و همکار بودن و هم حزب بودن و مانند آن، یا خدای ناکرده رشوه و امتیازات ویژه و شبیه آن، باعث نشود که قاضی به ناحق قضاوت کند.

3. «وَأَذْكُرُنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمْ أَحَدٌ؛ (3) و به هنگامی که با زن تنهایی خلوت کرده ای و هیچ کس غیر از شما دو نفر در آن جا نیست (نیز) به یاد من باش».

ارتباطات تلفنی با جنس مخالف، چت کردن با نامحرم و خلاصه هرگونه خلوت با نامحرم، مشمول این روایت می شود.

ص: 226

1- به میزان الحکمه، ج 7، ص 3009، باب 3079 (دواء الغضب) مراجعه فرمایید.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 255.

3- بحار لائوار، ج 11، ص 318، ح 20.

در اخبار آمده است: عمر مردم در عصر حضرت نوح (علیه السلام) سیصد سال بود. (1) یعنی هر نسلی بطور متوسط سیصد سال عمر می کرد و سپس جای خود را به نسل بعد می سپرد. و مدت رسالت آن حضرت سه برابر عمر یک انسان معمولی بود. بنابراین، آن حضرت در مدت رسالت با سه نسل مختلف سر و کار داشت، و برای هدایت آنان بسیار تلاش و کوشش کرد. و مدت عمر حضرت نوح (علیه السلام) طبق روایتی که قبلاً گذشت 1250 بلکه طبق روایت دیگری 2500 سال بود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «حضرت نوح (علیه السلام) دو هزار و پانصد سال زندگی کرد. هشتصد و پنجاه سال آن قبل از بعثت بود، و نهمصد و پنجاه سال آن بعد از بعثت (و قبل از طوفان) بود که مردم را به سوی خدا دعوت می کرد، و هفتصد سال بعد از نزول از کشتی و خشک شدن آب زندگی کرد». (2)

طبق این حدیث، آن حضرت به اندازه هشت انسان معمولی عمر کرده و هشت نسل مختلف را درک نمود. اما علیرغم عمر طولانی اش هرگز وابسته به دنیا نشد و زر و زیور دنیا او را فریب نداد و از خدایش غافل نکرد. در روایتی می خوانیم:

«كَانَ نُوحٌ (علیه السلام) فِي بَيْتٍ مِنْ شَعْرِ الْفَأْوِ أَرْبَعِمِائَةِ سَنَةٍ، فَكُلَّمَا قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوِ اتَّخَذْتَ بَيْنَنَا مِنْ طِينٍ تَأْوِي إِلَيْهِ، قَالَ: أَنَا مَيِّتٌ غَدًا وَ تَارِكُهُ، فَلَمْ يَزَلْ فِيهِ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا؛ (3) نوح (علیه السلام) یکهزار و چهارصد سال در یک خیمه پشمی زندگی کرد. هر زمان به او گفته می شد: «ای پیامبر خدا! چقدر خوب بود خانه ای از گل

ص: 229

1- بحار الانوار، ج 11، ص 289، ح 12.

2- اخلاق انبیاء، ص 81.

3- اخلاق انبیاء، ص 85.

می ساختی و در آن ساکن می شدی» می فرمود: من که می خواهم فردا بمیرم و خانه را ترک کنم (چه نیازی به خانه گلی دارم). همواره در همان خیمه پشیمی زندگی کرد، تا از دنیا رفت!».

در حدیث دیگری می خوانیم: روزی جبرئیل (علیه السلام) خطاب به آن حضرت گفت:

«يَا أَطْوَلَ الْأَنْبِيَاءِ عُمْرًا كَيْفَ وَجَدْتَ الدُّنْيَا؟ قَالَ: كَدَارٍ لَهَا بَابَانِ دَخَلْتُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَخَرَجْتُ مِنَ الْآخَرِ؛ (1) ای کسی که در میان پیامبران از همه بیشتر عمر کرده ای! دنیا را چگونه یافتی؟ گفت: مثل خانه ای که دو در داشته باشد، از یک در داخل شدم و از در دیگر خارج گردیدم».

و در حدیث سومی، که امام صادق (علیه السلام) نقل کرده، آمده است: فرشته مرگ، عزرائیل (علیه السلام)، خدمت حضرت نوح (علیه السلام) رسید، در حالی که آن حضرت در آفتاب نشسته بود. نوح پیامبر (علیه السلام) خطاب به عزرائیل (علیه السلام) فرمود: ای فرشته مرگ چه مأموریتی داری؟ گفت: آمده ام روح را قبض کنم. فرمود: اجازه می دهی از آفتاب به سایه بروم؟ گفت: مانعی ندارد. حضرت نوح (علیه السلام) به سایه رفت و فرمود:

«يَا مَلِكَ الْمَوْتِ فَكَانَ مَا مَرَّ بِي فِي الدُّنْيَا مِثْلَ تَحَوُّلِي مِنَ الشَّمْسِ إِلَى الظِّلِّ؛ (2) ای فرشته مرگ! آنچه از عمرم گذشت (در نظر من) مثل آمدنم از آفتاب به سایه بود!»

ص: 230

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 131 (به نقل از اخلاق انبیاء، ص 85).

2- بحار الانوار، ج 11، ص 285. مشروح سخنان این پیامبر بزرگ و دیگر پیامبران الهی را می توانید در کتاب «گفتار انبیاء» مطالعه فرمایید.

سپس آمادگی اش را برای مرگ اعلان کرد. و در این حال عزرائیل (علیه السلام) وی را قبض روح کرد.

آری زندگی نوح (علیه السلام) سراسر پند و اندرز و درس عبرت بود؛ حتی در آن حالت که آن حضرت به جوار حق سفر کرد. پایان

ص: 231

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

